معارف قرآن

در : زندگی پیامبران و توضیح آثار و ادیان و شروح ملل از قرآن و تفسیر آن.

از : مدرس گیلانی

معارف قرآن

در : زندگی پیامبران و توضیح آثار و ادیان و شرح ملل از قرآن و تفسیر آن.

از : مدرس گیلانی

به نام خدای

همیشه خردمندان را رسم چنین بوده است که هرگاه به کاری قیام می‌کردند قبل از اقدام بدان به وسائل و اسبابی که جوینده را به مقصود نزدیک کند تفحص می‌کردند تا به مبادی آن مقدمات بر ذی المقدمه محیط شوند و به منظور و نائل نزدیک گردند. نگارنده را نیز بود که برای تحقیق مطالب قرآن کریم مراجعه داشتم در اثنای مطالعه چنان دریافتم هرگاه کسی جویای اسرار قرآن باشد باید پیش از مراجعه و خواندن قرآن سه چیز را در نظر داشته باشد تا به کنه قرآن برسد

اول - اطلاع بر کتب ادیان آسمانی قبل از قرآن است یعنی تورات و انجیل و اوستا. چون اکثر آیات در قرآن به این دو کتاب استناد کرده و از اوستا و شرایع زردشت به عنوان مجوس آورده و چه بسیار مطالبی که روات و مفسرین قرآن کریم به گمان خود الفاظی را از قرآن شرح و توضیح داده‌اند در صورتی که واقع خلاف آن است چنانکه خوانندهٔ محترم بعداً از مطالعه این کتاب متوجه صدق گفتار گوینده خواهد شد.

دوم - آگاهی جویای قرآن از تاریخ و اخبار و آثار و اشعار و آداب و علوم عرب و ادیان قبل از اسلام تا شاید آنچه که در آن به نژاد و عادات و اخلاق و امثال آنان شده و از آیات پی به رموز اسرار آن کند.

سوم - جوینده خود را از تعصب قومیت برکنار دارد. زیرا تا جانب‌داری و تعصب و شخصی باشد محال است چیزی از حقائق قرآن درست گیرا شود. چه بسیار دیده شده در انشای تفسیر بر قرآن به گمان خود نوشته‌اند چون از آثار و آداب مذکور بی‌اطلاع بوده یا اطلاعات وی به واسطه دیگران تحصیل شده و اضافه بر اینها از تعصب نژادی و مذهبی بری نبوده و برخلاف اغراض قرآن چیزی نوشته.

روی این اساس نگارنده از هزار و ششصد هفت هزار آیهٔ قرآن معدود و عده‌ای لغات آن را برای خود شرح و توضیح دادم و کوشش کردم تا آنهایی که ممکن است خلاف واقع که بعضی از داستان‌سرایان به نام تفسیر در این کتاب بیاورم بلکه تا آنجا که مقدور بود از خلاف واقع و ظاهر احتراز کردم و آنها را از مراجعی که آخر این کتاب نام بردم اقتباس کردم هرگاه کسی به مندرجات این مقاله اشکال یا اعتراض داشته باشد می‌تواند به آنها مراجعه کند. والله اعلم.

آدم - ( ) کنیه‌اش ابو البشر است. آنچه در قرآن راجع به آدم استفاده می‌شود

سه دوره است.

یکم - دوره‌ای که در بهشت با آسایش و آرامش همراه با همسر خویش می‌زیست و بار سختی بر دوش

نداشت و وسوسه‌ای به دل راه نمی‌داد. دوم - دوره‌ای که گرفتار وسوسه دیو شد و پیشنهاد او را

آنکه خوردن میوه درخت ویژه‌ای سبب جاویدان شدن وی می‌شود و خود را با آن میوه آشنا

ساخت و گرفتار نتایج زشت وسواس دیو شد سوم - دوره‌ای است که آدم در زمین به

کار پیشوایی که خدای بر گردنش نهاد عمل کرد و به آبادی زمین پرداخت و چون تکالیف ناشی

از مقام وی را تشخیص داد، با رغبت پذیرفت. توبه‌اش در درگاه خدای قبول شد و بر اثر

پیروی از راهنمایی خدای و عمل در خود خوبی به سعادت جاودانی رسید. شایسته ماندن

در بهشت شد. از این بیان روشن شد که زندگی انسانی دارای سه مقام است که در طرف آن

به کمال جاودانی منتهی می‌شود.

در آغاز انسان کودک است و نوع آن در نهایت سادگی زندگی می‌کند و این صورت آرامش و

آسایش دارد و گویا در بهشت عدن زندگی می‌کند.

دوم - به خود و به نوع خود نازان می‌شود و گرفتار تخیل می‌گردد و بر اقتضای هوای پرواز با

بال پندار و خیال است. و دستورهایی از خود اختراع می‌کند و می‌خواهد آن دستورها را

بر طبیعت تحمیل کند و طبیعت را محکوم حکم خود می‌شناسد.

سوم - مقامی است که خود و نوع آدمی آزمایش‌ها را در اختیار دارد و می‌یابد و خود را به رهبری

از خود و رهبری رهبران خدایی نیازمند می‌بیند. در پایان این مرتبه است که بر انسان از

روی اصول عقلی ثابت می‌شود و هر گاه مراتب سه‌گانه نوردیده شود در قانون خود را خوب می‌شناسد

و به آنها عمل می‌کند و در نتیجه آرامش در وی داخل می‌شود و در خور زندگی جاودانی است.

آزر - (چنانکه در قرآن آمده است، آزر نام پدر ابراهیم خلیل الله است.

ابواسحاق زجاج نحوی گفته: نسب شناسان به اجماع نام پدر ابراهیم خلیل را تارخ یا تارح یاد کرده‌اند. در سفر تکوین تورات هم تارح نام پدر ابراهیم است. اجماع نسب شناسان که زجاج مدعی آنست و نیز تورات ضبط کرده موجب شد که مفسرین قرآن راجع به معنی و اعراب لفظ آزر نسبت آزر با ابراهیم گفتگوی کنند. امام فخرالدین رازی سخن زجاج را ذکر کرده این اجماع که به یکی دو تن از امثال وهب بن منبه و کعب الاحبار منتهی شده، از حجیت ساقط دانسته و احتمال داده است که روایات ایشان مستند به اخبار یهود و نصاری است.

سعید بن عبدالعزیز، آزر را نام دیگر پدر ابراهیم شناخته است و برخی نیز آزر را عموی ابراهیم پنداشته‌اند و اطلاق سمت پدری را بر وی اطلاق مجازی دانسته‌اند. این درست نیست. زیرا استعمال مجازی قرینه است در حقیقت مجاز لذا ابراهیم باید وثنی در قرآن آمده، طرف مجادلهٔ پدر او معرفی شده. گروهی پنداشته‌اند که هرگاه پدر ابراهیم آزر بگوید بت تراش باشد لازم آید که نسب رسول اکرم به اسماعیل بن ابراهیم به آزر بپیوندد که مخفی شرک در سلسلهٔ نسب رسول جای گیرد در حالی که همهٔ انساب رسول اکرم را طاهر اند

دلیل آنان که بر مبنای آیه ۱۳۲ از سورهٔ بقره: الاهک واله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق. اطلاق اب بر عمو جایز شمرده‌اند. برخی این را نپذیرفته زیرا ممکن است عمو و پدر و جد را با هم آباء خوانند لیکن اب بر عمو به تنهائی اطلاق نمی‌شود.

صورت سازی و بت تراشی آزر در ادبیات فارسی انعکاس بزرگی یافته است و صور بدیع را به صورت‌های آزر تشبیه کرده‌اند. گاهی نیز از صنعت جناس میان آزر به معنی آتش و آزر پدر ابراهیم در اشعار استفاده شده.

ابراهیم (متولد سده ۱۹۰۰ پ. م) ملقب به خلیل الله. در آغاز «ابرام» نامیده می‌شد که در عبرانی به معنی پدر عالی است. سپس از آن که خدای پیمان خود را با او استوار کرد و دودمان وی به افزونی گرایش یافتند، «ابراهام» نامیده شد که آن را پدر قبیله‌ها ترجمه کرده اند.

نام پدر ابراهیم تارح بود. او بت پرست و بت ساز بود و نام خاورشی البعاد داشت لیک در قرآن نام پدر ابراهیم را آزر گفته و برخی گفته اند: آزر نام عموی وی بود و مجازاً او را پدر گفته است. در تورات نوشته: ابراهیم گوساله‌ای و قوچی و بزی و کبوتری را سر بریده است. لیک مفسرین قرآن خروس و طاووس و کلاغ و کبوتر یا کرکس را چهار مرغ ابراهیم خلیل پنداشته اند.

در تورات گفته: ابراهیم به ختنه کردن خود و همه افراد خانواده اش فرمان یافت و آن را انجام داد. در قرآن در ذیل «بکلمات فأتمهن» گفته: که ختان از جمله آزمودهای او بوده است.

در تورات، بنای دو مذبح را به ابراهیم نسبت می‌دهد لیک از کعبه و مکه نامی نمی‌برد.

تورات گفته: ابراهیم دو بار زن خود سارا را در مسافرتهای خود از ترس خواهر خود معرفی کرد یکبار به فرعون مصر و بار دیگر به ابی ملک پادشاه جرار.

پژوهندگان مسیحی اعتراض کرده اند که داستان به آتش افکندن ابراهیم که در قرآن آمده در تورات نیست اما گفته اند: اصل این داستان از تفسیر مدراش رباح چنین نقل شده: نمرود به ابراهیم گفت: باید به آتش سجده کنی. ابراهیم گفت: آتش با آب خاموش می‌شود و آن قابل سجده نیست. نمرود گفت: پس آب را سجده کن. ابراهیم گفت: بلکه ابر را که آب پدید می‌آورد. سرانجام ابر نیز آورد و باد را و بنی آدم مقاوم باد دانست بدین جهت بنی آدم بر این چیزها برتری دارد و نباید به آنها سجده کند از این در نمرود، ابراهیم را به آتش افکند.

ابراهیم در یک قبیله شامی در شهر «اور» از عراق ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به جهان آمد. پس از آن دیار به سوی فرات به سوی مغرب مهاجرت کرد. آن روزگار مصادف با هجوم آریاییان شمالی به فلات ایران

و کوهستان شرقی عراق است و همین باعث شد که مهاجرین بیابانی از عراق به سوی ساحل مغرب بنام هجر آیند. قبیلهٔ ابراهیم نیز از آن جمله بودند. ابراهیم چندی در نواحی شمال غربی عربستان و شهر حران و نواحی فلسطین (کنعان) و سپس چندی در آنجا ماند سپس فرات رفت و در سرحد کشور مصر ساکن شد.

ظاهراً ابراهیم معاصر حمورابی پادشاه و قانون گزار بابلی می‌باشد. ابراهیم نوه و نواده سام بود و به پیامبری برانگیخته شد. او مردی توانگر بود و خداوند قبیله در نواحی غرب آسیا شهرتی یافت تا آنکه در حوالی هزاره‌ها یاد از ۱۷۵۰ ق.م تا ۱۵۸۰ ق.م. بیابان‌نشینان در این مدت در از آن گروه عبرانی نژاد در مصر ساکن بوده و در دوران بزرگی گرویدند.

در قرآن گفته: ابراهیم با فرزندش اسماعیل کعبه را که ساختند و در آنجا ساکن شدند. ابراهیم در خواب دید که فرزند خود اسماعیل را برای خدای خود قربانی می‌کند. در بیداری این راز را به فرزند خود گفت او نیز موافقت کرد. پس از آن خدای دستور داد که گوسفندی به جای اسماعیل قربانی کند او نیز چنان کرد. در تورات گفته: ابراهیم اسحاق را می‌خواست قربانی کند.

در قرآن گفته: ابراهیم دارای کتاب بود و آسمانی به نام صحف. در دین وی را دین حنیف نامیده. نشان ابراهیم در ادیان عصر قدیم پیدا است. نوشته‌اند: به روایت قبطی کتابی هست که به چهار قرن پیش از مسیح بوده و آنرا وصیت نامه ابراهیم نامیده اند. نام دیگر کتاب مذکور (...) نوشته شده.

ابلیس – به معنی کسی هست که از او نیکی و درستی نیاید. بیشتر آن را لفظ غیر تازی پنداشته‌اند در اصطلاح ادیان آسمانی به معنی ضد خدایست. نام دیگر آن شیطان است و در تازی دیو گویند اعتقاد به ابلیس یا شیطان از دیرباز جزء معتقدات انسان است. به نظر اهل قیاس همان قوهٔ واهمه در انسان است.

داستان دیو، از آن جهت مهم، در داستان آفرینش آدم آمده است. تا آدمی دریابد که بدی، مقتضای ذات او نیست، بلکه از شیطان به او تلقین می شود. انسان برای نیکی آفریده شده و باید به مبارزه با بدی که ناشی از غریزهٔ جاه طلبی و کبر و حسادت و مانند آنها به عنوان شیطان متجلی می شود قیام کند. ایجاد این فکر در انسان، تأثیری فراوان در تربیت اخلاقی و تقویت حس خیرخواهی و حق پرستی او داده.

در مورد میان داستان مردم سبا، قرآن در سورهٔ سبا از ابلیس به این مضمون یاد کرده که ابلیس گمان خود را دربارهٔ ایشان یعنی مردم سبا محقق ساخت و او را جز گروهی از گروندگان پیروی کردند.

مفسران قرآن در حقیقت ابلیس اختلاف کرده اند. گروهی آن را فرشته می دانستند زیرا قرآن وی را از فرشتگان استثناء کرده است. و گروهی معتقدند که ابلیس از جن بود زیرا آیهٔ ۴۸ از سورهٔ کهف شرح داده که ابلیس جن بود و از فرمان پروردگار خود سرباز زد کان من الجن ففسق عن امر ربه. برخی نیز وی را جانی با تشبیه فوق پنداشته اند که به گمان ایشان غیر از جن و فرشته است. قومی نیز در مقام تقریب مفاهیم برآمده و گفته اند که فرشتگان مقرب که از دیدهٔ فرشتگان دیگر مستورند، جن نامیده می شوند و جن هائی که از شیاطین اند و جن هایی که قدرت فعل و انفعال داشته باشند، عفاریت جمع عفریت نامیده می شوند. برخی پنداشته اند که عفریت از آفرودیت ربة النوع یونانی گرفته اند.

اثنی عشر نقبیا — موسی از هر یک از اسباط دوازده‌گانهٔ بنی اسرائیل نقیب یعنی سرشناسی و برای تفتیش زمین مقدس فرستاد، دو تن از ایشان که یوشع بن نون و کالب بن یفنه باشند، بنی اسرائیل را به فتح سرزمین مقدس تشویق کردند لیکن ده تن دیگر آنان را از دشمن بر آن سرزمین ترسانیدند و هیچ یک از آن ده تن به سرزمین مقدس وارد نشدند و در اثنای راه مردند. نام های نقبای دوازده‌گانه در تورات چنین آمده است:

۱— از سبط روبین: شموع بن زکور ۲— از سبط شمعون: شافاط بن حوری ۳— از سبط یهودا: کالیب بن یفنه ۴— از سبط یساکار: یجآل بن یوسف ۵— از سبط افرایم: هوشع بن نون ۶— از سبط بنیامین: فلطی بن رافو ۷— از سبط زبولون: جدّیئیل بن سودی ۸— از سبط منسی: جدّی بن سوسی ۹— از سبط دان: عمیئیل بن جملّی ۱۰— از سبط اشیر: ستور بن میکائیل ۱۱— از سبط نفتالی: نحبی بن وفسی ۱۲— از سبط جاد: جاؤئیل بن ماکی.

نام این دو مرد که بنی اسرائیل را به ورود به سرزمین مقدس یعنی سرزمین کنعان تشویق کردند یوشع و کالب نوشته شده. یوشع بن نون جانشین موسی بود و بنی اسرائیل به پیشوائی او سرزمین فلسطین را متصرف کردند و زمینها را میان اسباط بنی اسرائیل قسمت کرد. کتاب یوشع جزئی از کتب عهد عتیق است، و در آن کتاب نوشته که در یکی از جنگهای یوشع، آفتاب از سیر باز ایستاد تا دیر غروب کند و فتح از قوم یوشع شود.

[illegible]

احقاف – احقاف به صورت جمع مکسر و مفرد آن حقف است. نام ناحیهٔ شحر در جنوب –
عربستان میان یمن و احساء و حضرموت و عمان واقع است و ناحیهٔ بایر.

در قرآن گفته: برادر عاد را به یاد آور که قوم خود را در احقاف بیم داد. شاید احقاف نام
مسکن عاد نباشد بلکه نوع عذاب است. یعنی به وسیلهٔ احقاف که طوفانها ریگ دارد بیم
داد. پیامبرانی پیش از او و بعد از او برای این قوم فرستاده شدند.

برادر عاد که بنا بر تصریح سورهٔ دیگر قرآن هود نام داشته به قوم خود گفت: جز خدای –
یکتا را نپرستید. من بر شما از عذاب روز بزرگ هراسانم. قوم گفتند: آمده‌ای که ما را
از پرستش خدایان ما بازگردانی.

هرگاه راست می‌گویی به وعده‌های خود عمل کن و آنچه ما را بدان بیم می‌دهی آشکار ساز.
پیامبر گفت: دانش هرچیز تنها نزد خداست و من فقط وظیفهٔ پیامبری خود را می‌رسانم ولی شما را
مردمی نادان می‌بینم.

ابری را دیدند که به سوی دره‌های ایشان پیش می‌آید. گفتند: که این ابر باران خواهد
داد. پیامبر گفت: چنین نیست بلکه آن شکنجه‌ای خواهد بود که در وسیلهٔ آن تندبادی
همراه با باد، شکنجه‌ای دردناک خواهد بود و هرچیز را به فرمان خدای نابود خواهد کرد.
قوم عاد چنان نابود شدند که تنها جایگاه‌های ایشان دیده می‌شد. آری گنهکاران را چنین
کیفر خواهیم داد. به آنان همان نیروی و توانایی که به شما داده بودیم دادیم و دارای گوش
و دیده و دل بودند. ولی گوش و دیده و دل ایشان برای آنان هیچ سودی نداشت و دچار
شومی که با استهزاء می‌دیدند بدیشان رسید.

۱ - ادریس - لفظ آن را عربی و مشتق از درس گفته‌اند، به واسطهٔ افاده دادن
و نوشتن؛ او: فرزند یارد است لیک دانسته شد که یارد جد پدر اخنوخ و جد پدر نوح
با خبر آن. گفته‌اند: وی نخستین کسی بود که خط نوشت و جامه دوخت و نجوم آموخت و اندوخت
و به واسطهٔ نفوذ نگاری از وی آغاز شد.

نوشته‌اند وی: ۳۶۵ سال در زمین زیست با پارسایی. ادریس دوستی از ملک الموت خواست
که او را به آسمان برد و در آسمان اول در دوم دوزخ را خواستار شد پس از عبور از آن درخواست
کرد که به بهشت درآید و چون وارد بهشت شد، دیگر بیرون نیامد و چون کسی را از بهشت بیرون
نمی‌کنند او همچنان در آنجا ماندگار شد و چون یک ساعت طعم مرگ را چشیده از حدود کل نفس ذائقة
الموت مستثنی شده. خلاصه چنین داستانی ملک الموت عزیز را خام کرد.

آنچه معلوم است کسی که از جهت صدق و نبوت به مقام خاص رسیده و نام وی ادریس یا نزدیک
به ادریس بوده وجود داشته است. از سوی دیگر مثلث غیب در الکو اسناها یا اخنوخ و هرمس
دانند و باس. آنشیز اسکندر به هم آمیخته و داستان ادریس را پدید آورده است.

ابومعشر منجم بلخی گفته: هرامسه بسیار بوده‌اند لیک برتر از همه سه تن بوده‌اند: اول، هرمس که پیش از طوفان
بوده و به عبری او را اخنوخ گفته‌اند، و به عربی ادریس.

دوم هرمس معروف به هرمس بابلی بعد از طوفان بوده در شهر کلدانیان می‌زیسته. این هرمس استاد
فیثاغورث است او بنای بابل را نهاد و در طب و فلسفه متبحر بود.

سوم- هرمس سوم نیز بعد از طوفان بوده. کتابی در شرح حال حیوانات ذات السموم نوشته و پیشه او تجارت
خود را به جهانگردی و شهرها و احوال طبایع عادی گذرانیده. محل فرمانروایی شهر منف بوده که تا -
فسطاط دوازده میل مسافت داشت تا بنا نهاده بنای اسکندریه به مرکز دانش و فلسفه بود پس از آن،
دار الحکمه به اسکندریه انتقال یافت.

ادم — ۱

۱ مروج الذهب در جلد دوم صفحه ۴۲۱ نوشته: اسکندر هنگام بنای اسکندریه به ستونهایی از سنگ مرمر برخورد که از روزگار گذشته به یادگار مانده بود و در آنجا «نقش شداد بن عاد بن شداد بن عاد» دیده می‌شد و گویا وی آن را به تقلید ارم ذات العماد ساخته باشد و بانی این بنا آیندگان را از بنای کاخهای مثل آن منع کرده است.

قصه مسعودی از قصه اسکندر گرفته شده که به موجب آن وی هنگام بنای اسکندریه به معبدی برمی‌خورد که در آن نقش سخینوس دیده می‌شد. در مروج الذهب راجع به ارم ذات العماد دمشق، مسعودی چنین نوشته: بانی شهر ارم ذات العماد دمشق جیرون بن عاد بود و اکنون که سال ۳۳۲ است آثاری از آن شهر در دمشق مانده و بازاری که نزدیک مسجد جامع است به نام بازار جیرون نامیده شد.

طبری ارم را اسکندریه دانسته. گروهی بنای ارم را در مساکن اول قوم عاد نشان داده. چون جای قبیله عاد معلوم نیست ارم بر چندین شهر از عربستان منطبق می‌گردد. بنا بر روایت طبری شخصی به نام عبدالله بن قلابه در روزگار معاویه دو اشتر در اسکندریه گم کرد و ضمن جستجوی آنها به خرابه‌هایی رسید و از آنجا گوهرهایی که از گذشت روزگار صورت ماتی در آمده بود به همراه آورد و به معاویه نشان داد. معاویه آن گوهرها را پیش کعب الاحبار فرستاد و راجع به آنها توضیح خواست. کعب الاحبار پاسخ داد که این گوهرها از محل ارم ذات العماد به دست آمده و بدین مکان شخصی با صفات شخص قدم می‌گذارد و وی در بیان خویش جا که عبدالله قلابه را ببیند صفات او را شمرده بود.

معاویه به عبدالله گفت: چرا در پای چیزی باشیم که بر آن دست نمی‌توان یافت؟ و با او جایزه‌ای داد و از حضور خود مرخص کرد.

ارمیا - ( ) ارمیا پسر حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بود.
نوشته اند ساکن شهر ایلیا و هم نبی در مصر بود که بعد از ظلم بنی اسرائیل و کشته شدن یحیی خدای
به وی وحی فرستاد که بخت نصر را مسلط کردم تا مردان ایشان را بکشد تا خون یحیی از جوش بنشیند
و زنان و اطفال را اسیر و بیت المقدس را ویران کند.

ارمیا به وحی خدای او را در میان مزبله ای انداخت که به گوشت مردمی گرفتار بود در میان [illegible]
شیر خوک می خورد او را به پادشاهی برگزید و از او نوشته گرفت که بعد از خروج او و کسان او را
امان باشد و بعد از استقرار او پادشاهی نوشته به او عود در امان باد و نوشتن و بخت النصر از بنیامین
آن اندازه کشت که خون ایشان به بالای تلی که خون یحیی جوش می زد رسید پس خون او از جوش ایستاد
کتاب ارمیا نبی در تورات ۵۲ باب است. ظاهراً کتاب دیگری دارد به نام کتاب مراثی او هم پنج باب است
از باب اول از کلام ارمیا: پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت: قبل از آنکه ترا در شکم صورت
بندم ترا شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم ترا تقدیس نمودم و ترا نبی امتها قرار دادم. پس گفتم:
آه ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن نمی دانم چونکه طفل هستم. اما خداوند مرا گفت: مگو
من طفل هستم زیرا هر جایی که ترا بفرستم خواهی رفت و هر چه ترا امر فرمایم تکلم خواهی کرد.
از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و ترا رهایی خواهم داد. آنگاه خداوند
دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: اینک کلام خود را در دهان تو
نهادم. بدان که ترا امروز بر امتها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک
کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی. پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت: ای ارمیا چه می بینی؟
گفتم: شاخه‌ای از درخت بادام می بینم. خداوند مرا گفت: نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی
می کنم تا آن را به انجام رسانم. پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده گفت: چه چیز می بینی؟ گفتم:
دیگی جوشنده می بینم که روی آن از طرف شمال است. و خداوند مرا گفت: بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه
این زمین منبسط خواهد شد.

ازلام — عادت بود از نوعی استخاره و تفأل، که تازیان جاهلی و بت پرستان قبل از اسلام در پیشگاه بت هبل در خانهٔ کعبه انجام میدادند. وسائل استخارهٔ ازلام عبارت بود از هفت تیر، که در درون کعبه در پیش روی هبل، نصب کرده و بر هر کدام آنها، این کلمه‌ها را نوشته بودند: «در یکی از آنها «الله عزّ و جلّ» بود، در دومی «لکم»، در سومی «علیکم»، در چهارمی «نعم»، و در پنجمی «منکم»، و در ششمی «من غیرکم»، و در هفتمی «الوعد».»

طبری گفته: این کلمه‌ها را چنین نوشته‌اند: «در پیش هبل بت هفت تیر نصب شده و بر اولی «نعم» و بر دومی «لا»، و بر سومی «منکم»، و بر چهارمی «ملصق» ...» نوشته که خواهان استخارهٔ ازلام، باید پیش از انجام آن، صد درهم پول و شتری قربانی بر هبل تقدیم کند. سپس متصدی استخاره خواهان ازلام را در برابر هبل نگاه میداشت و می‌گفت: یا الاهنا هذا فلان بن فلان قد اردنا به کذا و کذا فاخرج الحق فیه. ترجمه: ای خدای این فلان کس است حق را به او نشان ده، دعا... در این گونه جاهای به استخارهٔ ازلام متوسل میشدند: هنگام وجود تردید در نسب نوزاد، تردید در قصد مسافرت، تردید در ازدواج میان چند تن، در سرانجام دو امری که دارای چند [illegible] سوی بود و می‌خواستند یکی از آنها را برگزینند به استخارهٔ ازلام متوسل میشدند.

قاعدهٔ ازلام چنان بود که متصدی کاهن پس از انجام مقدمات آن که در بالا گذشت تیری به سوی آن هفت تیر می‌انداخت. به هر کدام برخورد می‌کرد طبق نوشتهٔ آن عمل میشد: اگر نوشتهٔ تیر مورد برخورد تیر «نعم» یا «لکم» بود صاحب نذر به کار مورد نظر خود می‌پرداخت و اگر بر آن «لا» یا «علیکم» نوشته بود از آن کار خودداری میکردند. این هنگامی لازم الاجرا بود که برخورد تیر متصدی خصوصی ازلام که میان تازیان تعصب این تیره میشد.

نوشته‌اند: عبدالمطلب بن هاشم در حفر و تعمیر چاه زمزم نذر کرده بود که هرگاه از چاه زمزم آب بیرون آید اگر دارای ده تا پسر شد یکی از آنان را هنگامی که بالغ شود در پیشگاه هبل قربان کند. چون در حفر

و چون کامیاب شد و بعدها دارای ده پسر گشت برای تعیین یکی از پسرانش برای قربانی به آیین استخاره ازلام متوسل شد. قرعه به نام عبدالله برخورد کرد. عبدالمطلب ده شتر را در یک سوی نهاد و عبدالله را در سوی دیگر باز به نام عبدالله برخورد کرد. ده بار این عمل را انجام داد تا سرانجام قرعه به نام صد اشتر برخورد کرد و عبدالله از قربان شدن برای صد شتر رهانیده شد.

آیین دیگری نیز معمول بود مانند آیین ازلام که به آن المیسر می‌گفتند. عمل میسر در قرآن آمده، نوعی قمار کردن بود. و آن چنین است که در جایی در بتکده با چوب نصب می‌کردند و بر هفت تای آنها هفت مقدار سهم می‌نوشتند. بر یکی یک سهم از مقدار منظور با این کلمه «الفذ» و بر دیگری دو سهم و کلمه «التوأم» و بر سومی سه سهم با اضافه کلمه «الرقیب» و بر چهارمی چهار سهم و کلمه «الحلس» و بر پنجمی پنج سهم با کلمه «النافس» و بر ششمی شش سهم و کلمه «المسبل» و بر هفتمی هفت سهم با اضافه کلمه «المعلی» و بر سه دیگر سهمی نوشته نمی‌شد بلکه تنها به ترتیب این نشانه‌ها بر آنها نوشته می‌شد: المنیح و السفیح و الوغد.

قماربازان هر کدام سهمی برابر هم در بهم می‌بخشند (پول یا جنس) و آن را به هفت قسمت تقسیم می‌کردند و هر کدام به ترتیب تیری به آن ده علامت می‌زدند و ممکن بود به تیری که بر آن یک سهم و یا (هفت سهم) نوشته شده بود دست یابد یا به آن که هفت سهم نوشته شده بود و یا آنکه به آنها که نشانه‌های پوچ بر آنها نوشته شده بود. این آیین میان اشراف عرب رایج بود که رسول اکرم آن را عمل شیطان شمرد و حرام کرد.

اسرائیل — نام دوم یعقوب فرزند اسحاق است. در اینکه اسرائیل چه چیزی را بر خود حرام کرد، اختلاف است. برخی مطابق تورات اعتقاد داشتند که وی عرق النسا را بر خود و فرزندان خود حرام ساخت و برخی گفته‌اند که وی گوشت اشتر را بر خود حرام کرد. گروهی نوشته‌اند که چون وی به عرق النسا گرفتار بود و شبها نمی‌خوابید، نذر کرد که هرگاه شفا یافته شود، از خوردنیهای گوارا خودداری کند یعنی بر خود حرام سازد.

از این جهت از خوردن گوشت اشتر اجتناب کرد. گروهی نیز این اجتناب را به دستور پزشکان روا شده سنتی او می‌دانند. مؤلف قاموس کتاب مقدس نوشته: عرق النسا از دو کلمه گرفته شده: حیده و ناشه به معنی کف ران است و چون فرشته با خدای در هنگام کشتی کف ران یعقوب را لمس کرد، عرق النسا بر او و فرزندانش حرام شد.

تحریم عرق النسا را بر بنی اسرائیل، برخی تنبیه یعنی در سرکشی و طغیان دانسته‌اند و برخی دیگر گفته‌اند: یعقوب به مقتضای نبوت و اجتهاد خود، یا به دستور خدای آن را بر بنی اسرائیل روا کرد.

اسرائیل لغت عبری است به معنی مبارز با خدای یا به معنی سرباز خدای یا برگزیده خداست. در تورات نوشته: آن شب که یعقوب با فرشته کشتی گرفت، فرشته گفت: که پس از این باید اسرائیل نامیده شود، زیرا با خدای کشتی گرفت و بر او چیره شد.

بنی اسرائیل در قرآن به همه یهودیان گفته شده و همه اسباط دوازده‌گانه را شامل است. اسباط دوازده‌گانه عبارت‌اند: ۱- بنی روبین ۲- بنی شمعون ۳- بنی جاد ۴- بنی یهودا ۵- بنی یساکار ۶- بنی زبولون ۷- بنی یوسف ۸- بنی بنیامین ۹- بنی اشیر ۱۰- بنی دان ۱۱- بنی نفتالی ۱۲- لاویان. هر سبط به نام یکی از فرزندان یعقوب نامیده شده است. در تورات موسی سبط لاویان را به شمار نیاورده و افراد آن سبط را مأمور حفظ اشیاء مقدس و خیام کهانت ساخت. در عوض بنی یوسف به نام پسران یوسف به دو سبط یعنی بنی افرایم و بنی منسی تقسیم شدند. موسی خود نواده لاوی بود.

اسماعیل – (   ) نوشته‌اند: نام عبرانی اسماعیل یشمعیل است و ترجمهٔ آن :
خدای آواز او را می‌شنود. چنانکه از اخبار و قصص قرآن برمی‌آید دو اسماعیل پیامبر بوده‌اند یکی
فرزند ابراهیم و دیگر اسماعیل صادق الوعد. مفسرین قرآن اسماعیل که در سورهٔ انعام و ص و سورهٔ
مریم آمده او را فرزند ابراهیم نمی‌دانند بلکه او را اسماعیل بن حزقیل یکی از پیامبران بنی اسرائیل دانند.
برخی احتمال داده‌اند که مقصود از اسماعیل در دوره کودکی شموئیل آخرین قاضی بنی اسرائیل باشد که
پیامبر نیز بود و در زبور داود در باب ٦ آیهٔ ٩٩ و در رسالهٔ عبرانیان باب ٣٢ آیهٔ ١١ شموئیل
با موسی و هارون آمده. به نقل تورات پدر شموئیل القانه و مادرش حنا نام داشت و پدرش
از قبیلهٔ لاویان بود.

زادگاه شموئیل در رامه نزدیک کوه افرایم بود. پدر و مادرش او را به معبد وقف کردند
و به عیلی کاهن سپردند. شموئیل از کودکی مورد الهام خدا بود و بعد از عیلی به قضاوت نشست
و تمام‌های اسباط دوازده گانهٔ یهود را سر و صورتی داد و از بت‌پرستی منع کرد. در اواخر عمر
از او خواستند تا فرمانروایی برایشان برگزیند. او اول شائول سپس داود را بر آنان پادشاه
کرد.

به گفته کتاب یهود، کتاب روت و کتاب داوران که در شمار کتب عهد عتیق است به همین شموئیل
منسوب است و از کتاب کافی نقل شده: اسماعیل را از آن روی خدای صادق الوعد خواند چون با مردی
در جایی وعده دیدار نهاد و یکسال در انتظار او مراقب بود تا وی را دیدار کرد. و نیز در تفسیر صافی
از کتاب علل نقل کرده است: که اسماعیل فرزند ابراهیم پیش از پدر در گذشت و مقصود از اسماعیل
در این آیه پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل است که کفار پوست از سر و صورت او بر کندند
و فرشته‌ای برای او فرود آمد و به وی گفت هر چه دستور دهی روا است. اسماعیل گفت: مرا خود را
در راه حق امری ناچیز می‌داند.

اسماعیل — ( ) اسماعیل فرزند ابراهیم ملقب به ذبیح الله بود. در تورات گفته: ساره زن ابراهیم که نازا بود کنیز خود هاجر مصری را به ابراهیم بخشید و اسماعیل از او زاده شد. در کودکی، ساره بر هاجر و اسماعیل رشک برد و از ابراهیم خواست که ایشان را از نزد خود براند از این جهت اسماعیل و هاجر در بیابان فاران ساکن شدند و اسماعیل نخستین فرزند ابراهیم است که در زمین مشرق ساکن شده و نوشته اند که اسماعیل پس از مرگ ابراهیم زنده بود.

چنانکه تورات گفته: اسماعیل پدر دوازده فرزند بود و فرزندان وی در تورات به نام ذکر شده اند چنین: ۱ نبایوت ۲ قیدار ۳ ادبیل ۴ مبسام ۵ مشماع ۶ دومه ۷ مسا ۸ حداد ۹ تیما ۱۰ یطور ۱۱ نافیش ۱۲ قدمه.

اسماعیل هنگام مرگ صد و سی و هفت ساله بود لیک پس از دوران کودکی از وی اثری در تورات نیست جز آن که دختر خود را که خواهر نبایوت بود به عیسو فرزند اسحاق داد.

در روایات اسلامی نوشته شده: هاجر از ترس بانوی خود ساره گریخت. در بیابان آوازی شنید که وی را به مراجعت دعوت کرد و به او مژده داد که آبستن است و از فرزند او امتی بزرگ پدید آید. هاجر بازگشت. اسماعیل را زایید. چون اسماعیل هفت ساله شد ساره خواست که اسماعیل و هاجر از او دور باشند. ابراهیم هاجر و فرزند او را به بیابان مکه برده رها کرد. تشنگی بر اسماعیل چیره شد. هاجر بالای کوه صفا رفت تا اگر چشمه یا چاهی بیابد. چون نیافت فرود آمد و تا کوه مروه رفت. هفت بار سعی کرد. علت تشریع سعی میان صفا و مروه همین بود.

قبیله جرهم که نزدیکی مکه ساکن بودند از دور دیدند پرندگان فرود می آیند حدس زدند که در آن سرزمین آب موجود است از این رو پیش هاجر آمدند و از او اجازه خواستند که نزدیک آن آب ساکن گردند. هاجر اجازه داد. مردم جرهم به تازی سخن می گفتند اسماعیل نیز زبان تازی از آنان فرا گرفت و از این قبیله دختری به همسری گرفت.

نسابان تازی سلسلهٔ نسب عدنانیان را به اسماعیل می‌رسانند. برخی از تازیان، عدنان را از اولاد نابت پور اسماعیل و برخی از فرزندان قیدار پور اسماعیل دانسته‌اند. برخی نیز نسب قحطان یعنی تازیان یمن را نیز به اسماعیل می‌رسانند و در اشعار شعرای عصر بنی‌امیه انتساب یمن به ابراهیم دیده شده. شاید ناشی از نسب قحطانیان و یمانیان به اسماعیل باشد. بنی اسماعیل در شمال عربستان ساکن بودند بعدها بنی اسماعیل با مردم جنوب آمیخته‌اند و این آمیزش سبب آن شده که قحطانیان نیز خود را به اسماعیل بسته‌اند و چون گروهی از مردم یمن ساکن یمن بودند شاید تا مدتی بر آن زمین فرمانروائی داشتند. سیاست امویان اقتضا می‌کرد خود را از دودمان اسماعیل دانسته و بدان بالیده، باور زاتی که میان قحطان و عدنان بود بر این عقیده پرورده داد.

روزی ابراهیم به دستور ساره به دیدار هاجر و اسماعیل رفت به شرط آنکه در سرای ایشان گام نگذارد. چون به سرای اسماعیل در آمد هاجر مرده بود و اسماعیل نیز به نخچیر رفته بود. زن او از ابراهیم پذیرائی نکرد. ابراهیم بدو گفت: هرگاه اسماعیل آمد بگوی که آستانهٔ خود را دگر کند. چون زن این را به اسماعیل گفت. او دریافت که پدرش از این زناشوئی خرم نیست از اینرو وی او را طلاق داد. دیگری از قبیلهٔ جرهم گرفت. در دیدار ابراهیم مهربانی نشان داد.

اسحاق – (   ) در تورات ایساک نامیده شد در تلمود گفته شده در فتح به دنیا آمد و در روایات اسلامی شب عاشورا. اسحاق لغت عبری به معنی خندیدن آمده. هنگام تولد وی ابراهیم صد و بیست سال داشت و به روایت تورات صد ساله و زنش نود ساله بود.

در تفاسیر قرآن گفته‌اند: فرشتگانی به صورت مهمانان نزد ابراهیم آمدند ایشان مأمور بودند که ساکنین قوم لوط را هلاک کنند و به ابراهیم مژده دهند به تولد اسحاق. ساره زن ابراهیم آنجا بود بشنید و بخندید و گفت: من چگونه خواهم زایید در حالی که من و شوهرم هر دو پیر شده‌ایم آنان گفتند: از قدرت خدای تعجب می‌کنید؟

ابراهیم با خود گفت: اسحاق باید در راه خدای قربانی شود (این گفته ابراهیم نه در قرآن است و نه در تورات، گویا اصل آن از مدراش باشد. پس از سالی اسحاق زاییده شد. چون هفت ساله شد شبی ابراهیم به خواب دید که به گزاردن قربانی مأمور شده. بامدادان گوسفندی سر برید و گوشت آن را میان نیازمندان پخش کرد.

شب دیگر نیز به خواب دید که گوینده‌ای می‌گفت: باید فرزندت را در راه خدای قربانی کنی. بامدادان خواب را به فرزند گفت: وی موافقت کرد. چون ابراهیم فرزند را به قربانگاه برد. در این هنگام ندایی رسید که خواب خود را درست دانستی پس او به پشت خود نگریست قوچی دید و او را به جای فرزند سر برید بیشتر مفسران قرآن نسبت ذبح را به اسماعیل داده‌اند. شاید از آن جهت باشد که آنان خواسته بودند چون رسول اکرم از دودمان اسماعیل است، مسئله ذبح را جزو مفاخر او قرار دهند. اما آنچه از اخبار اسلامی استفاده می‌شود آن است که رسول اکرم خود مکرر گفته بود: انا ابن الذبیحین. اشاره به ذبح اسماعیل و پدر خود عبدالله اشاره کرده است.

در سفر تکوین باب ۲۲ عبارتی چنین آمده: و واقع شد بعد از وقایع که خداوند ابراهیم را امتحان کرده و گفت: ای ابراهیم پسر خود اسحاق را به زمین موریا برده او را قربانی کن. بعد در پای یکی از کوهها خود آنرا با هیزم اسرائیل بسته‌اند.

اسلام – ( ) اقرار کسی به یگانگی خدای، پیامبری محمد و معاد اعتقاد داشته باشد او مسلمان است. اسلام در قرآن به معنی مطلق دین و دین حنیف نیز به کار رفته است. در قرآن گفته: ای پیامبر هرگاه با تو محاجه کنند بگو من و پیروانم خود را به خدای تسلیم کردیم. پس به اهل کتاب و امیین بگو اسلام آورید. هرگاه اسلام آوردند رهنمایی یافتند و اگر روی گردان شدند بر تو جز کار رسانیدن کار دیگری نخواهد بود. سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۸.

اسلام دین فطرت و همه دین‌ها دین اسلام بوده‌اند. اهل کتاب از راه سرکشی و ستیزه‌جویی میان خود اختلاف افکنده‌اند. پیامبر باید متوجه به دین حنیف باشد و آن فطرتی است که خدای همه مردمان را موافق با آن سرشته است. سورهٔ روم آیهٔ ۲۹.

مردمان همه یک امت بوده‌اند. سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۹. اختلاف پیامبران در فروع، از باب آسانی بوده و همه در اصول با یکدیگر متحد بوده‌اند. سورهٔ بقره آیهٔ ۲۱۳.

کلمهٔ سلم به کسر سین و سکون لام، در قرآن نیز به دین اسلام و به صلح و سازش به کار رفته و چنان می‌نماید که سلم و آرامش یکی از ویژگی‌های شروع اسلام به شمار آمده است. در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۴ گروندگان همه به درآمدن در سلم که دین اسلام با صلح و آرامش باشد خوانده شده‌اند.

سلام به معنی سلامت از عذاب و هم به معنی درود، مکرراً در قرآن به کار رفته و از مشتقات آن مسلّم به صیغهٔ مفعول به معنی بی عیب به کار رفته که یکی از اوصاف گاوی است که بنی اسرائیل به فرمان خدای از سوی موسی مأمور به کشتن آن بودند. سورهٔ بقره آیهٔ ۶۶.

اختلاف فروع ادیان بر حسب مقتضیات زمان است و رسول اکرم نیز اگرچه فروع دیگری جز از پیامبران دیگر آورده است، همان اسلام که دین فطری بشر و آیین پیامبران پیشین بوده به حد کمال رسانید و منت بر مردمان نهاد گرد.

اشعیاء – (   ) او از پیامبران بنی اسرائیل است و نامش اشعیا بن آموص بوده وی
کتابی است شامل ۶۶ باب جزو کتاب عهد عتیق، و به ما رسیده. داستان سرایان اسلامی نوشته‌اند:
وی بر قومی از بنی اسرائیل مبعوث شد. آنان بد عهد و در دین خدای بدعت آورده بودند به سبب این
گمراهی خدای پادشاه بابل را بر آنان مسلط کرد و چون تاب مقاومت او نیاوردند توبه کردند و از برکت
توبه ایشان خدای شرشان را از سر ایشان دفع کرد چنانکه در یک شب همه لشکریان مردند و خود با پنج تن
از خاصانش ماند و با آنان گریخت. اشعیا به وحی الاهی پادشاه قوم را خبر داد که قرحه‌ای در ساق
پای او پدید آید و او را نابود خواهد کرد.

پادشاه که به درگاه خدای نیاز می‌کرد خدای اجل وی را پانزده سال به تأخیر انداخت و به واسطه
اشعیا او را پیام فرستاد که از شیره و آب انجیر بر زخم خود مالد چنان کرد و تندرست شد و بعد از
پانزده سال که درگذشت باز قوم او شرور و به عصیان شدند.

خدای صد هزار از ایشان را به عذاب تلف کرد چهل هزار از بدان را، شصت هزار از نیکان را برای آنکه
بدان را از بدی منع نکردند در حالی که نیروی پیروزی بر ایشان داشتند. نوشته‌اند: بنی اسرائیل اراده
کشتن اشعیا کردند. او بدانست و فرار کرد تا به درختی رسید و درخت شکافته شد و او به میان رفت
درخت و درخت شکافته به هم آمد. ولی جامه او را از آن شکاف نگاه داشت و به ایشان نمود آنان نیز اره
آوردند درخت را بریدند او نیز در میان درخت دو نیم شد.

در باب اول گفته: رؤیای اشعیا بن آموص که آنرا درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزیا و
یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا دید. ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند
سخن می‌گوید: پسران پروردم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. گاو مالک خویش را
و الاغ آخور صاحب خود را می‌شناسد اما اسرائیل نمی‌شناسند و قوم من تفکر نمی‌کنند. وای بر امت خطاکار
و قومی که زیر بار گناه می‌باشند و بر ذریت شریران و پسران مفسد.

اصحاب الرّس - ( ) مفسرین قرآن نوشته‌اند اصحاب الرس طایفه‌ای بودند که در یمامه زندگی می‌کردند و پیامبری به نام حنظله از جانب خدا بر آنان فرستاده شد، اصحاب الرس وی را دروغگو گفتند و در چاهی او را افکندند. رس در قرآن در گذشته از این روی ایشان را اصحاب الرس نامیده‌اند.

اصحاب رس از بقایای قوم عاد و ثمود بوده‌اند و بئر معطله و قصر مشید را نیز بسته به ایشان دانسته‌اند و جای آن را در حضرموت نشان داده‌اند. ثعلبی در کتاب عرائس التیجان این قول را درست تر دانسته است.

برخی گفته‌اند: اصحاب رس باز نشسته به جنوب عربستان باشند که جز نامی از آنان در زمان اسلام نبود در تسمیه آنان بعد از عاد و ثمود یا بعد از قوم نوح مسلم می‌دارد که قصه این مردم به حدود زمان اعراب بائده راجع می‌شده.

گروهی از مفسرین در دوره‌ی دوم اسلامی که به نام ارس آشنا شده‌اند رس را با ارس تطبیق کرده‌اند و قصه‌ی سرو کاشمر را زیر عنوان شاه درخت به این قصه پیوند داده‌اند و از ذکر اصحاب رس در ردیف اخوان لوط خرمی کرده و گناهی مانند گناه قوم لوط به ایشان بسته‌اند.

راجع به نوع گناهکاری ایشان نیز میان مفسرین اختلاف است. گروهی ایشان را پرستنده صنوبری به نام شاه درخت معرفی کرده‌اند و برخی نیز عبادت درختی‌گان را به آنان بسته‌اند. در تفسیر علی بن ابراهیم نوشته: که زنان این قوم با هم مساحقه می‌کردند و از این وسیله از مرد بی‌نیاز می‌شدند.

گروهی نیز رس را با ارس یکجا دانسته‌اند و گفته‌اند: اصحاب رس در آذربایجان بوده‌اند که پیامبر خود را کشته‌اند. و سرانجام شهرهای آنان ویران شد و خود نیز نابود شدند.

اصحاب الکهف — (حدود ۲۵۱ م) داستان اصحاب کهف را چنین نوشته اند: در روزگار دکیوس ۲۴۹ تا ۲۵۱ که مسیحیان را سخت شکنجه می داد هفت تن از جوانان اشراف به غار پناهنده شدند و دکیوس دستور داد که در دهانهٔ غار دیواری بکشند تا ایشان از گرسنگی و تشنگی بمیرند. لیک هفت تن در غار به خواب گران فرو رفتند و صد و پنجاه و هفت سال بعد در زمان تئودور دوم بیدار شدند. اروپاییان یاران غار را به نام هفت تن خفتگان افسوس نامیده اند.

افسوس یا افز یکی از شهرهای ایونی ست که در آن هیکل «ارتمیس» رب النوع صید وجود داشت و ارتمیس در روم «دیان» یا «دیانا» نامیده شد. معبد ارتمیس از عجایب هفتگانهٔ جهان بوده و در بار سبک بنای آن را تغییر دادند و «آدوآست» که می خواست به وسیلهٔ زشت کاری مشهور شود آن هیکل را سوزاند.

مردم پس از او معبد را از نو بنا کردند و همهٔ مردم ایونی در خرج معبد شرکت بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که شهر افسوس محل بازوهٔ مسیحیت با ملفسیو بوده مطلب دیگری که برای کشف حقیقت تاریخی توجه به آن لازم است اینست که در زمان تئودور دوم مسیحیت قوت گرفته. نخست تئودور خود دارای مذهب نسطوری بود ولی به مذهب ارتکس گرویده و بر بر طبق این مذهب مریم را مادر خدا دانسته است.

و حالا ناحیه بنا به نقل یاقوت در معجم البلدان مجلد ۳ و ابن خرداد و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه صفحهٔ ۲۹۰ در شهر آبسس کهفی یافته اند که در آن ۱۳ جسد خشک شده وجود داشته است و در تاریخ آل سلجوقیان مجلد ۹ صفحهٔ ۲۰۵ شرح شده که شهر عربسوس شهر اصحاب کهف است. ممکن است یافته شدن ۱۳ جسد در عربسوس و تقارب لفظی عربسوس با افسوس سبب ظهور این شایعه شده باشد.

اصحاب الفیل – (   ) راویان تازی پیش آمد فیل را چنین بازگوی کرده‌اند:

ابو یکسوم ابرهه ملقب به اشرم از سوی نجاشی پادشاه حبشه به نام اصحمه با سردار حبشی دیگر به نام ارباط برای گشایش یمن مأمور گردید. ابرهه لهجهٔ حبشی به معنی ابراهیم است. فرمانروای یمن در آن روزگار اسمیفع نام داشت و در نقوش سنگ‌ها به نام وی سمیفع منقوش است و شاهزادهٔ حمیری که به یاری انوشیروان و نیروی سپاه دهو در سال ۵۷۰ یا ۵۷۶ میلادی به حکومت یمن باز گردید سیف بن ذی یزن نام داشت، بعد از فتح یمن میان دو سردار حبشی اختلاف ظاهر شد و این اختلاف به قتل ارباط خاتمه یافت و حبشیان گرد ابرهه جمع شدند. گفته‌اند: چون بینی ابرهه در این جنگ شکافته شد به اشرم ملقب گردید.

نجاشی از این پیش آمد خشمناک شد و سوگند یاد کرد که موی پیشانی ابرهه را خواهد کند و خاک ملک او را به حبشه خواهد برد. ابرهه که مردی بردبار و زیرک بود موی سر خود را تراشید و با انبانی خاک یمن پیش نجاشی فرستاد تا سوگند وی تحقق یابد. بر این ترتیب دل فرمانروای حبشه را با خود مهربان گردانید و از سوی او بر یمن فرمانروا شد. وی در صنعا کنیسه‌ای بنام قلیس از مرمر بنا کرد و مردم را وا داشت که در آن حج به جای آورند. پس از آن [illegible] یک مردی از بنی مالک بن کنانه شبانه آن کنیسه را پلید ساخت و ابرهه از این خشمناک شد آهنگ ویران کردن کعبه کرد تا تازیان خانهٔ مقدسی نداشته باشند و همه دیگر به کنیسهٔ وی آورند. ابرهه از حبشه وسائل جنگ و فیل خواست و به سوی مکه روان شد. در میان راه با یکی دو تن از حکام محلی یمن در نبرد شد و بر آنان چیره گردید و مردم طائف نیز تسلیم او شدند.

۲۰۰ اشتر از عبدالمطلب در جنگ به غارت رفت. عبدالمطلب از ابرهه خواست اشتران باز پس دهد ابرهه گفت: چگونه راجع به کعبه چیزی نخواستی. او در جواب گفت: کعبه را خداوندی است که از آن حمایت می‌کند.

اصحاب القریه – در قرآن گفته: از سوی خدای پارسای عیسی به فرمان خدای در تن رسول برای رضای اصحاب قریه فرستادیم. لیکن آن قوم پیامبران را دروغگوی گفتند سپس آن دو پیامبر را به وسیله پیامبر سومی استوار کردیم. با ز مردم گفتند: شما مانند ما انسان هستید و بر توی به ما نداده تا پایه پیامبر داشته باشید. خدای هیچ حکمی نفرستاده است فقط شما دروغ می‌پردازید پیامبران گفتند: پروردگار ما می‌داند که ما فرستاده به شماییم و جز رسانیدن احکام خدای چیزی دیگر نداریم.

مردم به ایشان گفتند: نام شما با بودن شما در این شهر با سخنهای شما برای ما شوم است هرگاه از تبلیغات خود دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و به شکنجه سخت و دردناکی از سوی ما دچار خواهید شد. پیامبران گفتند: بدبختی شما با شماست چه شما مردم اسراف کار هستید و از شنیدن درستی‌ها بیدار نمی‌شوید.

بیان مفسران قرآن در این مسأله مفصلا آمده است. نوشته‌اند: آن قریه شهر انطاکیه است. نام دو رسول اول یا لوس و فادرس یا دومان یا یومان و بنا بر قول کعب الاحبار صادق و صدوق بوده رسول اکرا دو رسول سابق را تأیید کرده. گفته بیشتر مفسرین شمعون نام داشته و برخی نیز او را سمعان گفته‌اند.

کعب الاحبار گفته است: که نام اصلی شمعون شلوم بود. ام شلوم در کتب عهد عتیق موجود است لیکن شخصی که شلوم نام باشد عنوان رسالت نداشته و در عهد جدید هیچ کس به نام شلوم نامبرده نشده.

سپس قرآن به فرجام کار اصحاب القریه به این نوع گفته: ما بر قوم و قبیله این مرد، لشکری از آسمان و لشکرهای دیگری که برایم گذشته فرستادیم تا ذلیل کردیم فقط یک بانگ کار ایشان را ساخت و آنان مانند ما گستر خاموش افتادند.

[illegible]

اصحاب الاخدود – (حدود ۶۱۶ ق م) ثعلبی در کتاب قصص به روایت مقاتل اصحاب اخدود سه کسانی را که به واسطهٔ ایمان خود در خندق آتش افتاده اند سه گروه پنداشته و گفته: گروهی در نجران و گروه دیگر در شام و گروه سوم در فارس بدین شکنجه گرفتار شدند.

ثعلبی راجع به اصحاب اخدود شام گفته: ایشان مردم مؤمن بودند که آنتیاخوس ایشان را در خندق آتش افکند، و در بارهٔ اصحاب اخدود فارس به روایت مقاتل از خلیفه علی نوشته علی مجوسیان را اهل کتاب دانسته و گفته: که ایشان به کتاب آسمانی خود عمل می کردند. یکی از شاهان ایشان با خواهر خود همبستر شد و آن زن از پادشاه خواست که مدعی حلیت تزویج با خواهر شود، لیک مردم نپذیرفتند و این پادشاه گروهی از مردم مؤمن را که سخن او را قبول نکردند در خندق آتش افکند.

برخی گفته اند: اصحاب اخدود یاران دانیال پیامبر بودند که در کتاب دانیال به آنان اشاره شده و ثعلبی نیز اصحاب اخدود فارس را بر ایشان منطبق کرده و لفظ اخدود با گودی خندق خونین لفظی دارد در نتیجه گود آدامی و سرپایی هست و لفظ اخدود که در قرآن آمده با داستان نزدیک تر می نماید به هر حال داستان ذونواس به نحوی که گفته اند با این واقعه مانند است و چون نزدیک به عصر اسلام بوده خاطرهٔ آن در ذهن اصحاب پیامبر مانده بود آنان اصحاب اخدود را به هلاک شدگان به دست ذونواس منطبق کرده اند.

برخی از نویسندگان تألیف کتاب دانیال را منسوب به زمان مکابیها یعنی در حدود سال ۱۶۸ قبل از میلاد می دانند و اخباری که در این کتاب از آینده شده است با آنچه رخ داده تطبیق کرده اند: دانیال در حدود ۶۱۶ پیش از میلاد متولد شده و بخت النصر او را در زمرهٔ اسرای بابل برد و در ری به واسطهٔ اطلاعات نجومی و نبوات و تعبیر خواب به مقام منادمت شاه رسید. پس از فتح بابل دانیال در دربار کورش محترم بود. نیست و بازگشت وی به فلسطین معلوم نیست. گور وی را در شوش می پندارند.

الافک — آیهٔ ۱۲ از سورهٔ نور. مفسرین قرآن نوشته اند: حسان بن ثابت، مسطح بن اثاثه و حمنه دختر جحش و عبدالله بن ابی، کسانی بودند که عائشه همسر پیامبر را متهم ساختند.

اصل مطلب به روایت عائشه چنین است: در یکی از غزوات، پیامبر عائشه را با خود همراه برده بود (نصیبی در قرعه‌ای که می‌باید در هر سفر با پیامبر همراه باشد، قرعه بنام وی افتاد) هنگام بازگشت به مدینه در یکی از منازل، هنگام حرکت قافله عائشه برای قضای حاجت از لشگر دور شده بود و چون گردن بند خود را گم کرده بود به جستجوی آن پرداخت و وقتی که بازگشت قافله را رفته دید و بناچار شب را در همان جا بیتوته کرد.

صفوان بن معطل نیز که در پشت در همان منزل از دواج کرده بود شب را آنجا با مرکب خود به سر برده و بامدادان چشمش به عائشه افتاد و او را همراه برداشت و وی را با خود به لشگرگاه رسانید. این واقعه را منافقین سوء تعبیر کردند و مدتی خاندان ابوبکر و همهٔ صحابه در حالت نگرانی به سر می‌بردند.

بنا بر نقل لباب النقول سیوطی علی در این واقعه به پیامبر پیشنهاد کرد که دست از عائشه بردارد و به جای او زن دیگری برگزیند. گویا همین پیشنهاد سبب کدورت عائشه از علی شد و جنگ جمل را پی‌ریزی کرده باشد. باری سرانجام آیهٔ افک نازل شد و پاکی عائشه مسلم شد. برخی از اهل سنت نزول آیهٔ افک را در بارهٔ عائشه انکار کرده‌اند.

الله – اهل تفسیر لغت الله را تازی می‌دانند لیکن در تعیین ریشهٔ آن با هم موافقت ندارند.
ابن جریر در تفسیر آیهٔ ۱۷۹ از سورهٔ اعراف: «وذروا الذین یلحدون فی اسمائه» گفته است: این آیه اشاره است به کسانی که لفظ الله را از «لات» گرفته‌اند و عزی را از عزیز مشتق دانسته‌اند. و مراد در قدیم کسانی لفظ الله را مخفف اللات گمان می‌کردند. به گمان برخی لغت الله علم مرتجل است.

بیشتر اعتقاد دارند که الله در اصل الاله بوده و همزهٔ آن به تخفیف حذف شده و به عقیدهٔ ایشان الف و لام در الاله الف و لام عهد است بنابراین لفظ الله علم بالغلبه می‌باشد. و برخی الله را از ریشهٔ الاه به معنی عبد گرفته و برخی از ریشهٔ اله به کسر کلام به معنی تضرع و تحیر دانسته و گ هم آن را از وله به معنی تحیر مشتق گرفته‌اند.

مکه در جاهلیت جای بازرگانان و سوداگری بود و کعبه نیز در نظر بیشتر قبائل گرامی بود و از دور و نزدیک مردم شبه جزیره را به سوی خود دعوت می‌کرد، لذا در مکه اهل مذاهب مختلف سکنی داشتند که قسمتی از یهود و نصاری و اکثر ساکنان مکه را مشرکین تشکیل می‌دادند و در معتقدات با هم توافق نداشتند.

دستهٔ دیگر به وجود الله اعتقاد داشتند و او را خالق و رازق خود می‌شناختند. برخی از افراد این گروه خدایان دیگر خود را شریک او می‌دانستند و برخی نیز آنها را در نزد الله شفیع خود می‌دانستند در آیهٔ ۱۳۷ از سورهٔ انعام به عقیدهٔ این دو گروه اشاره شده. یک یا چند قبیله بت مخصوص به خود داشتند لیکن اکثر قبایل بت هبل را که در کعبه جای داشت می‌پرستیدند.

دستهٔ سوم از صابئین الهام گرفته و به فرشتگان معتقد بودند. گروهی نیز جن را می‌پرستیدند و کسانی نیز در مکه می‌زیستند که وجود خدای را قبول داشتند لیکن منکر بعث بودند.

انجیل – اصل یونانی آن اوانگلیون به معنی بشارت است و در فارسی انگلیون نامیده شد. کتاب
دینی پیروان حضرت عیسی مسیح است. در قرآن همینه مورد ذکر شده، لیک در نظر مسیحیان لفظ
انجیل بر مجموع کتب جدید اطلاق می شود و بر هر یک از کتابهای چهارگانه: متی و مرقس و لوقا و یوحنا
گفته می شود.

یکی از مطالبی که در انجیلهای کنونی نوشته شده و قرآن آن را باور ندارد موضوع مصلوب شدن
عیسی است. در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۵۶ راجع به دار کشیدن عیسی چنین آمده: او را نکشتند و به دار
نیاویختند بلکه برایشان امر مشتبه شد و برآن رانعه خود ندارند و پیروگمان اند. او را به یقین
نکشته اند بلکه خدای او را به جانب خود بالا برده. و نیز در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۵۵ گفته: خدای
به عیسی گفت: من ترا از زمین برمی دارم و به سوی خود بالا می برم. از این دو آیه روشن می شود
یکی آن که عیسی را نکشته اند و دیگر آن که در زمان نزول قرآن گروهی از مسیحیان معتقد به بدار
دار کشیده شدن مسیح بوده اند. استاد شریعت سنگلجی از دانایان اسلام از ظاهر لفظ متوفیک
چنین استفاده کرده و معتقد بود که عیسی وفات یافت و روح وی به درگاه خدای رفت.

انجیلی در این اواخر به نام انجیل برنابا به فارسی چاپ شده که نوشته اند نسخهٔ انگلیسی از آن را دکتر مفتی
سعادت در ۱۹۰۸ میلادی به عربی ترجمه کرده سپس شیخ ما حیدرقلی خان کابلی در باره نسخهٔ اصلی انگلیسی
آن را به دست آورده و ترجمه کرده ملخص را از آن تصحیح کرده به چاپ رسانید. محمد رشید مدیر مجله المنار روی
این انجیل چنین نوشته: کسی که ملاحظه کرده که برخی کشیشان عمداً ادله خود را در اثبات انجیلهای چهارگانه
تعالیم ادبی عالیه آنها قرار داده اند هر کس انجیل برنابا را بخواند می داند که مرتبه بلندآن در تعلیمات
الاهی و ادبی برای او ظاهر خواهد شد. هرگاه ما صرف نظر کنیم از نا قدهٔ تاریخی آن و از حکم کردن برای
او در مسئله اخلاقی یعنی توحید و دار نزدن مسیح و نبوت محمد بن عبدالله و محمد را قابل نیکوی آن
را کافی است.

انصاب – تازیان پیش از اسلام نسبت به خانهٔ کعبه احترام بسیار می‌کردند. از این جهت هر آنچه به آن بستگی داشت آن را نیز گرامی می‌داشتند. در پیرامون کعبه سنگهایی بود از نوع حجرالاسود تازیان جاهلی آنها را می‌پرستیدند و آنها را به نام انصاب یا نُصُب می‌نامیدند.

این سنگها را در همه جا و هر زمان پرستیدنی می‌دانستند. در سفرها با خیمه‌های خود از انصاب پیوسته همراه می‌داشتند. حتی در مسافرت تا پیوسته آنها را پرستش کنند و از وجود آنها تبرک جویند. حجرالاسود نیز ظاهراً در جاهلیت چنان بود. در تفسیر قرآن گفته شده: نصب و انصاب سنگهایی بود که تازیان جاهلی آنها را به عنوان اوثان می‌پرستیدند و می‌گفتند: این سنگها در حوالی بیت الحرام بود و برای آنها قربانی می‌کردند و گوشتهای قربانی را بر بالای آنها پاره پاره می‌کردند.

و نیز گفته‌اند: آیین سنگ پرستی در میان تازیان عدنانی چنان بود که کسانی از مکه بیرون می‌شدند و برای روزی به مسافرت می‌رفتند، از راه بزرگداشت کعبه سنگهایی از نوع حجرالاسود با خود برمی‌داشتند. در هر منزلی که فرود می‌آمدند، سنگها را بر زمین نصب می‌کردند و مانند خانهٔ کعبه به دور آنها می‌گردیدند. این عادت ایشان را بر آن داشت که هر سنگی را از آن نوع در هر جا می‌یافتند شروع به پرستش می‌کردند.

رسول اکرم پرستش انصاب را در اسلام حرام کرد لیکن حجرالاسود را که از آن سنگها و از قدیم در کعبه نصب شده بود، بگذاشت. در عهد جاهلیت، در داخل کعبه در سوی راست بت هبل سنگ سیاهی بود به نام حجرالاسود که نصب شده بود. تازیان از قدیم آن را گرامی می‌داشتند و از آن در کارهای خود تبرک می‌جستند و آن را می‌بوسیدند.

الیسع — ( ) نوشته اند و در کتاب دوم پادشاهان باب دوم از تورات نام وی
الیشع با شین معجمه است لیک در اخبار و تفاسیر اسلامی با سین مهمله ضبط شده به هر حال نام وی
الیشع پسر شافاط است و معنی الیشع در زبان عبری «ناجی» معنی شده و معنی شافاط قاضی
در قصص اسلامی نام پدر وی را اخطوب نوشته اند لکن این صفت و لقب شافاط باشد و
در تورات در کتاب پادشاهان باب ۱۹ گفته : ایلیا در سفر خود به الیشع برخورد که مشغول
شخم بود و او را به همدمی خویش خواند . الیشع از پدر و مادر دستور گرفت و در ملازمان ایلیا
در آمد . ایلیا او را به خلافت مسح کرد و هنگامی که ایلیا با گردباد آتشین به آسمان برشد الیشع با
وی همراه بود لیک خواندمیر این مطلب را چنین باز گوی کرده : الیاس در خانه زنی بی‌نوا چندی
ساکن بود . شوهر این زن اخطوب در گذشته و در این هنگام الیسع پسر اخطوب سخت بیمار
بود . الیاس او را تندرست کرد و ملازم خود ساخت .

الیسع پس از الیاس به پیامبری رسید و چون بنی اسرائیل دعوت او را نپذیرفتند از خدای
خواست که وی را به الیاس پیوسته کند .

در تورات گفته : الیشع از خدای خواست که به وی دو برابر الیاس نیروی روانی
دهد . خواسته‌اش به فرمان خدای برآورده شد و شاید نام ذوالکفل از این داستان گرفته
شده باشد .

سفر الیسع با الیاس در کتاب تلمود آمده است و به استناد این کتاب وی را راهی به شگفتیها
و امور مخالف ظاهری که از الیاس دید به توضیح می خواست . برخی از خاورشناسان
گفته اند : که سفر الیاس و الیسع در داد و از بعد به سفر موسی و یوشع تبدیل شده است .
در تورات گفته : ایلیا به او گفت : ای الیشع در اینجا بمان . زیرا خدای مرا به بیت ایل فرستاده است
او گفت : به حیات یهوه و به حیات خود قسم که ترا ترک نکنم پس به بیت ایل آمدند .

الیاس – (حدود ۹۰۰ ق.م) در تورات ایلیا نوشته. ظاهراً نام عبرانی است به معنی خدای
من یهوه است. آمده. او پیامبری است که در زمان آخاب، هفتمین پادشاه اسرائیل برانگیخته شد. همسر آخاب
ایزابل دختر اتبعل پادشاه صور است و به وسیله این شهبانو پرستش بعل، عشتاروت در
بنی اسرائیل رواج یافت. او برای این دو بت در سامره بتکده‌ای ساخت و گروهی از پیامبران
بنی اسرائیل را بکشت. بعل و عشتاروت هر کدام چهارصد و عبادتگر داشتند که در مقام تبلیغ
پرستندگی آنها بودند.

ایلیا آخاب را به خشکسالی بیم داد و بنی اسرائیل سه سال گرفتار قحطی شدند لیک آخاب و همرهانش
دست از ستم بر نمی‌داشتند و بر تاکستان نابوت که مجاور کاخ آنان بود طمع می‌ورزیدند و چون
نابوت برای فروختن تاکستان حاضر نشد ایزابل او را به کفر و اهانت به پادشاه متهم
کرد تا او را سنگسار کردند. ستم آخاب به جایی رسید که خدای ایلیا را درباره او گمارد تا او را
از کیفرهایی که بر آخاب وارد و نازل خواهد آمد آگاه سازد. آخاب از در فروتنی برآمد. از این روی
خدا عذاب را به تأخیر انداخت. سرانجام آخاب در جنگی کشته شد و سگان خون او را در کنار جوی سامره
خوردند.

ایلیا در زمان خشکسالی مأمور شد که به نهر کریت رود و در آنجا زاغان او را تغذیه می‌کردند پس
از مدتی به او فرمان رسید که سرای بیوه‌زنی اقامت کند و خدا به خاطر او آن بیوه‌زن برکت می‌بخشد
و ایلیا پسران آن زن را زنده می‌کند. ایلیا پس از داستان نابوت و انذار آخاب از ایزابل گریخت. ایلیا
برادرزاده جانشین آخاب نیز پندی داد و او را از مرگش خبر داد. اخزیا به خدایان فلسطین پناه می‌برد اما
سودی نمی‌دهد و نابود می‌شود. هنگامی ایلیا از کوهستان حوریب فرود آمد الیشع را به جانشینی خود مسح کرد
ایلیا که در کوه و بیابان با الیشع بود ارابه‌ای آتشین از آسمان فرود آمد و او را به آسمان برد. بنا بر نقل تورات ایلیا
در نیمه اول سده نهم پیش از میلاد می‌زیست و پانزده سال پیامبری کرد. یهود پندارند که او زنده است و پرواز می‌کند
و به یاری درماندگان می‌شتابد.

ایوب - ( ) در لغت عبرانی به معنی بازگشت کننده است. در تورات
بیان اسفار عهد عتیق سفری شامل چهل و دو باب به نام سفر ایوب هست لیکن در این سفر
ایوب در شمار پیامبران نیامده.

او مردی دارا و نیکوکار و خداوند حشم و فرزندان بود و از راه راستی و دادگری منحرف نشد که
در برابر سپاس گزاری او و شک بر دل می شد که هرگاه سپاس گزار است برای مال و منال او است
خدای همه مال و نعمت را از او دور می کند. و بیمار می شود تا انجام کار او را از روی صبر و بردباری می کند به انگاه
خدای همه نعمتهای او را بدو می دهد. او را هفت پسر و سه دختر زیبا بود.

ایوب اگر چه در برابر نیکی بدی دید سخت پرهیزکار بود. در سن او اختلاف است و هنگام گرفتاری
سن او را هشتاد تا نود سال گفته اند. برخی از مفسرین قرآن مدعی هستند که ایوب از پیامبران
تازی بوده و یکی از نوادگان ابراهیم می زیسته و موسی پیامبر در بیابان سینا کتاب او را یافت
با این که به وسیله تازیان از داستان وی آگاه شد. لیکن بیشتر مفسرین او را از تبار پیامبران
بنی اسرائیل دانسته و نام او را ایوب گفته اند که نسب به عیسو فرزند اسحاق می رساند
و به گمان آنان مادرش از فرزندان لوط است.

گور ایوب را در قطعهٔ جاهای چند مانند مدین نوشته اند. و ذی الکفل را که به گمان ایشان
بشر نام داشته فرزند ایوب دانسته اند. در بیضای فارس کنار ده مسایی به نام جرآباد دره
حوضی است که عوام گور ایوب را در آنجا می پندارند. و در ایام متبرک برای زیارت به آنجا می روند
این دره دارای گیاه های خاردار است که گوسفندان می چرند و مردم آن جا اعتقاد دارند
که خوردن آن گیاه برای بیماری جرب گوسفندان سودمند است. و نیز برخی از چشمه های
آب گوگرد را آب ایوب می نامند و شاید که مراد از آیهٔ قرآن: مغتسل بارد و شراب. که آن
آب معدنی باشد.

بدر — (بدر نام غزوه‌ای ست که در رمضان سال دوم هجرت ۱۷ یا ۱۹
میان رسول اکرم و ابوسفیان رئیس کاروان قریش پیش آمد کرد و مسلمانان چیره شدند. بدر
جایی ست از حجاز که در جنوب شرقی «بدر الجار» به فاصلهٔ ۱۶ میل و در آن یک مسجد جامعی است
به نام مسجد غمامه.

رسول اکرم شنید ابوسفیان با گروهی از بزرگان قریش به شام به سوداگری می‌روند. رسول
مسلمانان را به نبرد با ایشان خواند. ۳۰۰ تا ۳۱۳ تن اجابت کردند. قریشیان هزار تن بودند
و صد سوار و هفتصد اشتر داشتند.

ابوسفیان چون آگاه شد عمرو بن ضمضم را به مکه فرستاد و همهٔ بزرگان قریش را برای کاروان فرا خواند
ابوطالب تنها اجابت نکرد. چون به بدر رسیدند، راه دیگر گرفتند و کاروان ایشان از دست مسلمانان
رهایی یافت. ابوسفیان از قریش خواست که به مکه باز گردند و از نبرد کناره گیرند. ابوجهل موافقت
نکرد و به بدر بازگشتند. رسول اکرم بدانست و در نزد خود دلیری به بدر رسیدند.

پس از نبردهای تن به تن رسول اکرم فرمان نزدیک شدن به قریش داد. بسیاری از قریش کشته شدند
و بیشتر گرفتار آمدند. از این نبرد سود فراوانی به دست مسلمانان افتاد. و مسلمانان برای
جنگهای آینده نیرومند شدند. و شرح و چیزهایی که در این غزوه رسید پیامبر گویند و در
سورهٔ انفال بیان شده.

رسول اکرم با اسیران مهربانی می‌کرد و به فرمان خدای از گروهی سربها گرفت و ایشان را آزاد
کرد و چند تن از ایشان را که نگاشتن می‌دانستند از پرداخت سربها معاف کرد مشروط به اینکه
هر کدام به ده تن از یاران خواندن و نگاشتن بیاموزند. ایشان نیز موافقت کردند.

بلعام باعور – در تورات او را دوستا و پیامبران آورده و مستجاب الدعوه گفته. پادشاه موآب از او خواست که بنی اسرائیل را نفرین کند او بار اول دعوت او را اجابت نکرد در بار دوم و سوم خواست نفرین و لعنت کند اما ی اخبار برکت برای ایشان خواست. به سبب همین سو نیت ملعون شد.

اما داستان سرایان اسلامی نوشته اند: وی مرد زاهدی بود که خدای را بسیار بندگی کرده بود چنانکه او از گناهی بر نزده بود و هرگاه دعا کردی بر آورده شدی پادشاه در زمان وی از او خواست موسی و قوم او را نفرین کند. بلعم گفت: دعا نکنم زیرا آمدن پیامبر بنا دل است و مرا از خدای شرم آید که این دعا کنم. پادشاه نومید شد لیک اموال بسیاری برای زن بلعم پنهانی فرستاد و از او خواست بلعم را به لعنت کردن بنی اسرائیل مجبور کند.

چون بلعم به سرای آمد زن او را مجبور به دعا کردن خود بود و او می پذیرفت. این زن زیبا و دلربا بود و بلعم به او تعلق داشت و از او فرزندانی حاصل بود. بلعم ناگزیر به صومعه خود رفت تا دعای بد کند ماده‌ی که روی سوی آورد و باز گردید و علت دعا نکردن نگفت. زن گفت: یکی مرا طلاق ده یا دعا بر ایشان کن. بلعم ناگزیر دعا کرد که خدا با موسی و قوم او را آنجا که هستند بدارد و ساعت دعای او اجابت شد و آن تیه بنی اسرائیل است که چهل سال در بیابان سرگردان شدند.

موسی به درگاه حق بنالید که این چه دعوتی است که بر امت من بنادی ندا آمد که: ای موسی بلعم باعور را دعا کرده و چنین خواست. موسی پرسید: هرگاه من نزد حق دعا کنم چنان شود و خدا رسید آری. موسی خواست تا بلعم بی ایمان از جهان رود. جواب آمد که چنین شد.

تا دل مرد خدا نامد بدرد　　　　هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

آیه ۱۷۵ از سوره اعراف که گفته: واتل علیهم نبأ الذی آتیناه من آیاتنا فانسلخ. اشاره به داستان بلعم باعورات.

تُبّع — (حدود ۴۷۰ م) داستان سرایان نوشته‌اند: که تُبّع یکی از فرمانروایان یمن بود که تا حدود هندوستان لشکر کشید و همه کشورها را تا هند متصرف شد. در اثنای لشکرکشی وارد مکه شد و خواست تا کعبه را ویران کند، لیکن دچار زکام شد. پزشکان از درمان وی فرو ماندند پزشکی شامول نام مدعی شد که این زکام به سبب قصد تخریب کعبه است. هرگاه از این قصد منصرف گردد بهبود می‌یابد. تُبّع از قصد خود منصرف شد. اتفاقاً تندرست شد. خواست تا پوششی از حصیر برای کعبه سازد. گویا کسی در خواب به وی گفت: کعبه را پوشش بوریایی نبایستی. تُبّع احساس کرد که از برد یمانی پوشاک کند. باز در خواب مخالفت ندید از این جهت کعبه را قصب پوش کرد و گفته‌اند او: نخستین کسی بود که کعبه را پوشاک داد. تاکنون هنوز پوشاک کعبه معمول است و هر ساله از مصر برای کعبه پوشاک می‌بردندی.

چون تُبّع از مکه به مدینه آمد شامول از وی خواست تا در مدینه برای همیشه با نژاده موافقت کرد. نامه‌ای به رسول اکرم اسلام نامه‌ای فرستاد و به آیین وی گروید. این نامه در خانواده شامول بود دست به دست می‌گشت تا به واسطه ابوایوب انصاری به رسول اکرم رسید. رسول تُبّع را برادر خود خواند و برای وی آمرزش خواست.

ظاهراً تاریخ تُبّع مبهم است. شاید در اواخر سده دوم میلادی حبشیان به کشور سبا و حمیر یمن چیره شدند و کیش مسیحی را در یمن رواج دادند و شهرستان ظفار را و بدان، کلیسای بزرگی ساختند که شرح آن در سنگ نوشته‌های حضرموت دیده شده.

از ۳۷۵ میلادی فرمانروایی به بومیان یمن رسید، تا ۵۲۳ م ادامه داشت لیکن فرمانروایان بومی از حبشه پیروی می‌کردند. مجموع ایشان را تبابعه می‌گفتند. در شهر مکه جایگاهی هست به نام دار التبابعه در سال‌ها پوشاک کعبه نیز به تواتر رسیده، شاید در سده پنجم میلادی باشد و این لشکرکشی مقدمه لشکرکشی ابرهه به مکه شد.

تورات — در لغت عبرانی بمعنی شریعت یا ناموس است. بعلاوه لفظ تورات بر کتابهای پنجگانه که عبارتست از: سفر تکوین و سفر خروج و سفر اعداد و سفر لاویان و سفر تثنیه و گاهی بر مجموع کتب عهد عتیق اطلاق می‌شود.

خلاصه نسخ از تورات در دست است و هر کدام مورد تصدیق طائفه‌ای است و این سه نسخه عبارتست: از ۱ نسخه عبری ۲ تورات سامری ۳ تورات یونانی یا سبعینی.

لوسی یوس معتقد است که تورات موسی را بعد از بنا در تابوت عهد جای داده بودند و هر هفت سال آنرا از تابوت بیرون می‌آوردند و بر یهود می‌خواندند و این نسخه در فتنه‌های فلسطین از میان رفت سپس عزیر با همکاری جمعی دیگر تورات را جمع آوری کردند و آن نسخه نیز از دست رفت. نسخه عبرانی که فعلا در دست است در سده نهم میلادی ترتیب شده و در قرن پانزدهم بچاپ رسید.

تورات یا عهد عتیق شامل چهار بخش است. بخش اول اسفار پنجگانه می‌باشد که آنها را در عرف پانتاتوک می‌نامند یعنی پنج کتاب یا پنج مجلد است و بترتیب عبارتست از یکم سفر تکوین که با شرح آفرینش شروع می‌شود و به استقرار عبرانیان خاتمه می‌یابد دوم — سفر خروج که خروج بنی اسرائیل از مصر شرح می‌دهد سوم — سفر لاویان یا احکام که بیشتر احکام آیین یهود در آن آمده است چهارم — سفر اعداد که قوای مادی یهود را معلوم می‌سازد پنجم — سفر تثنیه که شکل چهار سفر دیگر است.

کتاب تورات و انجیل که نگارنده در این کتاب معارف قرآن از آن استفاده می‌کرد کتابیست بنام کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه بفارسی شده است و به نفقه جماعت مشهور به بریتش و فورن بیبل سوسایتی در دارالسلطنه لندن در سال ۱۹۰۱ میلادی به چاپ رسیده است. تورات ش ۱۳۸۸ صفحه است. آخرین کتاب تورات ملاکی نبی است دوم — کتب عهد جدید شامل انجیلهای چهارگانه در ۲۱۴ صفحه آخرین رساله مکاشفه یوحنای رسول

ثمود – (سده ۱۰ و ۷ ق.م) از قبیله‌های عرب اند و مانند قوم عاد و جدیس و طسم بودند.
در تواریخ تازیان نام قوم ثمود بسیار آمده خصوصا در اشعار اعشی و امیة بن ابی الصلت. در کتیبه سارگن دوم، فرمان روای آشور که ۷۱۵ سال قبل از میلاد می زیستند، قوم ثمود از قبایل مشهور تازیان اند که فرمان بردار دولت آشور بودند و در شمال شرقی به چادر نشینی زندگی می کردند. برخی از دانایان جای ثمودیان یا ثمودان را «هگرا» و «دماسا» که همان «حجر» در جنوب الجند باشد گفته‌اند.

حجر در شمال حجاز است و در شرق کوه «الحلاء» جای دارد. در شمال نوشته‌هایی که از این کوه‌ها استنساخ شده نام ثمود و لحیان دیده شده از این جهت یکی از خاورشناسان گفته: لحیانیان گویا ۲۰۰ سال بعد از میلاد دری کاد بودند از دودمان ثمود بودند.

قرآن گفته: قوم ثمود در شهر دیار خود در سنگهای کوه برای خود سراهایی ساختند. خدای صالح را به پیامبری بدین فرستاد تا ایشان را به پرستندگی خدای بخواند و از تباهی باز داشتن. از کیفر خدای آنان را بیم دادی لیکن ایشان باور نمی داشتند.

صالح را اشترمادینه‌ای بود. قوم ثمود آن را کشتند. صالح ایشان را نفرین کرد. ناگاه زلزله و صاعقه‌ای پدید آمد همه را نابود کرد. در افسانه‌های تازی نسب این قبیله را چنین نوشته‌اند: ثمود پور عابر پور سام پور نوح است و پیامبر آنان: صالح پور عبید پور آسف پور ماشخ پور عاثر پور ثمود بود که برادران سوددی داشت.

کشنده ناقه صالح مردی بود قدار نام و برخی نیز گفته‌اند: دو تن نابکار دو جوان را به کشتن ناقه وادار کردند. نوشته‌اند: رسول اکرم چون به شهر ثمود رسید یاران خود را از خوردن و آشامیدن در آن شهرستان باز داشت و کوهی که نخست ناقه صالح بر فراز آن دیده شده بود و راهی را که ناقه برای آشامیدن می رفت به اصحاب خود نمود.

جالوت – (در تورات نام جالوت جلیات است) و داستان وی چنین است:
صموئیل پیامبر بنی اسرائیل شاؤول را به پادشاهی بنی اسرائیل مسح کرد و او به جنگ فلسطینیان رفت. یکی از فلسطینیان به نام جلیات که پیکری آراسته و قامتی بلند داشت، با اسلحهٔ کامل چهل روز به میدان جنگ می‌آمد و مبارز طلب می‌کرد لیکن کسی را یارای مبارزه با او نبود تا اینکه داود که پسر یسا که برای برادران خود خوراک به میدان نبرد برده بود، سخن فلسطینی را شنید و آمادهٔ جنگ با او شد. شاؤول وعده داد که دختر خود را به کشندهٔ جلیات خواهد داد و او را از خواسته توانگر خواهد ساخت. داود که کوتاه بالا بود پنج سنگ برداشت و در انبان خود ریخت و با فلاخن و چوب دستی به جنگ جلیات شتافت.

جلیات در وی به دیدهٔ حقارت نگریست و گفت: مگر به جنگ سگ آمده‌ای که چوب دستی به دست داری؟ داود گفت: من از آن رو با چوب دستی به نبرد آمده‌ام که خدای پیروزی با شمشیر و نیزه نیست و یکبار از آن خداست و او گروندگان را پیروز خواهد ساخت. داود با فلاخن فلسطینی را از پای درآورد و با شمشیر خود سرش را از تن جدا ساخت.

مفسرین قرآن گفته‌اند: شاؤول به واسطهٔ بلندی قدش طالوت ملقب بود و وی را فرزند بنی اسرائیل از خاندان بن یامین معرفی کرده‌اند. دربارهٔ تابوت و محتویات آن گفته‌اند: سکینه باد بهشتی بود که صورت انسانی داشت و گفته‌اند: مراد از بقایای موسی و هارون عصای موسی و خرده‌های الواح او و دستار هارون و مقداری من خوراک اسرائیلیان در وادی تیه بود به اضافهٔ دو لوح که احکام عشره بر آن مسطور بود و در تابوت جای داشت.

تقریبا افزوده‌هایی که برای تابوت در تورات و در قصص اسلامی داده شده یکی است و محتویات تابوت بر حسب مندرجات تورات عبارت بود از دو لوح و یک حقهٔ من و عصای هارون و نسخه‌ای از تورات. بر فراز تابوت عهد به موجب تورات صورت دو کروبی تعبیه شده شاید جملهٔ تحمله الملائکة اشاره به همین باشد.

جبرئیل — ظاهراً لفظ عبری است و اصل آن جبرئیل است به معنی مرد خدا یا نیروی خدای،
چنانکه در کتاب دانیال از کتب تورات آمده: جبرئیل بر دانیال پیدا شد و بر او تعبیر خواب را آموخت
و نیز جبرئیل نو فرستاده دیدار را مطلوب کرد. بنا بر آنچه در انجیل لوقا باب ۱ گفته: جبرئیل زکریا را
به تولد یحیی مژده داد و مریم عذرا را به تولد مسیح بشارت داد. در قرآن در سورهٔ بقره آیهٔ
۹۷ جبرئیل قرآن را بر دل رسول اکرم فرود آورد. یهودیان به رسول اکرم گفتند: واسطهٔ نزول
وحی بر تو کیست؟

پیامبر گفت: جبرئیل. یهودیان گفتند: جبرئیل دشمن ماست. زیرا بر ما سختی می‌فرستد. هرگاه
میانجی وحی، میکائیل بود به تو می‌گرویدیم. سپس آیاتی فرود آمد و گفت: بگو دشمن جبرئیل کیست؟
او است که قرآن را بر دل تو فرود آورد تا کتب پیشین را تصدیق کند و برای گرویدگان هدایت
و آمرزش باشد. کسی که دشمن خدای و فرشتگان و فرستادگان او و دشمن جبرئیل و میکائیل
باشد بداند که خدای دشمن کافران است.

در ادب صوفی جبرئیل را یکی از چهار فرشتهٔ مقرب می‌شمارند و او را بر میکائیل و اسرافیل و عزرائیل برتری
می‌دهند. و گویند: جبرئیل بر آدم فرود آمد و برای وی بستهٔ گندم آورد و به او کشاورزی
و دوشیدن و سود برگرفتن از آهن را بدو آموخت. جبرئیل ابراهیم را از آتش رهایی داد و موسی را
در نبرد با فرعون جانب داری کرد و هنگام خروج بنی‌اسرائیل از مصر سوار بر اسب تجلی پیدا
آمد و فرعونیان را به دریای سرخ کشانید و در آن غرق کرد.

جبرئیل بر شموئیل آشکار شد و نیروی بدو داد و ساختن زره را بیاموخت. زکریا را به تولد یحیی
نوید داد و بشارت مریم به ولادت مسیح بود. نیز دگرگون کردن شهرها و رهایی گروندگان را از گرفتاری‌ها
همگانی برکردن جبرئیل گذاشتند. جبرئیل در شب معراج با رسول اکرم بود تا جایی که جبرئیل از آن
فراتر نتوانستی رفت. به اعتقاد فرزانگان جبرئیل همان نیروی عاقلهٔ پیامبر است.

جرجیس — گفته‌اند: او از پیامبران بود، پادشاهی که نام وی دیان بود هفتاد نوبت جرجیس را
بکشت، خدای او را باز زنده گردانید. و دیان بت‌پرست بود پیش از عیسی به چندین سال، روزی
بت را بیرون آوردند به دره کوهی آذین کرده و به مشک و عنبر خوشبوی ساختند پیش آن بت
آتشی برافروخته بود چنانکه به غایت آتشی بزرگ. مردمان آن شهر جمع شدند.

دیان گفت: ای جرجیس هر که بت را سجده کند او را رها کنم و هر که نکند در آتش اندازم، جرجیس
گفت: بت را خدایی نشاید. گفت: ای جرجیس چرا تو نعمت وی بر تو تمام نیست؟ چنانکه این نعمت
بر رعیت من است. جرجیس گفت: نعمت جهان فانی گردد و نعمت جاودان باقی ماند.

دیان گفت: جرجیس را بردار کردند و سرکه و اسفند بر وی می ریختند و به شانهٔ آهنین گوشت
و پوست از وی می کندند تا استخوانهای وی همه تمام گشت. همه را بسوختند باز خدای او را زنده
کرد، آواز دادند ای کافر بگوی: لا اله الا الله. پس دیان گفت: تا شش میخ آهنین به آتش تافتند
و بر اعضای وی کوفتند چنانکه جان از وی برفت، خدای باز او را زنده گردانید.

دیگر بار در پیش او آمد گفت: بگوی: لا اله الا الله. دیان دیگر بار گفت: تا دیگ بیاوردند و بر آتش
نهادند، آتش در زیر آن می کردند خدای چشمهٔ آب سرد در آن دیگ پدید آورد چنانکه او را از
آتش زحمت نبود وی را از آنجا به سلامت بیرون آمد.

دیان دیگر بار جرجیس را عذاب دردناک می کرد. جرجیس گفت: خدای چنین بزرگ است که آسمان را
بپا کرده و زمین را بر روی آب نهاد. لیک عذاب خدای را رد نتوان کرد. دیان فرمود که بنا را
حلق بر روی بگشودند، ملک بر وی بیاد شود.

بفرمود تا وی را به زندان بردند به چار میخ او را گرفتار کردند و ستونی بود چهل مرد آن را آوردند
و بر شکم او نهادند همچنان می بود تا شب درآمد، خدای فرشته‌ای فرستاد تا او را از آن محنت برهانید
خوردنی و آشامیدنی بیاورد و فرشته ندا داد که هفت سال تو را بلا خواهی بود و آخر شهید خواهی شد.

جن — گروهی از تازیان زمان جاهلیت اعتقاد داشتند که در جهان نوعی موجود غیر مرئی است که می تواند به آدمی سود یا زیان برساند. اعتقاد به ارواح زیان رسان نیز در حالی کامل یافت در صورت اعتقاد به جن و شیطان در آمد. اعتقاد به ارواح سودرسان منشأ اعتقاد به فرشته و ملائکه شد.

برخی از تازیان بیابان گرد، جن می پرستیدند و چون از بیابانهای خلوت می گذشتند، می گفتند: اعوذ بسید هذا الوادی من شر سفهاء قومه. یعنی پناه می برم از شر این بیابان و سفیهان آن به رئیس آن. خدای در قرآن به زبان تازیان چنین گفت: کسانی از تازیان بودند که به بزرگان جن پناه می بردند. و در سوره دیگر گفت: برای خدای یگانه شرکایی از جن در پرستش قرار دادند. و نیز گفت: مردانی از تازیان بودند که جن می پرستیدند. و نیز در جای دیگر از قرآن گفت: آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید و او دشمن آشکار است برای شما.

تازیان جاهلی مدعی بودند که جن و غول را دیده اند و با آنان روبرو شده و سخن گفته اند، و می گفتند: کسانی از تازیان با پریان زناشوئی کرده اند. داستان عمرو بن یربوع، یعنی این که او با غول ماده ای همسری کرده و از وی دارای فرزندانی شده، همه اینها حاکی است که تازیان به وجود این نوع موجود اعتقاد داشتند.

برندین جابر گفت: در سقف اطاق همسایه جنیان هستند، که هنگام خوراک خوردن خداوند خانه می آیند و خوراک می خورند. نزد تازیان چند نوع جن وجود داشت: نوعی به نام جن که همیشه با مردمان زندگی می کردند. نوع دیگر ارواح آزار رساننده بودند که مزاحم کودکان مردمان می شدند و گروه دیگری شیاطین اند که پیوسته در حال خدعه و منحرف کردن مردمان بزرگ اند.

در قرآن آیات و سوره های چندی است که در آنها از جن و شیطان گفتگو کرده و وجود آن را پذیرفته و سوره ای نیز هست به نام سوره جن و در بیشتر جاهای قرآن، جن را ردیف انسان و گاهی برتر یاد کرده یا معشر الجن والانس. آنچه در لندن می شود قرآن به زبان و اعتقاد تازیان سخن رانده.

الجنة - به فتح جیم، به معنی باغ است از درختهای خرما و دیگر درختها، چون از بسیاری شاخ و برگ فضای آن را پوشانیده اند آن را جنت گفته. و در اصطلاح دین اسلام جنت جای نیکان و سرای پاداش در جاویدان است. در قرآن گفته: ای آدم تو و همسرت در آن ساکن شوید. از امام جعفر بن محمد پرسیدند این بهشتی که آدم در آن بود بهشت جهان بود یا بهشت جاویدان؟ در جواب گفت: از باغهای جهان بود زیرا در آن آفتاب و ماهتاب بر می آمد. هرگاه بهشت جاویدان بود، دیو در آن راه نیافتی و آدم هرگز از آن بیرون نیامدی. و نیز در قرآن گفته: مثل جنتی که خدای پرهیزگاران بدان وعده داده. دانایان اسلام در این بهشت اختلاف کرده اند: که آیا هم اکنون آفریده شده یا بعدها آفریده می شود؟

آنچه بیشتر بر آن رفته اند از جمله خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الکلام گفته: آن بهشت هم اکنون موجود است، و هرکس که به خلق بهشت گفته، به خلق دوزخ نیز گفته، برای تأیید قول خود از قرآن آیاتی یاد کرده؛ چنانکه گفته: برای پرهیزگاران آماده شده و درباره دوزخ گفته: برای کافران مهیا شده. و این دو در لفظ ماضی آورده، و این دال است که هر دو هم اکنون موجودند و الا لازم آید کذب قرآن و حمل کردن بر تعبیر از مستقبل به لفظ ماضی عدول از ظاهر است و اصل عدم عدول است الا به دلیل منفصل.

و نوشته اند: اهل بهشت همیشه در بهشت خواهند بود و برای آنان زوال و خروج نیست، و در دوزخیان دو گروه اند. گناهکاران مسلمان مخلد در آن نخواهند بود و غیر مسلمان مخلد است. بهشت سرای ثواب و خانه تبرک است که مرگ برای اهل بهشت نیست و اسقام و امراض و آفات و هموم و غموم از برای بهشتیان نخواهد بود.

همیشه مرد تن جوان اند و پیری در ایشان راه ندارد و همه نعمتها برای اهل بهشت آماده خواهد بود هرچه نفس آنان خواهش کند از برای ایشان موجود خواهد شد. سرای توانگری و نیک بختی و کرامت دائم است. ظلمت و تاریکی و شب و روز و ماهتاب و آفتاب و سرما و گرما آنجا نخواهد بود. جوانان و زنان خوش صورت از نور آفریده شده اند؟!

جودی - کوهی است که کشتی نوح بر فراز آن به خاک نشست. نسبت به محل کوه اختلاف کرده اند. برخی گمان کرده اند، کوه جودی که در عربستان است و یکی از دو کوهی است که در اطراف قبیلهٔ طی است.

بعضی گفته اند: کوه جودی سلسلهٔ کاردین است که در شمال شرقی جزیرهٔ ابن عمر در شرق دجله نزدیک به موصل واقع است و کردان آن را به لغت خود کاردو گفته اند و یونانیان جوردی و تازیان آن را جودی نامیده اند. در ترگوم یعنی ترجمهٔ کلدانی تورات و نیز در ترجمهٔ سریانی تورات محل به خاک نشستن کشتی نوح، قلهٔ کوه کردان کاردین تعیین شده. و نوشته اند: تخته پاره های کشتی نوح در قلهٔ این کوه تا زمان بنی عباس مانده بود و مشرکین آن را زیارت می کردند. بعضی احتمال داده اند هنگامی که دجله طغیان کرده باشد و مردم آن حدود دچار طوفان شده باشند. در ترجمه های تورات محل به خاک نشستن کشتی نوح، کوههای آرارات تعیین شده و آن کوه ها نیز واقع در ارمنستان است.

مؤلف قاموس کتاب مقدس یعنی اولیهٔ آرارات را ملعون نوشته و گفته: بنابر روایات کشتی نوح بر فراز این کوه به خاک نشست و آن را تازیان جودی می نامند و ایرانیان کوه نوح و ترکان آن را کوداغ یعنی کوه سراشیب گفته اند و در نزدیکی ارس واقع است.

نوشته اند: نوح بر فراز کوه جودی پیش از فرو نشستن طوفان مسجدی ساخت و ارمنیان نیز می گویند که در پای کوه جودی، قریهٔ ثمانین یا ثمان نخستین محلی بود که همراهان نوح بدان فرود آمدند. راجع به داستان طوفان در حالات نوح اشاره شده است.

جهنم – جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان نوشته: جهنم را عبرانی الاصل دانسته‌اند. برخی نیز مانند احمد شاکر نویسنده تعلیقات بر کتاب المعرب جهنم را از جهنام پنداشته‌اند و جهنام را که در کتب لغت به معنی چاه بسیار ژرف است عربی الاصل دانسته و منع صرف جهنم را به سبب اجتماع علمیت و تأنیث است. هرگاه قول احمد شاکر درست باشد باید مدعی شد که به فارسی بودن بیش شبیه است تا به تازی. جفری اصل کلمه را آرامی دانسته که به لهجه حبشی در زبان عرب وارد شده ولیکن اکثریت گفته‌اند: عبرانی است.

حکمای اسلامی گفته‌اند: چون ارواح نابکار از بدنهای خود جدا شوند تمایلات پست و شهوات هنوز از آن ارواح زدوده نشده لیکن وسیله جدایی از بدن و وسیله ارضاء شهوات و تمایلات در اختیار ایشان نیست و از این روی رنج می‌برند و متناسب با نوع و مقدار تمایلات پست خود شکنجه می‌کشند.

در تأویلات عبدالرزاق لاهیجی نوزده فرشته‌ای که به حکم سوره مدثر موکل دوزخ اند به نوزده نیروی نباتی و حیوانی که در انسان موجود است تأویل شده. عرفا جهنم را حرمان از دیدار حق می‌پنداشتند و هجران معشوق را سخت‌ترین شکنجه دانسته‌اند.

استاد ابوالحسن اشعری بر خلاف معتزله و قدریه به خلود عذاب معتقد نیست و به آیات القرآن و احادیث استناد جسته معتقد است که همه گناهکاران در فرجام مشمول آمرزش خدای خواهند شد.

در نظر یونانیان، دوزخ از چند دایره متحدالمرکز به شکل قیف ترکیب یافته دانسته‌اند. در قرون وسطی نقاشی جهنم را به این صورت نقاشی کرده و درجات عذاب در درکات جهنم را به اثر خود مشخص کرده. آشوریان نیز به دوزخ معتقد بودند و در افسانه‌های مربوط به آشور دوزخ را به رنگ ساختمانی دارای هفت در وصف کرده‌اند. در قرآن نیز گفته: و لها سبعة ابواب.

حجر – قومی بودند از عرب این طائفه بر طوائف دیگر برتری که داشتند این بود که سراهای خود را در سنگ می‌ساختند و تنها از سنگ می‌تراشیدند و این از مزایای تمدن قوم ثمود شمرده شده . مفسرین اصحاب حجر را بر قوم ثمود منطبق دانسته‌اند . نوشته‌هایی که در العلا بدست آمده نیز حاکی از آن است که اصحاب حجر به قوم ثمود باز بسته می‌شد. ظاهراً حجر شهری بود در بخش شمالی وادی القری در جنوب تیماء در مسیر کاروان مدینه و شام.

امروز مدائن شهر ویران شده حجر بر وادی میان مبرک المناظر و بئر الغنم گفته می‌شود در این وادی اکنون چند روستا و چند چشمه‌سار هست که کاروانیان در کنار آن چشمه‌ها فرود می‌آیند. شهرستان قدیم حجر یکی از شهرستانهای سوداگری عربستان بوده، به آن اندازه نام‌آور بوده که بطلیموس به عنوان یک شهر عادی از آن نام برده. در جنوب حجر کوهی است مرکب از پنج صخره گورهایی در آن تراشیده شده که به ترتیب قصر البنت و بیت الشیخ و الکوبا و محل المحلب و دیوان نام داده.

در این سنگها سنگ‌نوشته‌هایی هست در دیوار محل المحلب در دیوان نقوش بزرگان دیده می‌شود دوگتی نخستین کسی بود که این جاها را در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ میلادی دیدار کرده او اعتقاد داشت که این ساختمانهای سنگی گورستان بزرگان قبیله بود.

بیت الشیخ و محل المحلب و دیوان برای نامگذاری جایها با محل تشکیلات حکومتی مناسب قصر البنت شاید قلعه دختر ترجمه شود. ممکن است این نام گورستانی را بعدها کسانی بر اینجاها نام نهاده باشند.

چندی پیش دولت سعودی تجار گویا می‌خواست در این جاها شهرستانی بسازد لیکن ملایان و مسلمان او را از این خیال منصرف کردند هم اکنون ناحیه حجر در حال ویرانی افتاده است مبرک المناظر در نزدیکی حجر واقع است شاید این محل با قصه ناقه صالح ارتباطی داشته باشد.

حزقیال – (از اوصیای یهودی است. نوشته‌اند که کالب بن یوحنا رهایی را
به او داد و او را ابن العجوز می‌گفتند زیرا مادرش پیرزالی بود و از سن یأس گذشته دعا کرد خدای
فرزندی به او دهد خدای حزقیال را به او داد و او را ذوالکفل لقب داده بودند چون که کفالت زندگ
گروهی از بنی اسرائیل را به گردن گرفت. حالات وی را در ذوالکفل از این کتاب نگاشتیم. او را کتابی است
به نام کتاب حزقیال نبی شامل ۴۸ باب. در باب اول آن که آغاز کتاب وی چنین گفته:

و در روز پنجم ماه چهارم سال سی‌ام چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم واقع شد که آسمانها
گشوده گردید و رؤیاهای خدای را دیدم. در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهویاکین پادشاه بود.
کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند
در آنجا بر او بود. پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آید و ابر عظیمی و آتش جهنده
و درخشندگی گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برنج تابان بود.

و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. و هر یک از
آنها چهار رو داشت و هر یک از آنها چهار بال داشت. و پایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای
آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. و زیر بالهای آنها از چهار
طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رو و بالهای خود را چنین داشتند.

و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می‌رفتند رو نمی‌تافتند بلکه هر یک به راه مستقیم می‌رفتند.
و اما شباهت رویهای آنها (این بود که) آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر به طرف راست
داشتند و آن چهار روی گاو به طرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند. و رویها و بالهای
آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هر یک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می‌پوشانید.
و هر یک از آنها به راه مستقیم می‌رفتند و به هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند و در حین رفتن رو
نمی‌تافتند.

حنظله – (بر اصحاب رس مبعوث شد بعد از سی پیامبر که همه را کشته بودند

رس نام شهری است در انطاکیه و به قولی در حضرموت که سکنهٔ آن بت‌پرست بودند و مردان

لواط و زنان سحق می‌کردند و اصح آن‌که رس شهر ارس است در شمال آذربایجان نزدیک

به ارمنیه که دوازده شهر در کنار نهر مذکور بود به نام: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند

، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، شهریور، مهر.

مردم این شهرها خوان در شهر درامی پرستیدند و چون سی سال می‌شدند همه را کشته

دیگران را به جای آنان پرستش می‌کردند. و به قولی در شهری درخت صنوبر بود و پرستش

آن می‌کردند و پادشاه آنان از دودمان کنعان بود.

و در هر ماهی مردم دوازده شهر در یک شهری پای یک درخت صنوبر جمع می‌شدند و عید

بزرگ ایشان اسفندار بود که اعظم بلاد آنان است و جانور ذبح و بیا که انواع صور نهاد و آتش

بر آن صنوبر پوشانیده و قربان‌ها در پای آن کشته و سجده می‌کردند و دیو از میان شاخسارهای

آن با ایشان گفتگو می‌کرد.

این مردم هیچ‌گاه به پند و اندرز حنظله گوش فرا نمی‌دادند سرانجام به دعای او در شهرهای ایشان

خشک شد. دیو به آنان گفت که: خدایان شما خشم کرده‌اند که چرا حنظله را زنده گذاشته‌اید؟

پس حنظله را گرفتند و لوله‌ای از آهن مثل چاهی در آب ارس گذاردند و از میانش کشیدند تا به ته

رود که نزدیک چاهی کندند و حنظله را در آن انداختند و لوله را برداشتند حنظله کشته شد.

خدای زمین را از زیر ایشان چون گوگرد افروخته کرد تا همه سوختند و به قولی مرغی را بر آنان مسلط

کرد که گردن دراز داشت و بالهای آن به هم رنگ می‌بود و آن را عنقا می‌گفتند اطفال آن قوم را

در ربودی.

حنیف – در قرآن به معنی دین پاک فطری به کار رفته. حنفاء در برابر مشرکان قرار داشت. چنانکه ابراهیم گفته بود: من روی خود را به سوی آن کس که آسمان‌ها و زمین را آفرید آورده‌ام در حالی که من حنیف هستم و از گروه مشرکان نیستم. یعنی ابراهیم یهودی و نصرانی نبود بلکه حنیف مسلم بود و از مشرکان به شمار نمی‌رفت.

رسول اکرم مأمور بود که در برابر یهود و نصاری به مردمان بگوید که پیرو ملت ابراهیم راست‌راه حنیف بود و مشرک نبود.

بنو حنیفه قبیلهٔ مسیلمهٔ کذاب بودند و برخی گفته‌اند: بنی حنیفه طائفه‌ای از قبیلهٔ ربیعه اند. مسعودی نوشته: حنیف لغتی است سریانی و بر صابئین گفته می‌شد و کیش بت‌پرستان قدیم پیش از آنکه در آن تغییرات راه یابد حنیف نامیده می‌شد.

و گفته: مردم فارس در دوره قدیم حنیف بودند. شهرستانی مؤلف ملل و نحل گفته: حنفاء در مقابل صابئه بودند که به وجود مباحثی بودند از جنس انسان که از روحانیات سود گیرند و به افراد بشر رسانند بنا به گفتهٔ وی ابراهیم دارای ملت حنیف است که در مقابل صابئه و بت‌پرستان قیام کرد و نیز گفته: همه پیامبران پیرو ابراهیم آیین حنیف داشتند و آیین حنیف به واسطهٔ محمد رسول اکرم کامل شد. یعقوبی گفته: فلسطینیان که با داود در افتادند نبردی کردند از حنفاء بودند. ابن هشام در کتاب سیر گفته: ورقه بن نوفل و عثمان بن حویرث و عبیدالله بن جحش و زید بن عمرو از حنفا بودند که بت‌پرستی را رها کرده بودند و زید بن عمرو در کوه حراء تحنف می‌کرد. و نیز گفته: رسول اکرم برای تحنیف به کوه حراء می‌رفت. و اصل تحنف، تحنث است که به قاعدهٔ ابدال ثاء بدل به فاء شد. چنانکه حدث به معنی قبر حدف نیز تلفظ می‌شود و تحنف و تحنث به معنی تبرر یعنی انجام اعمال خیر و نیکوکاری است. در اشعار جاهلیت از نمازگزاردن متحنفین در کعبه سخن رفته است.

حنین — قتاده گفته : حنین وادی است میان مکه و طائف اما واقدی آن را وادی در ذی المجاز دا[نسته]
مؤلف کتاب تبیان اول حنین را به عنوان اینکه نام وادی است و مذکر است منصرف دانسته و ثانیاً
به اعتبار اینکه نام بقعه ای باشد و مؤنث شمرده شود منع صرف آن را جایز گفته.

ابن هشام در کتاب سیره گفته : غزوهٔ حنین چنین اتفاق افتاد : در سال هشتم هجرت پس از فتح
مکه مالک بن عوف نصری قبیلهٔ هوازن را به جنگ با پیامبر خواند. گروهی از قبائل هوازن از جمله
کعب و کلاب در این جنگ شرکت نکردند. مالک زنان و خواسته های قبیله را همراه آورده بود
تا افراد قبیله را به جنگ و دفاع با غیرت کند.

در لشکر مالک پیری بود کارآزموده به نام درید بن الصمه که او را با کجاوه می آوردند و در پیشامدهای
مهم، مالک با او مشورت می کرد. چون لشکر به وادی اوطاس رسید مالک گزارش کار را به درید
گفت. او همراه بودن مال و عیال را نپسندید و چون شنید که قبائل کعب و کلاب همراه نیستند جنگ را
در صلاح آنان ندانست اما مالک سخن او را نشنید و دم جنگ زد و به یاران خود دستور داد
که در تنگنای اطراف وادی حنین کمین کنند و غلافهای شمشیرهای خود را بشکنند و بامدادان پیش
از دمیدن آفتاب به لشکر پیامبر حمله آورند.

از سوی دیگر پیامبر با دوازده هزار سپاهی آمادهٔ جنگ شد و به وسیلهٔ بازرسان
از وضع دشمن آگاه شده و برای تکمیل ساز و برگ لشکر صد عدد زره از صفوان بن امیه عاریه گرفت
و به این ترتیب اسلحهٔ لشکر کامل شد. لیکن سپاه پیامبر شبانگاهی به وادی حنین رسید که دشمن قبلاً
سنگرها را تصرف کرده بود و چون بامدادان ناگاه حمله آوردند آغاز نبرد سپاه اسلام هزیمت یافته
و با پیامبر بیش از نه یا ده تن نماند. پیامبر به عباس بن عبدالمطلب گفت تا سپاهیان را ندا دهد
و به بازگشت تشویق کند و پیامبر دعا کرد. خدای در دل دشمنان هراس افکند. گروهی آغاز کار بسیاری
از مشرکین و منافقین خوشحال شدند اما این خوشی دوام نکرد.

حوا — در کتب آسمانی راجع به آفرینش حوا همسر آدم مختلف نوشته اند اکثر می نماید که اخبار ساختگی است که گروه افسانه سرایان بنام کتب آسمانی پرداخته اند تا مردمان بخوانند و انکار عبث کنند.

اما آنچه از تورات استفاده می شود چنین است:

پس آدم همه چارپایان و پرندگان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد. و خداوند خدای خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم. پس خداوند خدای بزرگ گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار اغوا نمود که خوردم. پس خداوند خدای بمار گفت: چونکه این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.

و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی میگذارم او سرترا خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید. و به زن گفت: الم و حمل ترا بسیار افزون گردانم با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. و به آدم گفت: چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن مخوری پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.

حواریون – عیسی از کسانی که به او گرویدند دوازده تن را به شاگردی و هم‌نشینی خود برگزید که
شبانه‌روز پیوسته با او بودند و سخنهای او را شنیده کار و کردار وی را با چشم دیده و برای آن
آماده شدند که تعالیم او را پس از او در چهار گوشهٔ جهان پراکنده سازند. این دوازده تن را حواریّون
لقب داده‌اند و مسیحیان آنان را رسولان گفته‌اند. در مصادر مسیحی نام ایشان از این قرار است: ۱
شمعون پطرس ۲ اندریاس برادر پطرس ۳ یعقوب بن زبدی ملقب به یعقوب کبیر ۴ یوحنا برادر
یعقوب ۵ فیلیپوس ۶ برتولما ۷ توما ۸ متیا (متی) که وی را لاوی نیز می‌گفتند ۹ شمعون غیور
۱۰ لبیوس که به (تدی) ملقب بود و یهودا نیز خوانده می‌شد ۱۱ یعقوب صغیر ۱۲ یهودای اسخریوطی
که قریب خورده به جای وی متیاس انتخاب گردید. و حتی پولس را از جملهٔ حواریون شمرده‌اند. برخی
کلمهٔ حواری را لفظ حبشی شناخته‌اند.

کتاب اعمال رسولان داستان اقتدار مسیحیت را به وسیلهٔ آنان یاد کرده. این کتاب ظاهراً در اواخر
سدهٔ اول میلادی نوشته شده. چهار تن از حواریون ماهی‌گیرانی بودند که به سخنهای او دلبسته
دام و زورق را رها کرده در پی او روان گشتند. عیسی نیز ایشان را دوست خود خطاب کرد.

چون عیسی بارها به صراحت خلق مطلق و مظهری که دوستی ایشان را مخاطب ساخته و قباحت اعمال آنان را
به روی ایشان می‌گفت، خشم و کینهٔ ایشان افزونی می‌گرفت تا آنکه به قصد کشتن وی کمر بستند. برخی
از او متعلم بیرون آمد. شبانه یهودای اسخریوطی را که یکی از آن دوازده تن بود به رشوت
بفریفتند و او خیانت کرد و عیسی را در ماهی خود به ایشان تسلیم کرد و آنان او را به زندان افکندند
(متی: ۱۴/۲۶)

س

حبقوق – (   ) داستان سرایان اسلامی در حق وی نوشته‌اند: بعد از اشعیا بر بنی اسرائیل پیامبر شد با دانیال معاصر بود و از تورات بشارت به آمدن خاتم پیامبران می داد و می گفت: ای قوم من دیدم صورت خر سواری را که جامه‌ای از نور پوشیده بود و دیدم اشتر سواری را که نور وی مانند نور آفتاب و ماه بود. مقصودش از خر سوار عیسی و از اشتر سوار محمد است.

و گفت: خدای حق را ظاهر کرد اینجا از کوه فاران و پر شد آسمانها از نور و تسبیح وی و امت او و سواران وی در دریا جنگ خواهد کرد چنانکه در صحرا جنگ کند و کتاب تازه خواهد آورد و بعد از خراب شدن بیت المقدس.

خالد – (   ) او خالد فرزند سنان و از قبیله بنی عبس بود بر قومی از کفار رسول شد که آتشی در میان ایشان پدید شد و آنچه در حوالی آن بود می سوزانید با ایشان شرط کرد که اگر آتش را از آنان برگرداند ایمان آورند پس آتش را به میان غاری برد و خود در میان آتش خود فرو برد و نسوخت. باز قومش تکذیب کردند.

خبر داد که در فلان روز خواهم مرد و گفت: مرا دفن کنید و بعد از چند روز که گله گوران وحشی بر سر گورم می آیند مرا از گور در آرید و هر چه بپرسید مرده من جواب خواهد داد چنان کردند از هر چیز جواب داد باز ایمان نیاوردند و به حال خود گذاشته گذشتند. خلاصه خالد آرزوی ایمان آوردن ایشان را با خود به گور برد. خالد و حالات وی را در مدارک درست ننوشته بودند آنچه نوشته شد از قصه پردازان اسلامی نوشتم.

[illegible]

خضر – (   ) در کتاب قصص الانبیاء آمده که: موسی روزی در مجلسی سخن می‌گفت

در دل او بگذرید که مرا دانش بسیار شد، زیرا چهل اشتر بار تورات بود همه را حفظ داشت. بزرگی کردی

گفت: یا موسی کسی هست از تو داناتر؟ جواب داد: ندانم. فرخ سروش گفت: بود، و آن بنده را شاگردی

کن تا دانا شوی که ترا دانش بیشست. موسی پرسید آن کس کجا باشد؟ فرخ سروش گفت: هر جا طلب

کنی وی را بیابی. موسی گفت: ای فرخ سروش اخلاط رسید و مرا خدای پیش بنده‌ی فرستد تا او را کردی

کم و آنچه ندانم بیاموزم.

برخاست، یوشع را برگرفت و یک ماهی خشک در زنبیل نهادند تا اگر گرسنه شوند بخورند. فرخ سروش

آمد و گفت: ای موسی آن بنده خضر است و هر جا که ماهی زنده شود وی را آنجا جوی و شاگردی

کن تا دانش بیاموزی و دانا شوی. هر دو بیرون آمدند و بر لب دریا رسیدند، چون هنگام چاشت

شد موسی گفت: یوشع را دو من این سنگ بنشین تا چاشت کنم. او را عادت بود که چون چاشت

می‌کرد از ملکی دور می‌شد. چون چاشت گاه رفت ساعتی آنجا بماند، چون ماهی بوی آب شنید زنده

شد، از میان زنبیل بجست و خود را در آب افکند و در آبی رفت چنانکه یوشع را یاد آمد. یوشع

گفت: مرا نزدیک آن سنگ گذاشتی ماهی زنده شد و از زنبیل بجست و در آب شد لیک من فراموش

کردم و ترا نگفتم، و فراموشی از دیو بود. موسی گفت: خضر را همانجا طلب کنم. بازگشت تا آنجا رسید

و بر اثر ماهی می‌رفت تا آبی دید، می‌گشت و فرو می‌شد.

موسی خود را در آب افکند، نگاه کرد گنبدی دید در آب بسیار، و خضر در آنجا نشسته و آن میان در دریا

بود که آب آن مر دو بر یکدیگر همی جست. چون از نماز فارغ شد، موسی وی را درود کرد و پیش وی درامد

گفت: خدای مرا فرستاد تا شاگردی تو کنم و دانشی که ترا داد.

خضر گفت: ای موسی با من نتوانی صبر کرد. موسی گفت: اگر خدای خواهد صبر کنم و با هیچ کار تو نافرمانی

نکنم و من فرمان کنم که تو خواهی. خضر گفت: اگر شاگردی من کنی هر کاری که کنم مگوی چرا چنین کردی تا آنگاه

من ترا معلوم کنم. موسی بیان کرد و هر دو بیرون آمدند و بر لب دریا رفتند و کشتی دیدند بر
لب دریا ایستاده بود. بر آن کشتی نشستند چون به کنار رسیدند و خواستند بیرون آیند، خضر کشتی را
سوراخ کرد. موسی گفت: چرا چنین کردی؟ خضر گفت: ای موسی من ترا وصیت کردم که با من بحث
نکنی. موسی معذرت خواست و گفت: بر من مگیر که فراموش کردم.

چون پاره‌ای راه رفتند کودکی را دیدند ایستاده. خضر آن کودک را بکشت و بینداخت. موسی
صبر نتوانست کرد. گفت: ای خضر چرا کودک را بی‌گناه کشتی؟ خضر گفت: نه ترا گفتم که صبر نتوانی کرد.
دیگر بار موسی عذر خواست و گفت: ای خضر بعد از این هرگاه ترا چیزی بپرسم با من مباش و مرا با خود مبر.
پس به ده ستانی رسیدند و جایگاهی خواستند تا بیاسایند جایی نیافتند و کسی ایشان را پناه نداد.
گرسنه از آن بیرون آمدند. چون از آن بیرون آمدند خضر گفت: ای موسی بیا چیزی ندادند ما انکار
کنیم. موسی پرسید چه کار کنیم؟ خضر گفت: این دیوار را راست کنیم و آغاز دیوار کردند و آنرا تعمیر کردند.
موسی گفت: ای خضر چه کار کردی اول مزدی باید گرفت که من سخت گرسنه‌ام.

خضر گفت: ای موسی عهد مرا فراموش کردی دیگر میان من و تو جدایی باشد. خضر گفت: ای موسی بشنو آنچه
کردم چه در آنها حکمتی بود. کشتی را سوراخ کردم از آن جهت که خداوند آن کشتی درویشان بودند که در دریا
کار می‌کردند و ظالمی بود که هر کشتی را که درست بود می‌گرفت. کودک کافر بود و پدر و مادرش مؤمن بودند و
ایشان را به کفر کشیدی و هر دو بیکار شدند. من او را کشتم تا از کفر وی ایمن شوند. این دیوار از آن دو یتیم بود
که پدر و مادر ایشان صالح بودند و نام پدر آن دو یتیم کاسرحا بود و به مردم وام دادی و خیانت نکردی به او
ده خصلت او را صالح خواند و او لوحی خوید زیر آن ده حکمت نوشته بود: ۱- کسی که داند میرد چگونه خندد ۲- کسی
داند دور گردنده شود چرا سراهای عالی سازد ۳- کسی یاد آتش دوزخ داند چرا بیهوده گویی کند ۴- کسی که خدای را رازق
داند چگونه نافرمانی او کند ۵- کسی که خدای را رازق داند چرا در طلب آن در رنج بود. ای موسی خدای را بشناسد تا نیکی
که دانش تو و دانش آن چون دانه‌ای است. دانش مردم مقابل دانش خدای چون قطره‌ای است مقابل این دریا.

دانیال – ( ) گفته‌اند: لفظ عبری به معنی خدا حاکم من است. دنیال را بخت النصر با یهودیان به اسارت به بابل آورد. او پیامبری بود که در تعبیر رؤیا تأیید الهی داشت. به زودی در دربار پادشاهان بابل به مقام ارجمند رسید. و چون دولت بابل به دست کورش منقرض گردید، باز دانیال به عزت و احترام در دربار وی می‌زیست. چندی بدگویان وی در نزد کورش سعایت کردند لیک بی‌گناهی و امانت او ثابت شد و از گرفتاری رهایی یافت.

گروهی از یاران دانیال را بخت النصر در تنور آتش افکنده بود. دانیال که کلدانیان وی را بلطشطو می‌نامند دارای نبواتی است که در کتاب وی نوشته لیک برخی محققین که کتاب دانیال در سده دوم پیش از میلاد نوشته شده.

برخی نوشته‌اند: دانیال از فرزندان یهودا پسر یعقوب است که بخت النصر در کودکی وی را اسیر کرد در چاهی در انداخت با دو شیر و تا مدت چند سال دانیال با شیرماده شیر مادامی کرد. بعد از صد سال بخت النصر خوابی دید دانیال را بخواند او بود تعبیر خواب چنین کرد که ستم در زود دیگر کشته خواهد شد. آن چنان شد و دانیال رهایی یافت.

دانیال میان بنی اسرائیل حکم به حق می‌کرد تا وفات یافت و حق و طول انبیت به وی داده‌اند زیرا حتی از دلیل در دست حرکت داده حکم می‌کرد و خلاقی نداشت. و حتی وی کجا لیس بود. گفته‌اند: دعائی چنین بود که چون در نزد وی رایحه بگوی: اعوذ برب دانیال من شر کل اسد مستأسد.

در کتب تورات او را کتابی است شامل ۱۲ باب. در باب یازدهم گفت: و در سال اول داریوش مادی من نیز ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم. و الان تو را به راستی اعلام می‌نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد همه را به ضد مملکت یونان برخواهد انگیخت. گویش در شوش ایران است.

داوود – ۱۰۳۳۱ ق.م (در قاموس کتاب مقدس: داوود به معنی محبوب حبیب شده و

در تورات و داستانهای اسلامی داوود که خردترین پسر یسا و ایشای بود به شبانی روزگار می گذرانید

نی وی با اینکه شایسته نبود لیکن دلاور و باشهامت بود و چون به آهنگ رسانیدن خوراک

به برادران خویش به لشکر آمد و مبارز خواهی جالوت فلسطینی را شنید، برای جنگ با او

پیش قدم شد و با فلاخن خود، او را از پای درآورد.

چنانکه در تورات آمده، شاؤول که در قرآن به نام طالوت نامیده شده، با داوود بد دل

شد، لیکن داوود به بردباری برخاست تا پس از شاؤول به فرمانروای اسرائیل رسید.

کتاب زبور از داوود دانسته و در ضمن کتاب عهد عتیق آمده و یهود وی را در شمار پیامبران نداشتن

بلکه وی را در عداد پادشاهان دانند. در قاموس کتاب مقدس راجع به مزامیر یا زبور نوشته شده

که در بعضی از آنها نبوتهایی موجود است و هر مسیحی که آنها را بخواند میداند که الهامی است.

بنا بر شهادت بیان به نبوت داوود و الهامی بودن زبور اقرار صحیح شده.

قرآن داوود را در شمار پیامبران دانسته لیکن به نبوت وی تصریح کرده. در آیه ۱۰۵ از سوره

انبیاء آیه‌ای از زبور نقل شده: «ولقد کتبنا فی الزبور ان الارض لله یرثها عبادی الصالحون».

از منطوق صحیح: کتبنا فی الزبور، می‌توان آسمانی بودن کتاب زبور را استفاده کرد. در مقاله

زبور از این مقوله بیشتر بحث خواهد شد. و نیز در قرآن گفته: و آتینا داوود زبورا. تصریح شده

که زبور وحی خداوند است.

داوود تقریباً در سال ۱۰۳۳ ق.م در بیت اللحم متولد شد. تقریباً در سال ۹۶۲ ق.م در سن ۷۱

سالگی درگذشت. در شهر داوود بر فراز کوه صهیون مدفون شده. مدت نبوت یا سلطنت او

چهل سال بوده. در نزدیکی کرند خانقین به نقل دائرة المعارف اسلامی معتقدند که داوود در اثر ابتلاء

دیگر بنی اسرائیل ترجیح میدهند داستان را داوود بیرون نامند. سلیمان فرزند او است.

دین — دین را می‌توان چنین تعریف کرد: دین شناختن خدای و پیروی از مقررات و احکام اوست. و از این رو، شامل مقررات و تکالیفی است که از طرف خدای برای بشر تعیین شده و هدف آن راهنمایی مردم به سعادت حقیقی و ایجاد آسایش و عدالت اجتماعی است. برخی در تعریف دین گفته‌اند: دین عبارت است از یک رشته احکام و قوانین و آداب و رسومی که بر همه جهات سیاسی و قضایی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی شامل باشد.

باید دانست که اثر دین این است که انسان در مراحل مختلف زندگی احساس مسؤولیت باطنی می‌کند.

دین اسلام — پیش از این اشاره شد که پایهٔ دینها بر دو اصل استوار است: مبدأ و معاد، در دین اسلام این امر روشن‌تر و با دلائل کافی بیان شده است. در بیشتر آیات قرآن در بیان هدف دین و فواید فردی و اجتماعی آن تأکید شده است. قرآن، دین را منحصر به نمازگزاری و روزه گرفتن نمی‌داند، بلکه می‌گوید: شخص مسلمان باید به خدای و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان کامل داشته باشد، و مال خویش را با علاقه‌ای که بدان دارد در راه مصالح عمومی صرف کند و به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و فقیران ببخشد و آن را در راه آزادی بندگان خرج کند، و نماز بخواند و زکات بدهد و به عهد خود وفا کند، و در هنگام سختی و فقر و در ترس شکیبا باشد، و در گفتار و کردار راه راست بپوید و پرهیزگار و متقی باشد.

دین از جهت سوق بشر به کمال معنوی ضرورت دارد. در زندگی فردی و اجتماعی افراد نیز بی اندازه مؤثر است. در شخص دیندار نظر گیرید که چگونه با عقیده به دین پای‌بند باشد و دیگری خود را از قید دین رها و آزاد پندارد. شخص دیندار اگر در زندگی دچار رنج و دشواری گردد، خود را نمی‌بازد و ناامید نمی‌شود زیرا او عقیده دارد که خدای به بندگان خود مهربان است و هر آنچه از سوی او می‌رسد خیر و صلاح محض است. از این رو، در موجبات زندگی هر ناگوار باشد صبر می‌کند و از آن امید پاداش می‌آورد. چنانکه از قرآن آمده: ای مردم شاید چیزی را ناپسند پندارید با آنکه برای شما نیکو و سودمند باشد.

ذوالکفل – ( ) نوشته‌اند ذوالکفل لقب حزقیال است که از پیامبران بنی اسرائیل بود. ممکن است کفل به معنی جانب داری و تأمین آسایش باشد و چون حزقیل گروهی از پیامبران بنی اسرائیل را از کشتن نگاهداری کرد و آسایش آنان را فراهم ساخت به لقب ذوالکفل ملقب شد.

در تورات در کتاب دوم پادشاهان باب دوم عوبدیا یا ضابط خانهٔ آخاب را بدین صفت معرفی کرده و وی صد تن از پیامبران بنی اسرائیل را در دو مغاره پنهان کرده و به ایشان نان و خوراک داده و آنان را از نابکاری ایزابل همسر آخاب که پیامبران بنی اسرائیل را می‌کشت رهایی داد.

شاید کفل به معنی گردن گرفتن باشد. در این معنی یکی داستان شرح ایوب است و دیگر داستان منقول ثعلبی است که بیشتر مفسرین آن را چنین یادآوری کرده‌اند: الیسع پیامبر خواست جانشینی برای خود از میان قوم خود برگزیند. کسی می‌توانست بدین مقام رسد که روز را روزه بدارد و شب را به پرستش خدای برخیزد و هرگز خشمناک نشود. الیسع سه بار این شرطها را بر افراد قوم خود عرضه کرد و در هر سه بار جوانی که در نظر قوم خوار و زبون می‌نمود او اجابت کرد و شرائط را پذیرفت، و در روز سوم الیسع او را جانشین خود ساخت. وی شب را به پرستش و روز را به روزه و داوری و رسیدگی به کارهای مردم می‌گذرانید. تنها زمانی کوتاه می‌خفت. دیو برای آنکه او را خشمناک کند، روزی به هنگام خواب در صورت پیرمردی ستمدیده پیش وی آمد و با او دربارهٔ ستم دشمن خود سخن گفت تا هنگام خواب ذوالکفل گذشت. ذوالکفل در روز سوم به دربان خود گفت: کسی را در این هنگام مپذیر. دیو این بار پیرمرد از روزنهٔ خانه اندر شد و بانگ زد که ای ذوالکفل تو می‌خوابی و دادخواهان را بر درگاه می‌داری. هنگامی که برای داوری می‌نشینی غاصبین برای دادن حقوق مردم حاضر نمی‌شوند و چون به خواب می‌روی خود داوری می‌کنی. ذوالکفل بیدار شد و دریافت پیرمرد راستی دیو است و نتوانست او را خشمناک کند.

ذوالقرنین –) نوشته‌اند: ذوالقرنین که در قرآن نامش آمد: پادشاهی ست
از پادشاهان یمن و از بندگان نیکوکار خدای و او غیر از اسکندر بن فیلقوس یونانی ست. و چرا او
به مشرق و مغرب زمین برفت و به حدود ظلمات شمال و سد چین رسید و تنها سپاه او از یمنان
بود بر روم و ایران و عراق و شام و مصر و هند و افغان بود و در ۲۲ سالگی در زمین بابل عراق
درگذشت و عمر پیاده سالی فرمان روای داشت و لقب ذوالقرنین به طور یقین جای یکی از پادشاهان
یمن کهن بود که زمانی قبل از اسکندر یونانی بوده به چندین قرن.
و او از سلسلهٔ تبابعه و از آل عرب بود و نام اصلی او شمر بر عش با صعب بن عبدالله از ملوک حمیر است
و جهت آنکه او را ذوالقرنین گفته‌اند در هنگام ولادت به بالای پیشانی او دو رشته موی سفید داشت
که آنها را پیچیده مانند دو شاخ بر سر می نهاد و ملوک یمن که در قرآن مذکور شده‌اند چندتن به لقبهای
مشهور اند که اول آن لقب کلمهٔ ذو آمده است مانند ذو یزن و ذو جدن و ذو همدان را از این بزرگ
ایشان را الملوک الاذواء خوانده‌اند چنانکه امیر یمانی در کتاب شمس العلوم تألیف امیر بن نشوان بن سعید
از نویسندگان سدهٔ ششم و نیز در منتخباتی از آن که در مطبعهٔ لندن در سال ۱۹۱٦ ص ۱٤ نشر شده گفته:
حملات لشگری و تند بر های کشوری او را در افریقا و شهرهای معموره در کشور روس ذکر کرده‌اند و شعر فندرا
نیز با شهرها و بقیه از سپاهیان او در آنجا استقرار داشتند. و وی در شمال بلاد روم درگذشت و گور وی در آنجا موجود است
چون به سوی مغرب آفتاب یمن گذشت به خاک یمن رفت. مصر و سایر بلاد را گشود تا به دریای محیط رسید
که شهرهای معمور آن روزگار بود و آنچه در خط سیر خود به دریا نوردی رفت جز آب و آفتاب چیزی ندید
و آفتاب را دید که هر روز به آب فرو می رود یعنی همان آب سیاه رنگ که تازیان آن را عین حمئه
می خوانند.
سپس راه مشرق را در پیش گرفت و از راه مصر و عقبه و روم و قفقاز به سوی مشرق زمین رفت تا به دامنهٔ
دیوار چین و در آنجا مردم وحشی بسیار دید و ملوک یمن در سد سازی مهارت داشتند چنانکه از آثار آنان سد مارب

واشالآن. مردم چین از او خواستند که میان ایشان و مردم مغول با عبارت قرآن یأجوج و مأجوج دیواری بسازد.

ذوالقرنین پذیرفت و مشغول به ساختن آن شد و سدی که مابین السدین است همان تو یم و خندهای بست لاحق میانه سدهای سابق بنا شده و ظاهراً اصل آن سد و هم آن دیوار چین بلند قبل از ذوالقرنین بوده بیشتر با شاهان چین در چند اساس آن شرکت داشته و آن ساختمان هم که تا کنون آثارش مانده بسیار قدیم العهد است.

در تاریخ امپراطور چین که نامش تسین شید هوانجتی که قبل از مسیح به دو قرن دیم پادشاه چین بود ذکر این سد محکند و تعمیرات این پادشاه از او مذکور است و چنانکه در قرآن پیش بینی کرده زمانی می آید که این سد ویران می گردد.

این اسم یأجوج و مأجوج را عم بازگی وجیه قسم دانسته معلوم نیست و مفسرین در دوره اول ذوالقرنین را بر شخص تاریخی معینی منطبق نکرده اند و تنها در مقام آن بر آمده اند که در این شخص ذوالقرنین را باز یابند.

آنگاه قرآن گفته: چون کار سد به پایان رسید ذوالقرنین گفت: این نوعی بخشی و رحمت و عنایت پروردگار بود و این سد باقی خواهد ماند تا آنگاه که وعده خدای حق باید و در آن هنگام سد شکسته و خرد خواهد شد. این است مفاد آیات قرآن در خصوص ذوالقرنین.

رمضان – نام ماه نهم از ماههای قمری است. در این ماه روزه بر مسلمانان واجب شد. لیلة القدر نام شبی است که ابتدای نزول قرآن بود. برخی گفته‌اند: در شب قدر، قرآن به تدریج بر رسول اکرم فرود آمد. به طور قطع لیلة القدر معلوم نیست در کدام یک از شبهای ده‌گانه [?] است. آنچه مسلم است بابلیان در هر سال به وجود شبی که در آن مقدرات جهانیان تعیین می‌شود اعتقاد داشتند.

در قرآن به طبیعی بودن شماره ماههای سال تصریح شده و چنانکه در آیه ۳۷ از سوره توبه آمده: نسیء زیاده در کفر به شمار است. هر سه سال یکبار به عنوان کبیسه یک ماه به ماههای سال می‌افزودند تا سال قمری و شمسی مطابق شوند، و اعمال اجتماعی و تجاری اقوام خوب تنظیم گردد. کسانی که حساب کبیسه‌ها را نگاه می‌داشتند، نخستین کسی که از کبیسه داران نامی [?] باید می‌شد. آمارگران کبیسه را عموما در کتب قلامسه نامیده‌اند. حال باید دید چرا قرآن با نسیء مخالفت نشان داد.

شاید افزودن یک ماه در سه سال برای تعادل کامل سالهای قمری و شمسی کافی نبود، و از سوی دیگر اختلاف در کبیسه سبب می‌شد که اقوام و قبائل مختلف عرب احترام ماههای حرام را نگاه ندارند و وضع اجتماعی آن جهت متزلزل باشد. از این رو آن را کفر دانست تا قبائل از جنگ و جدال بیاسایند و به نظم کارهای اساسی و اجتماعی و صلح بپردازند.

در قرآن از چهار ماه حرام بی ذکر نام یاد شده و ماه رمضان از جهت آنکه ماه نزول قرآن بود و نیز از جهت وجوب روزه در آن با ذکر نام و صراحتا در سوره بقره آمده است.

روزه در میان اقوام به عنوان امساک تعهد اخلاقی [?] مرسوم بود و سپس به عنوان عبادت تشریع شد. مصریان و بابلیان به عنوان کفاره گناه مردگان، مدت محدودی از خوردن و آشامیدن یا برخی از خوراکیها خودداری می‌کردند.

روم - بیشتر مفسرین نوشته اند که: چون رومیان مغلوب لشگر ایران شدند. مشرکان، شاد شدند و گفتند رومیان که اهل کتاب بودند مغلوب مجوسیان شدند ما نیز امید است موجب مشرکین بر مسلمانان پیروز شوند. از این روی برای دلجویی مسلمانان سوره روم نازل شد.

داستان شکست روم از ایران و چیره شدن روم مجدداً بر ایران چنین گفته اند: خسرو دوم پرویز بر سلطنت و سپید بهرام چوبینه بر او بشورید. خسرو پرویز از بهرام چوبینه شکست خورد و به موریس فرمانروای روم که از ۵۸۰ تا ۶۰۲ بر روم فرمانروایی داشت پناهنده شد و با یاری وی به پادشاهی ایران بازگشت. در سال ۶۰۲ فوکاس که اهل کاپادوکیه و از یک خانواده میانه بود بر او شورید و با پیگیری در جنگ به مدد لشگر دانوب بر موریس شوریده او را از پادشاهی خلع کرد و خود به شاهی رسید. به دستور فوکاس موریس و همراهان و خانواده اش کشته شدند. این خبر به پرویز رسید به خونخواهی موریس لشگر به روم کشید و این در سال ۱۵ پادشاهیش به سرداری شهربراز و شاهین صورت گرفت. فوکاس در این نبرد مغلوب شد و سرانجام در سال ۶۱۰ هراکلیوس که حاکم مستعمرات آفریقای روم بود بر فوکاس دست یافت و او را کشت و خود فرمانروای روم شرقی شد.

چون روم شرقی گرفتار قبایل آوار بود هراکلیوس ۱۲ سال با ایران نپرداخت لیک از سال ۶۲۲ به نبرد با ایران مشغول شد و با تشکیل لشگری در ۶۲۸ خود را به تیسفون رسانید. شیرویه جانشین خسرو پرویز با هراکلیوس صلح کرد. هراکلیوس در سال ۶۳۶ میلادی در جنگ یرموک به دست مسلمانان شکست خورده و کشته شد.

زبور — در لغت تازی به معنی نوشته و کتاب است و جمع آن زُبُر. زبور یکی از کتابهای عهد عتیق یعنی تورات است. شامل صد و پنجاه مزمور است که به پنج کتاب تقسیم می گردد. هفتاد و سه مزمور آن را به داود نسبت می دهند و باقی به کسان دیگر یا به مؤلفین مجهول منسوب است و ۷۲ و مزمور ۱۲۷ آن به نام مزمور سلیمان نامیده شده است.

مسیحیان برای نامیدن زبور به مزامیر دو وجه یاد کرده اند: برخی گفته اند که چون این سرودها با نی خوانده می شد مزامیر گفته اند و برخی مزامیر را از کلمهٔ عبری مزمار که به معنی احترام است مشتق دانسته اند.

گردآوری مزامیر شاید بعد از بازگشت بنی اسرائیل از بابل باشد و ممکن نیست که مزامیر و سرودهای دینی یهود به تدریج مرتب شد و بخشهای از این مزامیر به سلیمان داود و سروده شده و در نسخه هایی که راجع به داود و نسبت آنها به داود باطل باشد.

برای نمونه مزمور ۳۲ منسوب به داود: خوشابحال کسی که عصیان او آمرزیده شد. و گناه وی مستور گردید. خوشابحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد. و در روح او حیله ای نباشد. هنگامی که خاموش می بودم استخوانهایم پوسیده می شد. از نعره ای که تمامی روز می زدم. چونکه دست تو روز و شب بر من سنگینی می بود و طراوتم به خشکی تابستان مبدل گردید. سلاه. به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خدای اقرار می کنم. پس تو آلایش گناهم را عفو کردی. سلاه. از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید هرگز بدو نخواهد رسید. تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی کرد سلاه. ترا حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم کرد. و ترا به چشم خود که بر تست نصیحت خواهم فرمود. مثل اسب و قاطر بی فهم مباشید. که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می دهند.

زردشت ( ) زردشت فرزند پوروشسپ بود به نام پوروشسپ و نیای

وی نامش سپیتمان از این جهت او را به نام سپیتمان نیز می خوانند. از مرگ وی در اوستا

ذکری نشده. لیک شاهنامه گفته: وی به دست تور براتور در آتشکده بلخ کشته شد.

نوشته اند: این پیامبری بود که از آن به خاسته بود. از آثار دینی که در حال اکنون فقط قسمت گاتها در

اوستا گفتار زردشت که به یاد سپرده. در گاتها سخنهای او را در انجمن عام و شاه ... یاد می کند که چگونه آیین بهی را در دربار وشتاسپ اظهار کرده در این دعاها که به صورت نثر دارد

شده و بعضی از اشعار یادگار سرودهای پیشین. زردشت به صورت انسانی ملهم نموده شده

که در جهان حقیقت پیام کرده.

او بر آن بود که اهورمزدا وی را برای نجات ... فرستاده و آخرین پیام او را برای

مردمان آورده و این دوره آخر زمان است و دوره ... در عهد او به پایان می رسد و ملکوت آسمان نزدیک

و نجات تمام می شود. وی در سراسر گاتها نجات امید می نوازد و آرزو می کند که به زودی ...

انتهای دور زمان گردد. و در آن روز راست کار اهورامزدا سراسر پیروزی حق را بر باطل ... و

نبرد میان خیر و شر به پایان خواهد رسید.

دین زردشتی در ایران افزون یا ازده سده رواج کامل داشت و آتشکده او خاموش شد. از ایران

آتشکده

یکی ... سراب کرد. در اثنای این مدت تنها حمله اسکندر در ۳۳۰ ق م برای

زردشتیان ناملایم بود و گویند کتاب او سپارا که در کاخ پادشاهی استخر (پرسپولیس) بود

و بوده ... یک صد و سی چرم گاو نوشته بوده اند آتش گرفت. پس از آن زمان یک دوره وقفه برای

آن دین پیش آمد که معاصر با زمان اشکانیان است. اگرچه آنان نیز اکثر پیروان مزدا بودند لیک گویا

در عهد ایشان آن دین رونقی نداشت و آیین مهر و مهرپرستی ... بود. چون سلطنت به ساسانیان رسید

در ۲۲۶ م اردشیر بابکان ... دین بهی ... را نو نهاد.

ذکریا – ( ) در لغت عبری زاخاری نامیده شده و معنی آن خدا او را یاد
می کند. پدر مریم، او را به خدمت معبد تخصیص داد برای تکفل مریم قرعه کشیده و به نام زکریا
در آمد و از میان آنان زکریا کفالت مریم را در عهده گرفت. هرگاه زکریا بر مریم در محراب
وارد می شد، نزد او روزی می یافت.

زکریا با تعجب از مریم می پرسید که این نعمت را از کجا آورده ای؟ مریم می گفت: همه از خداست.
او هر کس را که خواسته باشد روزی می دهد. زکریا که پیر شده بود و او را از نبود یک پسر رنج
می کرد و زنش الیزابت نیز در سن نازایی بود چون فرزندی نداشت از بیم داشتن وارث بیگانه به درگاه
خدای نالید. خدای دعای او را برآورده کرد. هنگامی که در محراب بود او را ندا دادند: خدا
ترا به تولد پسری که نامش یحیی خواهد بود و پیامبری پارسا و معصوم خواهد بود.

زکریا گفت: خدایا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که من هم پیر شده ام؟ به او ندا
در دادند که از توانایی خدای در تعجب مباش. پرسید نشانی آن چیست؟ گفته شد: نشان آن
برای تو آن است که تا سه روز با اشاره با مردم سخن خواهی گفت.

کشته شدن زکریا در قرآن و در انجیل نیست لیکن در آثار و تلمود سنهدرین داستان کشته شدن
زکریا مانند آنچه داستان سرایان اسلامی نقل کرده اند چنین است: چون به اغوای هرودیا
سوگلی هرود، یحیی به دست هرود یا پادشاه یهود کشته شد زکریا به خارج شهر فرار
کرد. درختی باز شده و در درخت پنهان شد لیکن دیو ردای او را نگاه داشت. از این روی لبه
ردا از درخت بیرون ماند. آنگاه دیو تعقیب کنندگان زکریا را به نزدیک آن درخت آورد.
و ایشان درخت را با اره دو نیم کردند. زکریا نیز دو تا شد.

نوشته اند: خون زکریا یحیی همچنان می جوشید تا سردار بخت النصر هفتاد هزار از یهود را سر برید
آنگاه خون از جوشش باز ایستاد.

زید — (متوفی ۸ هجری) او ابو اسامه زید بن حارثهٔ کلبی، ده سال از رسول اکرم خردتر بود و بنا
براین حدود چهل و سه سال قبل از هجرت متولد شده. مادرش سُعدی دختر ثعلبه بن عبد عامر از قبیلهٔ
بنی معن بود. ظاهراً حدود در دومة الجندل قبیلهٔ زید سکنی داشتند و با یهود و نصاری مربوط
بودند. بنی معن مورد غارت قبائل مجاور واقع شدند و زید بن حارثه از جملهٔ غنائمی بود که به دست
یغماگران افتاد.

برخی گفته‌اند: برادرزادهٔ خدیجه همسر رسول اکرم بود. او را در شام برای خدیجه خرید و چون خدیجه
با پیامبر ازدواج کرد، خدیجه او را به رسول اکرم بخشید. برخی دیگر گفته‌اند: که رسول اکرم پس از
همسری با خدیجه و پیش از بعثت خود در بازار عکاظ، زید را خرید.

رسول اکرم زید را بسیار دوست داشتی چون رسول اکرم آن زمان فرزند پسر نداشت وی را پسر
خواندهٔ خود معرفی کرد. نوشته‌اند: پس از چندی حارثه از زنده بودن و بندگی فرزندش خود
آگاه شد و برای آزاد کردن وی به مکه آمد از رسول اکرم خواست تا زید را در مقابل فدیه آزاد کند
رسول اکرم بی فدیه او را آزاد کرد او را مخیر کرد میان اینکه به پدر و خویش ملحق شود یا نزد رسول
اکرم بماند لیکن او ماندن نزد پیامبر را از رفتن به خانوادهٔ خویش ترجیح داد.

مردم زید را تا هنگام نزول آیهٔ ۴ از سورهٔ احزاب زید بن محمد می‌گفتند. پیامبر دختر عمهٔ خود برهٔ
بنت جحش را که بعداً زینب نامیده شد به زنا شوئی به او داده. قبلاً او کنیز خود ام ایمن را به نکاح او
در آورده بود. زید پس از مدتی زینب را طلاق داد و پیامبر با زینب ازدواج کرد.

آیهٔ ۳۷ از سورهٔ احزاب ناظر به ازدواج پیامبر با زینب است. مفاد آیهٔ ۴۰ از سورهٔ احزاب چنین است
: محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود بلکه وی فرستادهٔ خدای و خاتم پیامبران است، خداوند بکُل به
هر چیزی داناست.

زید در جنگ موته که در سال ۸ هجری واقع شد در آن سمت فرماندهی داشت کشته شد. اسامه فرزند وی از او
در سال ۱۱ هجری به فرماندهی لشگری که به جنگ روم رفت منصوب شد.

سامری – لفظ سامری در لغت عبری «شمری» است. در الفاظ عبری چون معرب شوند حرف ش به حرف س بدل می‌شود، چنانکه موشی به موسی و یشوع به یسوع. بنابراین سامری منسوب به شمرون است و شمرون فرزند یساکر چهارمین فرزند یعقوب بود. بنابراین سامری که گوساله‌ای ساخت و بنی اسرائیل را به پرستیدن آن خواند مردی از نوادگان شمرون بود که به مناسبت به جد خود شمری یا سامری شناخته شد.

سامری در پاسخ موسی گفت: بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها.
گفته‌اند: سامری هنگام نزول وحی جبرئیل را دیده و مشتی از خاک زیر پای جبرئیل را برداشت و چون گوساله را ساخت آن خاک را بر گوساله زد و گوساله از برکات آن خاک به آواز در آمد.
موسی که به سامری گفت: لا مساس چگونه کیفری بود؟ برخی گفته‌اند: که سامری از معاشرت و تماس با مردم دور افتاده شد و از شهر یا خانواده‌اش رانده گردید. برخی گفته‌اند: لا مساس یادآور نسبت یکتایی و اشیاء مقدس و نسبت به اشخاص یا اشیاء پلید دارد.
مردم به چیزهای پاک از این روی که سبب ناپاکی آنها می‌شود دست نمی‌زدند و همچنین از دست زدن به کسان و چیزهای پلید از بیم آنکه خود پلید شوند خودداری می‌کردند. و این دستور در هند و ایران نیز مرسوم بود و در دین اسلام نیز هست.
در اسلام نیز از تماس با مشرکان باید خودداری کرد و هرگاه مسلمان با دلوث، مشرک یا جانور یا چیز پلیدی را دست زند با شستن می‌تواند اثر آن را دور کند. اما در کیش یهود هرگاه کسی به کیفر لا مساس محکوم می‌شد برای رفع آن عقوبت می‌باید کفاره سنگینی بپردازد و گاهی کفاره بریدن یک عضو یا محروم ساختن شخص بود.
سامری در همه مدت زندگی خود می‌باید با هر کس که ملاقات می‌کرد خواه ملاقات کننده اسرائیلی بود یا غیر اسرائیلی لا مساس بگوید و مردم را از نزدیکی با خود دور کند.

سلسبیل — در لغت‌نامه نوشته‌اند: نام چشمه‌ای است در بهشت که بهشتیان از آن سیراب می‌گردند.
بیشتر اهل لغت گفته‌اند: سلسبیل صفت است و آن به معنی نرم و لین است که خشونتی در آن نباشد
یا سلسبیل آب گوارا و آب تند و پیوسته است. شراب سلسل یا سلسال یا سلسبیل شرابی است
که گزندگی نداشته و از حلق به آسانی بگذرد.

جمع سلسبیل را سلاسب و سلاسیب و مؤنث آن را سلسبیلة و جمع مؤنث آن را سلسبیلات نوشته‌اند
و نیز سلسبیل را به معنی خمر گرفته‌اند و قول دیگری به صیغهٔ مجهول نقل کرده‌اند که به موجب آن سلسبیل
نام خاص چشمهٔ بهشتی است.

ظاهر قرآن بر علمیت لفظ سلسبیل دلالت دارد، زیرا تأویل لفظ تسمی به معنی توصیف بر خلاف
ظاهر است. جلال‌الدین سیوطی در کتاب متوکلی سلسبیل را از جملهٔ الفاظ فارسی دانسته و در قرآن
دانستهٔ لیکن نظر خود را به نقل جوالیقی مؤلف معرب استناد داده. جوالیقی در بارهٔ سلسبیل
گفته است: اسمی اعجمی است و شهاب نیز در کتاب شفاء الغلیل نقل جوالیقی را برگزیده است. احمد
محمد شاکر که کتاب المعرب را با تحقیقات خود احراز طبع رسانیده با عقیدهٔ مؤلف معرب مخالف
است و سلسبیل را لفظ عربی دانسته.

دلیل بر فارسی بودن آن این است که در سورهٔ انسان الفاظ فارسی بسیار است که الفاظ کافور و زنجبیل
و اباریق و زمهریر و سندس و استبرق از جملهٔ آنهاست و در فارسی بودن زمهریر و هم چنین
بازمستان و زنجبیل (زنجبیل) و استبرق معرب ستبرک. گویا تردیدی نباشد.

اهل لغت و تفسیر از جمله طبری گفته‌اند: باء در سلسبیل زائد است و به سلسال افزوده‌اند تا خاص
شود. این توجیه رد شده، اولاً باء از حروف زائده محسوب نیست ثانیاً این چنین زیاده در عربی
نظیر ندارد و ثالثاً می‌باید بر خلاف قاعده الف سلسال نیز به یاء منقلب شده باشد بنابراین گرفتن لفظ
سلسبیل از سلسال با قواعد اشتقاق عربی مناسب نماید.

سلیمان - (۱۰۰۳ — ق م) او چهارمین پسر داوود از بت‌شبع است او را ناتان نبی به فرمان خدا
سلیمان نبی پر از سلامت نامید زیرا زمان پادشاهی او دوران صلح بود نام دیگری به او داد یدیدیا یعنی محبوب
خدا است.

سلیمان در کتاب مقدس سمت پیامبری ندارد فقط پادشاه است. پیش از آنکه به پادشاهی رسد در
زمان پدر، یکی از برادرانش به نام آبشالوم دست به کودتا زد علیه او از جنگ و فتنه خود سودی نبرد و کشته شد
سلیمان با حمایت ناتان و اصرار بت‌شبع در زمانی که داوود زنده بود به جانشینی او برگزیده شد. پس
از مرگ داوود برادر دیگر سلیمان به نام ادونیا با سلیمان به رقابت برخاست او هم کشته شد. پس از
کشته شدن ادونیا و آرامش در کشور سلیمان فرمانروا بود فقط هدد و یربعام که دو تن از لشکریان
اسرائیل بودند در جنگ

سلیمان چهل سال از ۹۷۱ و تا ۹۳۱ و پادشاهی کرد. از سال چهارم پادشاهی خود تا سال یازدهم به بنای بیت المقدس
در محلی که موسی چیزها ... و مذبح بنا کرد. در تورات گفته: سلیمان به واسطه توجه بسیاری از زنان
بیگانه مورد خشم خدا واقع شد و در دوره پادشاهی او ظلم شد که کشور اسرائیل به دست پسرش از میان خواهد
رفت. برخی از افسانه‌ها راجع به سلیمان:

۱- جادوان را افسانه‌ای است که سبب آن چهل پادشاه دو دیو از نژاد جان به نام سلیمان پیش از آدم می‌زیسته‌اند
و تسلط جهانی داشته‌اند. ۲- سلیمان را آیینه‌ای بود که همه جهان را در آن می‌دید ۳- سلیمان انگشتری داشت
که نوشته‌ای معروف میان جهودان داوود و سلیم به او داد ۴- سلیمان دختر پادشاه شام را بی‌کشتن پدرش به همسری
گرفت دختر فرعون از او خواست برای دلجویی صورت پدرش را بسازد تا خوشدل شود ۵- سلیمان هوا و خانه
و سیصد همسر و هفتصد زن داشت ۶- سلیمان را قالیچه‌ای بود که خود و لشکریان بر آن سوار می‌شدند و باد
آن را به هر سو می‌برد ۷- تخت سلیمان از زر ناب ساخته شده بود و در پیشگاه آن دو شیر و بر فراز آن دو کرکس
نصب کرده بودند ۸- سلیمان خوانی بزرگ داشت از زمرد، هموار بود دارای سیصد پایه که هر روز سپاه لشکریان او

سواع – نام بت قبیلهٔ همدان است که در کشور یمن می زیستند. مؤلف معجم القرآن سواع را بت هذیل بن مدرکه بن مضر گفته. عبدالرؤوف از اخبار و آثار عرب نقل کرده که بت سواع را عمرو بن لحی به حارث بن تمیم داده و قوم تمیم این بت را در رهاط که از سرزمین ینبع و از نواحی مدینه است، نگاه می داشتند و پرستش می کردند. نگهبانان این بت قبیلهٔ لحیان بوده اند. رسول اکرم عمرو بن عاص را مأمور شکستن آن کرد.

سینا – بسیاری از مفسرین گفته اند که چون بنی اسرائیل از پذیرفتن احکام الٰهی سرباز می زدند خداوند کوه طور را بالای سر ایشان معلق ساخت و آنان پیوسته منتظر بودند که کوه و هلاک خود را منتظر بودند و نوشته اند که بنی اسرائیل طرف پیشانی را بر خاک سجده نهادند و با چشم دیگر کوه را می نگریستند. لیکن این کوه بلند ابرها را بر فراز خود جمع می کرد و موجب باران می شد و در نتیجهٔ آن آسایش بنی اسرائیل تأمین می گردید و در پناه این کوه از دشمنان هم در امان بودند.

به هر حال طور سینا سلسلهٔ جبالی است به طول دو میل و به عرض ثلث میل که در میان شبه جزیرهٔ سینا واقع است و در مجاورت این کوه، وادی مقدس یا وادی طوی قرار دارد. کوه سینا کوهی است که خدای بر فراز آن بر موسی تجلی کرد و او از شدت بی تابی مدتی مدهوش افتاد. در همین کوه بود که موسی دیدار خدای را آرزو کرد و جواب لن ترانی شنید.

در تعیین محل کوه سینا که داستان آن را خوب می دانند میان دانایان اختلاف است. برخی پنداشته اند حوریب نام سلسلهٔ جبال و سینا نام قله ای از آن سلسله است. به قول برخی کوه موسی در میان سلسلهٔ طور سینا واقع و در کنار آن قلهٔ سینا یا حوریب که عرب آن را راس الصفصاف می نامند قرار دارد و این قله از شمال مشرف به سهل الراحه است و بنی اسرائیل در سهل الراحه [illegible] بودند. برخی دیگر کوه سینا را بر قله ای جنوبی تطبیق می کنند در مجاورت این قله نیز جلگه ای وسیع که بتواند لشکرگاه اسرائیلیان باشد وجود دارد.

الشعراء — در روزگار جاهلیت بخصوص شعر سرایی در تازیان بسیار مهم بوده گوینده آن در قبایل عرب مقامی بلند داشت. چنانکه در مقام تفاخر می گفتند: فلان لسان قوم خود است یعنی شاعر ایشان است لیکن در قرآن غالباً شعر و شاعری نکوهش شده، چنانکه گفته: «وما علمناه الشعر وما ینبغی له» «والشعراء یتبعهم الغاوون، وانهم یقولون ما لا یفعلون». علت نکوهش آن از این روست که شعر خوب سرودن تمرین بسیار می خواهد و این مستلزم آن است که انسان دست از همه کارهای خود بردارد و به شعر سرودن بپردازد و ضعفا انسان برای شعر سرودن در این جهان بیافریده اند بلکه برای کارهای مهم‌تر از آن خلق شده.

شعرای زمان جاهلیت بسیارند لیکن از همه مشهورتر هفت تن اند از این قرار - یکم - امرؤ القیس ابوالحارث جندح بن حجر الکندی است متولد ۵۰۰ میلادی و متوفی در ۵۴۰ م دیوان وی در ۱۸۷۷ م چاپ شده

دوم - طرفة بن العبد سفیان بن سعد از شاعران به نام جاهلی متولد به سال ۵۴۳ م و متوفی در ۵۶۹ میلادی زادگاهش بحرین بود

سوم - زهیر بن ابی سلمی المزنی از شعرای جاهلی است. گویا به سالهای ۵۳۰ و ۶۲۷ میلادی قبیله‌اش هم از شعرا بوده اند. دیوانش اولین بار در لندن در ۱۸۷۰ میلادی چاپ شد

چهارم - لبید بن ربیعه او ابو عقیل لبید بن ربیعة العامری در زمان خلافت عمر به سال ۴۱ هجری در کوفه درگذشت نوشته اند ۱۳۰ سال عمر کرد.

پنجم - عمرو بن کلثوم او ابو الاسود یا ابو عباد تغلبی. وی از رؤسای قوم خود بوده و یکی از شعرای معلقات

ششم - ابو المغلس عنترة بن شداد العبسی از شعرا و دلاوران عرب است. حدود ۵۲۵ متولد شده و ۶۱۵ درگذشت مادرش حبشی بود و پدرش از بزرگان بنی عبس بود

هفتم - حارث بن حلزة الیشکری از شاعران به نام جاهلی است. دیوانی دارد که در ۱۹۲۲ میلادی چاپ شده. نوشته اند حدود ۱۳۵ عمر کرد.

شعری – اخترشناسان صور آسمانی را ۴۹ صورت دانسته اند. ۲۱ صورت در قطب شمال است و ۱۲ صورت بر فلک منطقة البروج است و ۱۵ تا در سوی قطب جنوبی. صورت پنجم از صور جنوبی به شکل سگ است، چون سگ خردی نیز در صور جنوبی هست این شکل پنجم را کلب اکبر نامیده اند ستاره های آن ۱۸ است. خارج صورت ۱۱ ستاره است. دو ستاره به نام شعری شناخته شده، یکی در صورت کلب اکبر و دیگری در صورت کلب اصغر. بر دهان کلب اکبر ستاره ای است بسیار روشن که شعرای یمانی و شعرای عبور نام داده و دومی را شعرای شامی و شعرای غمیصا خوانند. به شعرای یمانی توجه داشت زیرا چنانکه در روزگار جاهلیت این ستاره را می پرستیدند و گفته اند: نخستین کسی که پرستش ستاره شعرای را در میان تازیان رواج داد ابوکبشه بود و گویا در آیین پرستش شعری تجددهایی بود که گروهی از اعراب با آن به مخالفت برخاستند و به همین سبب دشمنی از معاندان که دین اسلام را مخالف با عقاید خود می دانستند پیامبر را ابن ابوکبشه که یکی از نیاکان مادری او بود نسبت می دادند و پیامبر را به این جهت ابن ابی کبشه می گفتند.

این شعری درخشنده ترین ستاره های آسمان است و همین درخشندگی آن سبب شد که اقوام مختلف به پرستش آن پرداختند. طلوع این ستاره در ماه مرداد در زمان شدت گرما است. مردم مصر طلوع ستاره شعری را نشان برکت و فراوانی نعمت می دانستند. مردم مصر از روی طلوع شعری چگونگی اوضاع آینده جوی را استخراج می کردند. خصوصاً از روی طلوع شعری کم آبی و پرآبی رود نیل را پیش بینی می کردند. ما نند بابلیان. طلوع شعری برحسب موقع جغرافیایی بر ایشان خشکی و خشکسالی می نمود و این خصوصیت از بابلیان به عرب و عبرانیان و یونانیان و رومیان سرایت کرد. بنا بر این مصریان به عنوان شکرانه برکت شعری را پرستش می کردند و پرستش بابلیان از بیم و ترس از شعری بود. منجمان عبرانی شعری را به هزاروس با هرالوس تطبیق می کنند و در نظر برخی شعری و عبری یکجا نامیده شده برخی گفته اند: شعری ستاره هاتوری باشد که همان الهه دیرینه مای است.

شعیب – ۱ خدای شعیب را بر اصحاب ایکه و قوم مدین فرستاد تا ایشان را به پرستش خدای یگانه بخواند. در قرآن و تفاسیر آن آمده که: چون موسی به مدین وارد شد دید مردمانی گرد چاهی فراهم شده اند و چارپایان خود را از آب آن سیراب می کنند و دو زن را دید که می خواهند آب از چاه بکشند لیک برای ایشان کشیدن دلو دشوار است. موسی برای آنان از چاه آب کشید. چون آن دو زن نزد پدر خود که شعیب باشد رفتند و آب کشیدن موسی را برای او نقل کردند او موسی را طلبید. شعیب به موسی پیشنهاد کرد هر یک از دختران را که موسی خواسته باشد به او تزویج کند به شرط آنکه هشت یا ده سال اجیر او باشد. موسی شرط را پذیرفت و یکی از دختران شعیب را تزویج کرد. نوشته اند نام آن دختر صفورا بود.

گفته اند: هر سال شعیب پدر زن موسی هر گوسفندی را که با نشانه های دو رنگی متولد می شد قبلا به موسی اختصاص می داد و در آن سال همه یا بیشتر گوسفندان با همان نشانه ها زاییده شدند و به موسی تعلق گرفت. موسی از این راه بسیار توانگر شد و بعد از انقضاء مدت کارگری به مصر خود باز گردید و در میان راه در وادی ایمن به پیامبری رسید.

چون این داستان با تورات مطابق است و شعیب نیز مطابق نص قرآن پیامبر قوم مدین بود مفسرین تاریخ شعیب را با پدر زن موسی تطبیق کردند لیک قرآن در این موضوع صراحت ندارد.

پدر زن موسی به کلام تورات، یترون نام داشت و امیر یا کاهن مدین بود و گفته اند که: نام او رعوئیل و لقب او یترون بود و به حسب مدراشها یترون در نزد فرعون تقرب داشت و از سوی وی به فرمانروایی مدین گماشته شده بود و در ملاوش دباح نوشته که جبرئیل عصای پیش یترون به امانت نهاد که در دست کس هیچ قرار نمی گرفت تا آنگاه که موسی از وی عصا خواست آن را به او داد. برخی نوشته اند که: دختر یترون که زن موسی شد عصای مذکور را به موسی داد.

صابئین- برخی صابئین را از مصدر صباحت به معنی ستاره پرستی مشتق دانسته اند و اعتقاد دارند که صابئین نخست بر ملتی از یهودیان و ... شده که به کیش هیچ یک از دیگر گراییده بودند و در حقیقت کیش ایشان برزخ میان یهودیان و نصرانیت بود.

چون افراد این امت پس از ولادت تعمید می یافتند آنان را صابئین یا شستشوگران نامیده اند یعنی با آب و در زمان حرف سین به صاد و حرف عین به همزه مبدل شد. گروهی گفته اند: این کیش نخست دین مردم سبا بود و کلمه صابئین از سبا مشتق است.

معتقدات ایشان برزخ میان اعتقادات موحدین و مشرکین است. از جهت توجه به ستارگان آنان را ارباب ملل و نحل به سه دسته تقسیم کرده اند: دسته اول معتقد به وجوب وجود ستاره ها بوده اند و در نظر ایشان خورشید، خدای بزرگ جهان است. دسته دوم ستاره ها را آلهه یا مظاهر خدای جهان می پنداشتند. دسته سوم معتقد بودند که ستاره ها به فرمان خدای در کارهای جهان مؤثر هستند.

شهرستانی درباره ایشان گفته: آنان به وجود ارواح کلی و ارواح جزئی اعتقاد داشته اند و می گفتند: کامل ترین ارواح، ستارگان را به منزله تن و آلت عمل خود قرار داده است و صابئین تأثیر ستارگان را در موجودات این جهان به وسیله همین ارواح می دانستند.

گروهی دیگر از ایشان نبوت را اجمالا و تفصیلا انکار می کردند و دسته دیگر اجمالا به نبوت اعتقاد داشتند و برخی نیز نبوت را اجمالا و تفصیلا قبول داشتند.

ایشان غالبا در عراق در ناحیه منتفک دجله ام و در ایران در اهواز خوزستان ساکن اند و بیشتر به زرگری مشغول اند. اکثر ریش بلند می گذارند و کفش سرخ با عقال می پوشند و موزه سرخ به پای می کنند. ازدواج آنان باید در روز یکشنبه واقع شود. از این جهت ها ... در شهرستانهایی زندگی می کنند که کنار رودخانه باشد. اکثر مردمانی راست گفتار و درست کردار اند. و کم صحبت.

صالح – ( ) خدای صالح را به پیامبری بر قوم ثمود فرستاد. ایشان بت می‌پرستیدند او آنان را از بت‌پرستی منع کرد، به خدای یگانه دعوت کرد. قوم ثمود دلیلی از او بر پیامبریش خواستند صالح گفت: چه می‌خواهید. ایشان گفتند: اشتر سرخ‌موی از میان سنگ بیرون آید چنانکه ما شیر وی را بخوریم و در حال بچه‌ای آورد. صالح گفت: پیمان کنید که آن را نکشید و نخورید. گفتند: هرگاه خلاف پیمان کنیم، گو تا عذابی ما را فرو گیرد.

او دعا کرد ناگاه کوه بجنبید و اشتر سرخ‌موی از آن برآمد و بچه‌ای آورد و هم‌آنجا چشمهٔ آبی آشکار شد اشتر در آنجا آب می‌آشامید و گیاه می‌خورد. بیک آن قوم شیر وی می‌خوردند و ایمان نیاوردند. گفتند: صالح جادوی از جادوان است. آن اشتر روزی علف خوردی و روزی آب. چون به سر چشمه آمد هرچه آب از آن بیرون آمدی بیاشامیدی و ایشان آن روز آب نه دیدندی آنان به صالح گفتند: ما را از آب گریزی نیست و این اشترک همهٔ آب‌ها را می‌آشامد. صالح به خدای نالید. خطاب آمد یک روز آب اشتر را باشد و روزی دیگر ایشان را.

اشتر بدین روش سی سال در میان ایشان بزیست. صالح پیوسته آنان را از کشتن آن بترسانیدی از او پرسیدند کشنده وی که خواهد بود؟ گفت: غلامی کربه چشم و سرخ‌موی از مادر هنوز زاده نشده. ایشان دو زن معین کردند تا از زنان آبستن باخبر باشند و هر پسری که بدین نشان بزاید باز نمایند تا او را بکشند و هر فرزندی بدین صفت که پدید آمدی او را می‌کشتند.

پس از همه ایشان کودکی پدید شد بدان اوصاف که صالح گفته بود. با خود گفتند ما چندین کودک بدین بهانه کشتیم. این بر خلاف حقیقت دیگران را کشته. او بزرگ شد و اشتر را بکشت. بعد از کشتن اشتر ناگاه آوازی از آسمان برآمد و همه ایشان را نابود کرد و کسی از آنان زنده نماند مگر صالح و کسانی که بدو گرویده بودند. پس صالح با آن گروه به شام رفتند و در آنجا مقام کردند. در حجر آثار و سراها و کالبدی از ایشان بدست آمده و نقوشی کتیبهٔ العلا تا حدی پرده از تاریخ قوم ثمود برداشته است.

صفا — در لغت به معنی سنگ سخت صافی است که بر آن گیاه نروید. اندازه‌ای از کوه ابو قُبیس که اکنون بخشی اندک از آن باقی است، آغازگاه سعی حاجیان می‌باشد به نام صفا نامیده شده است. مروه در لغت سنگ سفید اندک شفافی است که چون در پاره‌ای از انواع آن هم زنند از آن آتش فرو جهد و نیز به سنگ سختی که می‌توان آن را به جای کارد برای کشتن جانوران به کار برد گفته می‌شود.

این دو کوه از جملهٔ شعائر اسلامی است. کوه صفا و مروه هر کدام به نام جنس سنگ خود نامیده شده است. میان صفا و مروه ۴۲۰ متر فاصله است که حجاج می‌باید در این فاصله هفت بار سعی کنند و منتهی الیه سعی، کوه مروه است. پس از انجام هفت شوط، حجاج به وسیلهٔ تراشیدن سر یا تقصیر دیگر از احرام بیرون می‌آیند به همین جهت در نزدیکی مروه دکانهای سلمانی برپا شده و در نتیجه قسمتی از فاصلهٔ میان مروه و صفا مسقف است.

در نیمهٔ راه دو میلهٔ سبز به طول ۷۰ متر نصب گردیده که حاجیان در این فاصله باید هروله کنند. سعی میان صفا و مروه در روزگار جاهلیت نیز معمول بوده و بنا بر نص دینی، چون هاجر مادر اسماعیل به منظور یافتن آب هفت بار میان صفا و مروه دویده است، سعی میان این دو کوه از آن زمان جزو آداب حج شده است. در روزگار جاهلیت بر پشتهٔ صفا بتی از بتان آساف بن بغی از قبیلهٔ جرهم گذاشته بودند و بر پشتهٔ مروه نیز بت نائله از بتهای همین قبیله است.

عمرو بن لحی قوم خود را وادار کرده بود که میان این دو کوه هنگام حج بدوند و این دو بت را لمس کنند. بنا بر حدیثی دو تن در خانهٔ کعبه مرتکب زشتکاری شدند خدای آنان را به سنگ مبدل ساخت. آنگاه مردم دو مجسمهٔ سنگی را بر این کوه گذاشتند تا مایهٔ عبرت آیندگان شود لیک گذشت زمان این خاطره را فراموش ساخت و مردم نادان آن مجسمه‌ها را مورد عبادت و پرستش قرار دادند.

ضمان — در شریعت اسلامی ضامن شدن سه گونه است: یکم - متعهد مال شدن که بر ذمه شخص باشد
و آن را شرطهایی هست: یکم - ایجاب چون ضمنت عنه یعنی از او ضامن شدم و آنچه بدین اشارت کند. دوم
- قبول کسی که او را ضامن می‌سازند. و برخی از فقها گفته‌اند: رضای او کافی است اگرچه به لفظ نگوید.
اما رضای کسی که از سوی او ضامن می‌شود در کار نیست و لیک اگر به رضای او ضامن شود مالی که می‌دهد
در رجوع به او می‌تواند کرد اما اگر بی‌رضای او ضامن شود رجوع نمی‌کند.

و اگر کسی که به واسطه مال او ضامن شده چیزی به ضامن بخشد یعنی قدری از دین را ابراء کند ضامن
نمی‌تواند از آن کس که جهت او ضامن شده بستاند. چنین است هرگاه کالایی را به نرخ گران حساب
کند به عوض دین. بر این قاعده حاصل آنکه آنچه داده همان قدر از مدیون می‌ستاند. لیک هرگاه تمام را بدهد
و بعداً قدری از آن یا تمام را مدیون به وی هبه کند مال او می‌شود و تمام دین را از مدیون می‌تواند ستاند.
و خودیت قبول شرط نیست.

سوم - ضامن بالغ و عاقل و جائز التصرف و مختار باشد. پس ضمان کودک و دیوانه و سفیه و محجور علیه و مست
و بیهوش و خفته درست نیست. چهارم - ضامن آزاد باشد. پس ضمانت بنده بی‌فرمان خواجه درست
نیست و برخی گفته‌اند: درست است و بعد از آزادی می‌دهد. هرگاه بنده به فرمان خواجه ضمان او درست است
و تعلق به ذمه بنده می‌گیرد نه به مال خواجه و برخی گفته‌اند: تعلق به مال خواجه می‌گیرد و اظهر آن است که
تابع کیفیت فرمان او است. پنجم - ضامن مالدار باشد یا کسی که جهت مال او ضامن می‌شود هنگام ضامن
شدن دانا به تهی‌دستی او باشد. اما استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر بعد از ضامن شدن
مال او تلف شود ضمان باطل نمی‌شود.

ششم - ضمان را معلق به شرطی نسازد پس اگر معلق به شرط سازد درست نیست. اما اگر ضمان را به شرطی معلق
نسازد و لیک دادن مال را معلق به شرط سازد درست است. هفتم - مالی که ضامن متعهد آن می‌شود
می‌باید در ذمه آن کسی که از او ضامن می‌شود ثابت باشد. پس اگر در ذمه او ثابت نباشد ضمان درست نیست.

طاغوت – نام بتی از بت‌های قریش یا نام کعب بن اشرف بود و بر دیو نیز اطلاق کرده‌اند. و در
سوره‌ی مائده مقصود از طاغوت بت بعل یا گاو آپیس یا بت‌های دیگری است که یهود چندین بار
به پرستش آنها دچار شدند. و نیز پرستش گاو از زمانی که در مصر می‌زیستند در دل ایشان
مانده بود و هرگاه که فرصتی می‌یافتند از راه عادت گذشته به پرستش آن قیام می‌کردند،
چنانکه هنگام دوری موسی، سامری برای آنان گوساله‌ای ساخت و ایشان را تشویق به پرستش
آن کرد.

به نقل بیشتر مفسران جبت و طاغوت هر دو اسم عام اند و بر همه‌ی بت‌ها و بر هر چیزی که انسان
از نیکی باز دارد و به گمراهی کشاند اطلاق می‌شود. برخی واژه‌ی آن را از طغیان گمان کرده‌اند.
برخی پنداشته‌اند که اصل لفظ طاغوت عبری است. زیرا حرف (واو) و (تا) از زوائدی است
که به کلمات عبری افزوده شده. با افزودن این زوائد نوعی نسبت ساخته‌اند. چنانکه
ملکوت از کلمه‌ی به معنی حلول به همین ترتیب ساخته شده. گاه (واو) و (تا) در عبری نشانه‌ی
جمع است مانند: الهوت به معنی خدایان است. دور نیست که لفظ جبت با قبط و از بیت
و کپت که به معنی مصر است پیوند داشته باشد.

در افسانه‌های یونانی آمده: اجیپتوس یا اگیپتوس شاهزاده‌ای بود که از نیلوس و لیبی
زائیده شده و پنجاه پسر داشت که برادرش با پنجاه دختران داناوس برادر اجیپتوس زناشویی
کردند و آن دختران خود داستان گسترده‌ای دارند. به هر حال دور نیست که نام جبت از
نام مصر یا شاهزاده‌ی یونانی گرفته شده باشد.

بگفته‌ی اقرب الموارد: جبت به معنی بت، کاهن و ساحر و سحر است و بر هر معبودی جز خدای
و هر چیزی که جز خدا پرستیده شود به معنی بت‌پرستی گفته‌اند: جبس جبس از جبت مبالغه
یا بدل شده است.

ظهار – در شریعت اسلامی هرگاه کسی به زن خود گوید: پشت تو همچو پشت مادر منست، زن وی بر او حرام می‌شود تا اگر کفاره دهد. کفاره او بعد از دخول کردن است. تفصیل مطلب اگر کسی به همسر خود گفت: پشت تو همچو پشت مادر من است هرگاه به تو دخول کنم در این صورت اگر به آن زن دخول کند ظهار به هم می‌رسد و کفاره لازم می‌شود، یعنی وطی او بعد از وطی اول – موقوف بر کفاره دادن است و این مطلب واضح و جلی است:

یکم – لفظ صیغهٔ مثل انتِ علیّ کظهر امی، یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی. آیا در این حکم بهم مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساوی‌اند یا این حکم مخصوص مادر است. میان فقهای اسلام در این مسأله خلافست اقوی آن است که همه در این حکم مساوی‌اند. و اگر کسی به زن خود بگوید: پشت تو چون پشت زن فلان است ظهار واقع نمی‌شود.

دوم – ظهار کننده بالغ باشد پس هرگاه کودک باشد درست نیست. سوم – ظهار کننده عاقل باشد پس هرگاه دیوانه باشد درست نیست. چهارم – ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر از روی غضب یا خشم یا بی‌هوشی یا کسی که او را به اکراه بر آن داشته باشند واقع شود درست نیست.

پنجم – با زن دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او درست نیست، چنانکه جمعی بسیار از امام جعفر بن محمد روایت کرده، بعضی از فقها این را شرط نمی‌دانند و اصح قول اول است و در دخول کردن باید در قبل باشد. ششم – ظهار را معلق بر صفتی نسازد و اگر ساخت مشکل است. هفتم – صیغهٔ ظهار را دو مرد عادل به یک بار بشنوند به طوری که در طلاق ذکر شده و هرگاه عادل نباشند و نشنوند مشکل است. هشتم – در حال ظهار زن از حیض و نفاس پاک باشد هرگاه شوهر حاضر باشد و آبستن نباشد و در آن پاکی که دخول به او کرده باشد چنانکه در طلاق، هرگاه ظهار کند در حال حیض یا نفاس یا در آن پاکی به او دخول کرده باشد درست نیست. نهم – ظهار را به لفظ ظهر باشد، اگر به غیر آن مثل گوید مانند دست مادر من است واقع نمی‌شود

عاد — (دهره ۷۵۰ پ.م) باستان‌نگاران تازی نوشته‌اند: که او عاد پور ادم پور ادس پور سام بود. سام چهار پور داشت که نخستین پور جرثم و دومی پور عاد و سومی پور ثمود و چهارمی پور طسم و جدیس بود. جایگاه قوم عاد احقاف بود و آن جمع حقف است به معنی تپه‌های ریگ‌بست. مراد از احقاف ناسلازمیان عمان و حضرموت است. برخی قوم عاد را به قبائل ارم منسوب داشته‌اند. و برخی از عادشناسان جای قوم عاد را در شمال عربستان دانسته.

در قرآن گفته: پیامبری به نام هود به قبیلهٔ عاد فرستاده شد و ایشان را به پرستش خدای یکتا خواند. توده اندکی به او گرویدند. این قوم از برتری جسمانی و زندگی دراز برخوردار بودند و کاخهای استوار داشتند. به سبب سرکشی گرفتار خشم خدای شدند. در روزی سخت باد صرصر برایشان در بدن گرفت. همه تباه شدند جز هود و پیروانش کسی زنده نماند.

گروهی از عادشناسان عاد و ثمود را برادر و منسوب کرده کتاب موضع باب الشهادة مذکور پنداشته‌اند. برخی دیگر از ایشان گمان کرده‌اند که: قوم عاد در حدود حضرموت ساکن بودند، دانش‌شناسی برهوت توده‌ای از این قوم را نابود کرد و باقی ایشان را پراکنده کرد. این دانا با احتمال داده‌اند که: نام هود از برهوت باشد.

داستان‌سرایان نوشته‌اند که: قوم عاد سه سال به قحط و خشکسالی گرفتار شدند. گروهی از ایشان گماشته شدند که برای درخواست باران به مکه روند. پس از چند روز در مکه پاره‌های ابر سرخ و سفید و سیاه در آسمان دیدند. نمایندگان عاد خیره شدند تا هر کدام پاره‌ی ابر را که بخواهند برگزینند. ایشان به آرزوی باران افزون ابر سیاه را برگزیدند که از آن طوفانی زاده، قوم عاد را نابود کرد.

نوشته‌اند: که بناهای قوم عاد تخت فرمان‌روایی لقمان بن عاد سالیان دراز در نزدیکی یمن ماندند و لقمان سد مأرب را ساخت. سرانجام در ۵۰ پیش از میلاد با قبائل یعرب بن قحطان برایشان تنگ آوردند ایشان به نقاط دیگر عربستان مهاجرت کردند. برخی به استناد «عاد الاولی» که در قرآن به دو عاد قائل‌اند.

عریف — صفت مشبه است: کسی که به چیزی دانا باشد عریف گویند و اگر یاران خود را بشناساند.
و اگر کار گروهی تمام کرده باشد. عریف مرشبانش خود نیز از نقیب است. عرافه به کسر اول، کار
عراف است و مقصود از عراف در عرف تازیان منجم است و اگر از گذشته و آینده گزارش دهد و
پزشک را نیز گفته‌اند. در جزء است: کسی که عرافت قومی به گردن گیرد و در ایشان به نیکی حکم نکند در
روز رستاخیز در کنار دوزخ زندانی شود در حالی که در دو منکب او بیست نیز باشد. هرگاه در آن
به نیکی و فرمان خدای داوری کرده باشد دستور به رستگاری وی می‌شود.

قیافه از علوم عرب بوده در جاهلیت بسیار مورد توجه بود. قیافه شناسی نیز از هنرهای برگزیده تازیان
بود. قائف کسی بود که به فراست و دیدن اندام کودک نسب فرزند را می‌شناخت که به کدام کس باز بسته
نوشته‌اند: هنگامی که ابوجعفر محمد تقی فرزند امام علی بن موسی الرضا زاییده شده بود برادران و خویشان
علی بن موسی در شک بودند که محمد تقی فرزند او است چون گفته بودند: در میان ما امامی گندم‌گون نشد دیده
نشده. بنا شد قائفی بیاورند و او داوری کند. علی بن موسی خود را به شکل کشاورزی درآورده که در
باغی مشغول کشاورزی بود و محمد تقی را نیز آوردند و هر کدام اعمامش شناختند به قائف گفتند: بنگر
پدر این کودک کیست؟ قائف مدتی در صورت و اندام اهل مجلس یکایک به دقت نظر کرد و گفت: در نظر
ظاهراً بجا اعمام و اعمام وی اند. پدر او در این گروه نیست. سپس چشم قائف به علی بن موسی افتاد. بعد از
نظر دقیق گفت: هرگاه این کودک را پدری باشد این مرد کشاورز است.

در قرآن کریم: و علی الاعراف رجال، مفسرین نوشته‌اند: مقصود از اعراف سوری است میان
بهشت و دوزخ و برخی به معنی کوه میان این دو معنی کرده‌اند.

عزیر — ( ) گروهی از یهود عزیر را پسر خدای می‌پنداشتند و دسته‌ای از این گروه به روزگار رسول اکرم بوده‌اند. شاید در این روزگار این عقیده از میان یهود رفته باشد. برخی گفته‌اند: یهود یا گروه قدیم بوده‌اند. مسیحیان روش تثلیث را از آنان فرا گرفتند. بنابراین گروهی که یهود بوده‌اند به اب و ابن معتقد شدند و این نسبت با عزیر که تورات متروک شده را جمع کرد و آن را زنده ساخت.

عزیر همان عزرا یا اسدراس است که یهود پایان اسارت را با خود به فلسطین برد. چهار کتاب به عزرا نسبت داده‌اند. لیکن برخی کتاب سوم و چهارم او را ساختگی می‌پندارند و کتاب دوم را نیز به نحمیا نسبت داده‌اند و برخی تواریخ ایام را نیز از عزرا دانسته‌اند. چنانکه از نصوص اسلامی استفاده شده در روزگار بخت النصر تورات از میان رفت و گنجینه‌های تورات به دست بخت النصر کشته شدند و تنها نسخه‌ای از تورات را یهودیان در خاک نهفتند.

عزیر از این کار پریشان شده به معبد رفت و بر تورات اندوه خورد. روزی در بیابانی می‌گذشت زنی را دید که بالای گوری نشسته و بر گم‌شده‌ی خویش زندگی خود می‌گرید و می‌گرید: پس از شوهر اسباب زندگی مرا که فراهم می‌کند؟ عزیر از آن زن پرسید پیش از آنکه با این مرد همسر شوی چه کسی به تو روزی می‌داد؟ زن که در حقیقت فرشته‌ای بود گفت: خدای من روزی می‌داد. عزیر گفت: خدای روزی ده مرده است؟ زن از سخن عزیر پرسید پیش از تورات که مردمان را راهنمایی می‌کرد؟ عزیر گفت: خدای. زن گفت: خدای تنها عزیر را داشت. آنگاه پیری به عزیر پرخاش کرد و حبه‌ی زغال به او داد. عزیر آن حبه زغال را خورد و یکباره تورات در حافظه‌اش پیدا شد.

در کتاب چهارم عزرا نوشته: عزرا جام آب آتشین را نوشید و تورات بر لوح دل وی نقش بست. گفته‌اند: عزرا به هر یک از انگشتان خود قلمی بست و با ده قلم تورات را نوشت. گویا وی تورات را کتباً ملحق به تورات سر پنج خود املاء کرده باشد.

عمران – عمران نام پدر مریم است. زن عمران می‌گفت: هرگاه کودکی را که در
شکم دارم وقف خدای کردم. چون زاییدن را دختر یافت گفت: خدایا این بچه دختر است من
نام او را مریم نهادم. مرد مانند زن نیست او و دودمانش را از نابکاری دیو به تو می‌سپارم.

در قرآن صریح است که مریم دختر عمران است. در انجیل نام پدر مریم مذکور نیست و در تورات عمرام
نام پدر موسی است. برخلاف قرآن هیچ جای از پدر موسی نام برده نشده و لیکن پدری عمران چند
فرزند سپرده. و به نقل تورات موسی خواهری به نام مریم داشت از این روی برخی از مسیحیان گمان
کرده اند که قرآن مریم مادر عیسی را همان خواهر موسی و هارون پنداشته و خطاب یا اخت هارون
در آیه ۲۹ از سوره مریم را مؤید مدعای خود دانسته اند.

ظاهراً عمران معرب عمرام است و حرف میم که در لهجه عبری است در عربی به نون تبدیل شده. عمرام در لغت
عبری به معنی قوم خداست. به موجب انجیل مریم نام پدر مریم یوعاشیم و نام مادر وی حنا است
و چون یوعاشیم روزی گنجشکی را دید که برای جوجه‌های خود لانه می‌سازد. از خدای خواست که او را
نیز مانند آن گنجشک کودکی دهد تا آن را وقف خدمت هیکل کند. برآورده شده چنان کرد.

و اینجا روزی خوردن مریم در هیکل که قرآن نیز بدان اشاره دارد. در انجیل مریم چنین آمده است:
که میوه زمستانی در فصل تابستان و میوه تابستانی در فصل زمستان برای مریم آورده می‌شد.

عیسی – (۱۹۷۰) لفظ عیسی از اصل عبری گرفته شد به معنی نجات دهنده است، و لقبش
مسیح بود لفظ عربیست مشتق از مسح باشد مسح کردن آمده. عیسی بن مریم ناصری: یعنی پیامبری که دین
نصاری به وی منسوبست در فلسطین در روزگار امپراطوری روم بر آن دیار در میان قوم یهود متولد شد.
زادگاه عیسی در بیت لحم در جنوب اورشلیم بود. یوسف نجار و مریم عذرا نامزد وی به آنجا آمده بودند
آنکه در محل ثبت اسامی مردم محل که از طرف حکام رومی مقرر شده بود شرکت جویند

شرح زندگی وی را برخی از شاگردان وی در چهار انجیل رسمی که منبع مسیحیان است یعنی متی و مرقس و لوقا
و یوحنا مفصل نوشته اند. از این چهار تن: متی خود از جمله حواریون بود که آن انجیل را برای یهودیان
نوشت. مرقس دوست و همسفر پولس بود و ظاهراً انجیل خود را از مسموعات خویش از پطرس
حواریون و از اولین رسول انتخاب شده بود. لوقا طبیب یونانی است که انجیل خود را بعد از انها و برای مسیحیان
روم و یونان نوشت و او نیز از همسفران پولس بود. این سه انجیل حدود ۶۰ – ۷۰ م نوشته شده. اما
یوحنا او نیز یکی از حواریون عیسی بود که در شهر افسس اصلاً اصحاب کهف است. کلمه انجیل مشتق از
کلمه اوانجلیوم یونانی است یعنی بشارت.

اعتقاد نامه رسولان که کهن ترین مبادی مسیحیان را در بردارد و مشتمل بر اصل تثلیث کلیسای روم در عصر حواریون
مسیحی بیشتر تعالی عبارت آن وام دارد و تمام تکرار می کنند و آن چنین آغاز می شود: ما ایمان داریم به خدای
واحد پدر قادر خالق همه چیزها و به خدای واحد عیسی مسیح پسر خدا مولود از پدر یگانه مولود که از ذات
پدر است ... الخ.

انجیلهای چهارگانه نوشته اند: مسیح را کاهنان یهود نزد پیلاطوس حاکم فلسطین بردند. وی از صدور دستور قتل
خودداری کرد ولیکن کاهنان یهود در این باب پافشاری کردند. پیلاطوس برائت خود را از خون مسیح اعلام داشت
و او را به دست یهود سپرد. یهودیان تاجی از خار بر سر مسیح گذاشتند و به مسخره او را خطاب کرده گفتند: به حضرت
دانش پادشاه یهود شوی، اینک تاجی از خار بر تو زدی. آنگاه او را میان دو دزد بر دار آویختند. عیسی پس از
سه روز زنده شد و به آسمان صعود کرد.

غزوات — اندکی پس از هجرت چگونگی مجاهده وحی شده و پیامبر مأمور گردید که با کافران به مقابله برخیزد. در خلال مدتی کمتر از ده سال ۲۸ غزوه به وقوع پیوست که رسول اکرم خود در آنها حضور داشت و هفتاد و چند بار اتفاق افتاد که گروهی از لشکریان به فرمان پیامبر مأمور دفع شرک و بت پرستی از دیار عرب شدند.

غزوات رسول اکرم از این قرار است: ۱ غزوه ابواء ۲ غزوه بواط ۳ غزوه ذوالعشیره ۴
غزوه بدر الاولی ۵ غزوه بدر کبری ۶ غزوه بنی قینقاع ۷ غزوه قرقرة الکدر ۸ غزوه سویق
۹ غزوه غطفان ۱۰ غزوه نجران ۱۱ غزوه احد ۱۲ غزوه حمراء الاسد ۱۳ غزوه بنی النضیر ۱۴
غزوه مریسیع یا بنی المصطلق ۱۵ غزوه خندق ۱۶ غزوه بنی قریظه ۱۷ غزوه دومة الجندل ۱۸ غزوه
ذات الرقاع ۱۹ غزوه بنی لحیان ۲۰ غزوه ذی قرد ۲۱ غزوه خیبر ۲۲ غزوه ذات السلاسل ۲۳
فتح مکه ۲۴ غزوه حنین ۲۵ غزوه تبوک

برخوردهای مسلمانان با دشمنان دارای خصوصیاتی است قابل توجه. اکنون به شرح برخی از آنها اشاره می‌شود: عده دشمنان بیش از تعداد یاران پیامبر بود. رسول اکرم تنها به نیروی توکل به حق در مقام جهاد و دفاع برآمده است. هر یک از جنگها به پیروزی مسلمانان پایان یافت و هر چند در برخی از جنگها به حسب ظاهر مسلمانان شکست خورده‌اند لیک فتح معنوی و پیشرفت حق و حقیقت نصیب آنان شده است.

چون غزوات تنها برای شرح حقایق صورت می‌گرفت همین که دشمنان دین حق را می‌پذیرفتند، مشمول عفو و رعایت واقع می‌شدند و هرگز پیامبر اکرم در مقام انتقام و کینه جوئی بر نمی‌آمد. در هیچ یک از جنگهای مسلمانان نیرنگ و حیله‌هائی که مخالف شئون انسانیت باشد مرتکب نشدند. در بسیاری از جنگها پیامبر خود شرکت داشت و مانند روشهای ملل دیگر نبود که خود در کناری نشسته و شعله جنگ را برافروزد و دیگران سینه را سپر بلا کنند و در میدان جنگ به خاک و خون بغلتند. رسول در جنگ احد مورد اصابت شده و دندانش شکست و در غزوه خیبر او را مسموم ساختند.

فرعون – (حدود ۱۹۹۱ ق.م) علم جنسی و یا نام فرمانروایان قدیم مصر است. ۲۶ سلسله بر مصر فرمانروایی کردند که هر یک از افراد آن سلسله‌ها را فرعون و مجموع را فراعنه نامیده اند.

برخی نوشته‌اند: فرعون مرکب از دو کلمه است یکی «فاه» که نام حرف تعریف است و دیگر «رآ» که به معنی خورشید باشد. بنابراین تعریف فرعون اول نام خورشید بوده که بزرگترین معبود مصری‌ها محسوب بود بعداً فرمانروایان که خود را مظهر آن گمان می‌کردند این نام را بر خود نهادند.

برخی دیگر گفته‌اند: فرعون از لفظ «ادده» که در لغت قبطی به معنی پادشاه است ریشه گرفته لیک این نظریه را موافق اشتقاق دور دانسته‌اند.

بعضی فرعون را مرکب از دو کلمه دانسته‌اند که: «فارا» به معنی شیر و «آده» به معنی عالیست و شیرهای پادوپاها را به علامت جلال و جمال به فرمانروایان رها کرده اند و با ترکیب به صورت فرعون در آمده.

در زبان اردو نیز به صورت «فارا اوه» تلفظ شده.

گروهی گفته‌اند: فرعون مرکب از دو لفظ است «فارع دادن» لفظ اول به معنی حاکم یا کاهن است چنانکه پدر زن یوسف که کاهن اون بود «فوطی فارع» نام داشت. لفظ دوم «اون» نام شهری از شهرهای مصر بود. اهل این نظریه گفته‌اند: کاهن یا حاکم شهر اون هنگامی که بر همه مصر فرمانروایی یافت به آن مناسبت او و فرزندانش را فرعون نامیده‌اند و به عنوان فرعون بر همه فرمانروایان قدیم رها شده.

سه تن از فراعنه مشهور اند: یکم – فرعون دوره‌ی یوسف که در تواریخ اسلامی به نام «ریان بن ولید» است. شاید وی همان «آپوفیس یا یوفیس» که یکی از فراعنه سلسله پانزدهم از خاندان هیکسوس‌ها بود

دوم – فرعونی که در زمان موسی بر مصر فرمانروا بود، نامش را قابوس بن مصعب و عبرانیان او را منفتاح فرعون تسخیر گفته‌اند. سوم از سلسله ۱۹ فراعنه مصر بود نامش: ولید بن مصعب است.

قارون — لفظ قارون در تورات نیست لیکن سه تن به نام قورح در آن شناخته شده‌اند و قورح در لغت عبرانی به معنی کچل است. و دیگری در سفر خروج نام او مذکور است. قورح پسر یصهار است. وی از خانوادهٔ لاویان بود که با هارون مخالفت داشت. چون هارون به مقام کهانت منصوب شد قورح بر او رشک برد و بر ضد هارون شورید و در بنی اسرائیل تفرقه افکند. به نفرین موسی زمین او را و اموال بسیاری که داشت همه را فرو برد.

در تورات گفته: آتشی از آسمان آمد و همراهان قورح را بسوخت. برخی از مورخان یهود قورح از وزراء و مشاورین فرعون دانسته‌اند. در تلمود از خزانه‌های گران قورح سخن به میان آمده و در این کتاب نوشته که کلید خزینه‌های قورح بار سیصد اشتر بود. در جنوب مصر نزدیک به قاهره برکه‌ای است به نام برکهٔ قارون که راجع به آن داستانهای مشهور است و آن برکه را مقبرهٔ جاویدان او (?) شناسانیده لیکن برخی احتمال داده‌اند که: قارونی که نام خود را بدین برکه نهاده قارون در تورات و قرآن نباشد بلکه این قارون معروف شارون (?) است که در نزدیکی تانیا (?) در مصر بر آن مالک دوزخ (?) و خدای ارواح بوده که بر مردگان فرمانروایی داشت و فرزند تب و هاست.

شاید قارون معرب قورح باشد و داستانهای وی در تورات و تلمود و کتب دیگر یهود به قسمی که در قرآن آمده با تفصیلات بیشتر بازگو شده. داستان سرایان گفته‌اند: قارون را همسری بود که بر زنان موسی غرزلت (?) می‌کرد و قارون موسی را به مواده (?) با یکی از زنان بدنام کرد لیکن آن زن به پاکی و درستی موسی اقرار کرد و نوشته‌اند: موسی به واسطهٔ همین بدنامی قارون را نفرین کرد. در تلمود گفته: زن (?) قورح گفت: موسی را ببین که شاه شده و برادر خود را که هارون باشد کاهن ساخته است.

قبائل عرب – قبائل عرب در جاهلیت و اسلام بسیار بوده‌اند و هستند لیک از همه مشهورتر که بود
در زمان رسول اکرم بوده‌اند عبارت بودند از: قبائل اوس و خزرج، این دو شاخه‌هایی از قبیلهٔ
بزرگ ازد بودند، از نژاد قحطانی – مردم جنوب عربستان که پس از ویرانی سد مأرب به سبب
سیل عرم، در اوائل سدهٔ چهارم میلادی به شهر یثرب (مدینه) کوچ کردند. در آن زمان شهر
یثرب جایگاه یهودیان عربستان بوده، که از زمانهای دور به آنجا آمده بودند و بر مردم
آن فرمان‌روایی داشتند.

اوس و خزرج چون در یثرب، زیر فشار یهودیان زندگی می‌کردند، سرانجام آنان به تنگ آمدند
و از دولت غسانی و به گفتهٔ برخی دیگر از فرمان‌روایان حیره یاری خواستند و به یاری ایشان قبائل
پیرامون یثرب بر یهود چیره شدند و رئیس قبائل اوس و خزرج در این هنگام مالک بن عجلان
بود، که یهود را مغلوب کرد و دو قبیلهٔ اوس و خزرج را با هم متحد ساخت.

خزرج در جنوب و مغرب مدینه ساکن بودند، طائفهٔ بنی الحارث که مهم‌ترین طوائف خزرج بود
در مرکز شهر بودند و ریاست خزرج را داشتند. طوائف اوس نیز در جنوب و مشرق شهر
جای داشتند. در آغاز اوس و خزرج با هم متفق بودند لیک دیرتر با هم ضدیت کردند تا زمان
مسلمان شدن ایشان جنگ و جدال بود. یهود مدینه نیز دو دسته شدند غالباً یهود بنی قریظه و بنی
نضیر هوادار اوس و یهود بنی قینقاع هوادار خزرج بودند.

مهم‌ترین نبردهای اوس و خزرج نبرد سمیر بود. این سمیر مردی بود از قبیلهٔ اوس که سبب وقوع
اولین نبرد آنان شد. دیگر جنگ کعب بن عمرو مازنی است که میان طائفهٔ بنی جحجبا از اوس و بنی
مازن بن نجار از خزرج پیش آمد کرد و دیگر نبرد بیت میان بنی عمرو بن عوف از اوس و بنی حارث از
خزرج واقع شد. هنگامی که این جنگ چنان سخت بود که در آن خونهای بسیار ریخته شد سرانجام
خزرج غالب شد و از اوس خواست گرفت تا به صلح گرایید. پس از آن نبرد دیگری میان اوس و خزرج اتفاق

قرآن - نام کتاب دینی اسلام است، چون آیات قرآنی به یکدیگر منضم می‌گردید از این رو بنام
قرآن نامیده شد. در فارسی قرآن را نبی یا نوری می‌گفتند. قرآن نامهای دیگری نیز دارد مانند: فرقان
تنزیل، ذکر، حکمت، کتاب. برخی فرقان را هم با فی الاصل پنداشته‌اند به معنی تشخیص میان حق
و باطل به کار رفته.

قرآن شامل صد و چهارده سوره و شش هزار و دویست و سی و شش آیه و هفتاد و شش هزار
و چهار صد و چهل و دو کلمه و سیصد و بیست و شش هزار و ششصد و هفتاد و یک حرف می‌باشد
البته در کم و بیش شمار آیات و کلمات و حروف اختلافاتی هست و کسی که نخستین بار به
مؤلف معجم القرآن عبدالرؤوف مصری بود.

لفظ آیه گویا اصلاً عربیت واصل عبری آن آته به معنی نشان تشخیص و به معنی معجزه داشت و در
قرآن نیز آیه در این دو معنی به کار رفته و هم برمجموعه کلمات میان دو فاصله روا شده.

پیشینیان فواتح سور را از جمله آیات متشابهه دانسته‌اند و تأویل آن را مختص به خداوند و راسخین
در علم پنداشته‌اند. معانی فواتح سور در روزگار پیامبر قابل فهم بوده و دگرگونه بوده و اعراب نیز شد
بنابر قول برخی از مفسرین، برخی از این حروف در زبان عبری دارای معنی بوده چنانکه گفته‌اند:
طه به معنی ای مرد و لیس به معنی ای انسان ضبط شده. برخی نیز گفته‌اند که نامگذاری به حروف
در زبانهای سامی رسم بوده چنانکه نقد داغ و ماهی را ن و کوه را ق می‌نامیده‌اند.

در برخی از نسخ زبور، حروف مقطعه دیده شده و سرودهایی از زبور به نام حروف مقطعه
موسوم بوده و هم اکنون برخی کلمات مانند: سلاه و هللویاه در زبور هست که لفظهایی بی
معنی می‌نماید. گلدزیهر با حساب تعداد حروف عبری در فصلهایی مشتمل بر ۲۲ آیه می‌باشد و هر آیه
با یکی از حروف هجاء عبری آغاز شده. پیروان فیثاغورث بحساب جمل آشنایی داشتند و این خود دلیل
لزوم به حروف مقطعه است. بنابراین فواتح سور در آن روزگار امر عجیبی نبود.

قریش — نام یکی از قبیله‌های عرب است که به واسطهٔ کردن گردنی صاحب نفوذ در حجاز از عهد قدیم شده حضرت رسول اکرم از این قبیله است. پرده‌داری کعبه با فرزندان اسماعیل بود و کلید کعبه را نیاکان داشتند. پس از چندی بنی جرهم صاحب نام پرده را از نابت که از نوادگان اسماعیل بود گرفتند. از این جهت بنی جرهم نیرومند شدند پس چندی قبیلهٔ خزاعه جای ایشان چیره شدند و آنان را از میان بردند. پس از مدتی قصی جد پنجم رسول اکرم بر خزاعه چیره شد و پرده‌داری و کلید کعبه به وی داده شد.

قصی قبیلهٔ قریش را که در حدود حجاز پراکنده بودند جمع کرد و از این تاریخ قریش صاحب نفوذ خصوصی قریش شد. کعبه زیارتگاه همهٔ اقوام عرب بود و هر سال در دو ماه جهانی عرب از نقاط دور بدین مکان می‌آمدند همهٔ فعالیتهای اقتصادی در مکه فراهم می‌شد و مقامات و مناصب خصوصی که آن بود که به جهت خانهٔ کعبه بستگی داشته باشند و مناصب عمده عبارت بود از پرده‌داری و رفادت و سقایت و قیادت.

پرده‌داری خانهٔ کعبه و رفادت وظیفهٔ خوان گستری. سقایت فراهم آب گوارا برای حجاج است و قیادت ترتیب لشکر و افزایش لواء است. قصی خانه‌ای در مکه ساخت تا سران قریش روز هنگام فراهم می‌شدند و در کارهای مهم با هم مشورت می‌کردند و آن خانه را دار الندوه یا دار المشوری نامیده ریاست این انجمن نیز از مناصب بزرگ بود.

قبیلهٔ قریش شامل ده تیره بودند از این قرار: ۱ هاشم ۲ امیه ۳ عبدالدار ۴ اسد ۵ مخزوم ۶ تیم ۷ نوفل ۸ عدی ۹ جمح ۱۰ سهم. پس از قصی فرزندش عبدمناف رئیس شد. فرزندان عبدالدار بر قصی مناصب حجابت و رفادت و سقایت و لواء را به بنی عبدالدار داد. پس از مرگ قصی میان فرزندان عبدمناف و فرزندان عبدالدار بر سر این مناصب جنگ بود سرانجام لواء و دار الندوه در گروه بنی عبدالدار ماند و رفادت و سقایت به فرزندان عبدمناف رسید.

کعبه — کعبه در قرآن به نام بیت الحرام و بیت العتیق نامیده شده. آنرا ابراهیم و پسرش اسماعیل ساخته اند برای عبادت خدای. کعبه از ستایشگاه قبائل مختلف عرب بود و حتی نیز آنرا یکی از بیوت مجوسیان پنداشته اند و آنرا بیت زحل گفته اند. شاید زمانی عبادتگاه عرب و مجوس هم بوده. کعبه قبله نماز مسلمانان است یعنی هر مسلمان هنگام نماز باید متوجه به نقطهٔ کعبه باشد.

بنای فعلی کعبه تقریباً در میانهٔ مسجد الحرام واقع و در حدود ۱۵ متر از زمین ارتفاع دارد. ساختمانش به شکل چهار گوشی است که هر زاویهٔ آن به جهتی از جهات چهارگانه متوجه است تا بنا در مقابل فشار باد و جریان هوا مقاومت کند و این طرح در ساختمانهای اهرام مصر نیز رعایت شده.

طول دیوارهای شمالی و جنوبی، شرقی و غربی به ترتیب ۹/۸۰ و ۱۰/۲۵ و ۱۱/۸۸ و ۱۲/۲۵ متر می باشد و ارتفاع کعبه فعلاً ۱۵ متر است لیکن پیش از حجاج ارتفاع کعبه ۱۷ ذرع بود.

حجاج دیوار شمالی را به اندازهٔ ۶ ذراع و یک وجب پس برد و به واسطهٔ این تغییر ساختمانی، حجر الاسود بیرون کعبه در شمال شرقی قرار گرفته. حجر الاسود سنگ سیاهی است. شاید از سنگهای آسمانی باشد که از ستارهها گاهی جدا شده به زمین می افتد. چون این سنگ بر اثر اشتعال هایی که به وسیلهٔ قرمطیان پیش آمد شکافهایی برداشته، آنرا با پوششی از نقره پوشانیده اند.

در کعبه در شرق واقع است، با صفحاتی از نقرهٔ مذهب پوشانده شده، و ناودان کعبه نیز از نقره می باشد و پایهٔ دیوارهای کعبه به وسیلهٔ دیوارهٔ دیگری از سنگ مرمر استحکام پذیرفته و این دیواره را شاذروان می نامند.

همهٔ دیوارهای کعبه از خارج با پارچهٔ مخصوصی به وسیلهٔ مصریان پوشانده می شود و این پیراهن هر سال تجدید می شود و بر در کعبه پردهٔ زربفتی آویخته است.

لات — نام بت ثقیف است که در طائف بود و قریش و قبائل دیگر عرب آن را می پرستیدند. لات از خدایان مؤنث بابل است. او دختر بعل و خواهر منات دانسته بود و عبادت آن نخست از سوریه سرایت کرد و آن را در سوریه با برجیس ناهید بود و همسر حداد خدای باران پنداشتند. آنگاه پرستش این بت میان نبطیان به نام لات معمول شد. ابوسفیان لات را با خود در جنگ احد همراه آورده بود.

پیامبر پس از فتح مکه مغیرة بن شعبه را که با سوگلی لات عتاب بن مالک خویشی داشت مأمور ویران کردن خانه لات شد و آن خانه بدست او ویران شد. زنان ثقیف بر لات گریستند و شداد بن عارض آنان را از این کار باز داشت و به وسیله شعری ایشان را به ترک لات و پرستش خدای یگانه خواند. چندی بعد در محل معبد لات مسجد طائف برپای گشت. در محل سنگ مربعی که وثنی به نام لات مورد پرستش قبائل عرب بود مناره ای ساخته شد که مؤذن هر روز از فراز آن مردم را به یگانگی خدای خواند.

برخی گمان کرده بودند پیامبر از لات و عزی و منات احترام گذارده. این خبر دروغ است لیک برخی از خاورشناسان این خبر ساختگی را پایه تبلیغات سوء قرار داده و گفته اند: که پیامبر نخست با قریش سازش کرد و چون اسلام پیروزی یافت با آنان از در مخالفت در آمده است خبر مذکور به کلی مجعول است و پیامبر اکرم هرگز از آیین توحید منحرف نشده چه اگر انحرافی حاصل شده بود.

مورد اعتراض واقع می شد و اعتراض مشرکان در این باب مانند اعتراضات دیگر در قرآن یادآور جواب گفته می شد.

لقمان - ( ) اهل تفسیر گفته اند: دو لقمان بوده یکی لقمان بن عاد که از معمرین عرب بوده و دیگری لقمان حکیم مقصود قرآن از لقمان ظاهراً لقمان حکیم است. داستان سرایان لقمان حکیم را مردی از نژاد سیاه گفته اند که از مردم سودان مصر بوده و به بردگی روزگاری گذرانیده خواجه اش بسیار بسخنهای پندآموز او علاقه داشت.

نوشته اند: خواجه روزی به او گفت: از ناپاکترین اعضای گوسفند برایش خوراکی بسازد. لقمان خورشی از دل و زبان گوسفند ساخت. روز دیگر گفت: لطیفترین خوراک برای او بسازد. لقمان باز دل و زبان گوسفند را ساخته پیش آورد. و به خواجه گفت: هیچ چیز ناپاکتر از دل و زبان ناپاک نیست و هیچ چیز بهتر از دل و زبان پاک نیست.

روزی خواجه اش در حال مستی با گروهی شرط بسته بود که همه آب دریا را بنوشد. چون به هوش آمد از عهده شرط بیچاره شد، از لقمان راه حل خواست. لقمان به آن گروه گفت: خواجه من متعهد می‌تواند آب دریا را بیاشامد به شرط آنکه شما رودهایی را که به دریا می پیوندد بند بیاورید تا او به شرط خود وفا کند.

روزی لقمان با غلامان دیگر به باغ رفته بودند تا انجیر بیاورند. آنان انجیرها را خوردند، آنگاه نزد خواجه خود لقمان را متهم کردند که انجیرها را خورده. لقمان به خواجه گفته بود: بفرمایید تا آب گرم دهند آنگاه آنان را بدواند. پس از دویدن از دهان ایشان خورده ها دفع شد.

داستانهایی بنام داستانهای لقمان در ۱۲۹۹ میلادی بوسیله دوزف نامی ببورك منتشر شد.

برخی لقمان را با بلعام یکی گمان کرده اند علت آن است که در سلسله نسب هر دو نام پدر ایشان باعور ضبط شده.

بلعام بگفته تورات ملعون است و قرآن نیز به نقل اهل تفسیر بملعون بودن او در سوره نحل اشاره ای داده: فمثله کمثل الکلب اه.

لوط – ( ) در لغت عبرانی به معنی پوشش است و لوت با تاء قرشت در فارسی یعنی برهنه آمده و به معنی امرد نیز هست. گویی کرمان را نیز به سبب تهی بودن از گیاه دشت لوت گفته‌اند.

بگفته تورات: لوط پسر هاران و برادرزادهٔ ابراهیم خلیل بود با ابراهیم از اور کلده بیرون آمد و با وی به کنعان و مصر سفر کرد. پس از بازگشت از مصر چون میان شبانان وی و شبانان ابراهیم جنگ واقع شد، لوط از ابراهیم جدا شد پس از اندکی به دست مهاجمین گرفتار شد لیکن ابراهیم او را از اسیری رهایی داد.

مردم شهر سدوم و چند روستای دیگر به گناهای آلوده شده بودند هر چند لوط ایشان را پند داد سود نکرد. زن لوط نابکاران را از آمدن مهمانان برای لوط آگاه ساخت. ایشان نزد لوط آمدند و از او خواستند تا دو فرشته‌ای که به عنوان مهمان بر لوط فرود آمده بودند به آنان تسلیم کند تا آنان را [illegible] لیکن عذاب خدا بر ایشان فرود آمد، خاندان لوط از شهر بیرون رفتند فقط زن لوط به پشت سر نگریست و به ستونی از نمک مبدل شد. لوط با دختران خود به کوه موآب پناهنده گردید. تورات راجع به آمیزش لوط با دختران خود داستانی دارد اما در تورات، لوط سمت پیامبری ندارد لیکن قرآن وی را در شمار پیامبران گفته.

طبری زشتکاری‌های قوم لوط را شاده کرده و گفته: علت اینکه زن لوط به ستون نمک مبدل شد آن بود که وی به عنوان گرفتن نمک به سراهای نابکاران می‌رفت و آنان را از مهمان داری لوط آگاه می‌کرد. بعضی نیز نوشته‌اند که زن لوط با افروختن چراغهای متعدد نابکاران را با خبر می‌ساخت.

ویرانی شهر لوط و چند آبادی از بلاد دیگر که ناگهان اتفاق افتاده و از این نوع ویرانی در قرآن زیر عنوان صیحه و صاعقه و غیره یاد شده نتیجهٔ اشتعال گازهای نفتی بود که در این سرزمین وجود داشت.

مدین — شهر شعیب یا مدین در شرق خلیج عقبه قرار داشته است. و مردم آن از دودمان اسماعیل بودند و با مصر و لبنان و فلسطین سوداگری داشتند. امروزه شهر مدین به نام معان نامیده شده. برخی مدین را بر مردمی که میان خلیج عقبه تا کوه سینا می‌زیستند رها کرده‌اند و برخی مسکن آنان را از خلیج عقبه تا کنار فرات راه یافته.

در تورات، مدیان به عنوان نام قبائل مذکور است و در زبان عبری این کلمه به معنی دشمن آمده. مفسرین مدیان را فرزند ابراهیم خلیل شمرده و مادرش را قطوراه شناسانیده. بگفته تورات: مدیان در برابر عوض بر شتر تجارت کردند و در فروش یوسف با اسماعیلیان دست داشتند.

در سوره شعراء و سوره حجر و ص قوم شعیب به نام اصحاب ایکه نامیده شده‌اند. و ممکن است مراد از ایکه ایله باشد که نزدیک مدین واقع است. و بنا بر قول مسعودی قوم شعیب پس از رهائی از مدین به ایله رفتند. ایکه به معنی درخت است و سرزمین مدین برای تربیت درخت آمادگی داشت و اکنون نیز چنانست و به همین جهت بر آن زمین ایکه گفتن درست است.

مفسرین نوشته‌اند: که در سال هفتصد و شصت و اندی پیش از هجرت در شهر اهیج که یکی از شهرهای مدین بود کتابی به دست آمد و در آن کتاب، شرح آمدن موسی به مدین و قصه پادشاهانی که بر مدین پس از شعیب فرمانروائی کرده‌اند آمده.

در روایت است که چون نمایندگان جذام به نزد رسول اکرم رسیدند، پیامبر به ایشان گفت: آفرین بر قوم جذام که پدر زن موسی کلیم الله و هم قوم خود را از میان آنان برخواهد گزید. بنا بر این روایت باید مردم مدین از دودمان جذام و از خاندان لخم باشند.

مدینه — نام اصلی آن یثرب است و بنای آن را به یثرب بن مهلائیل که از عمالقه بود نسبت
داده اند. پس از هجرت رسول اکرم آن را مدینة الرسول گفتند. نوشته اند: کلمه مدینه آرامی است
و اصل آن مدینتا می باشد.

مدینه در فلاتی در جلگه‌ای که به سوی شمال سرازیر می‌شود واقع است. جنوب و شمال آن را رشته‌های
کوه احد و کوه سجر به فاصله ۹ کیلومتری از شهر فراگرفته و آن را از فلات مرتفع عربستان جدا
کرده. در سوی شرقی و جنوب غربی سرزمین زمینهای پوشیده از سنگهای سیاه وجود دارد
که حره نامیده می‌شد.

زمین های حره بارآور است لیکن در شرق، میان مدینه و حره زمینهای حاصلخیز است که بر-
تپه های سیاه سیری می‌شود و در سوی جنوب، جلگه فراخی است که آب آن بر خلاف نقاط
دیگر عربستان فراوان است. آب این ناحیه به دنبال بارانهای سخت فراوان می‌شود و در طبقات
زیر زمین آن همیشه آب فراوان هست که به صورت چشمه و قنات از زمین بیرون می‌آید.

پس از بارانهای سخت در المناخه آب جمع می‌شود و تشکیل دریاچه‌ای می‌دهد. گاه ممکن است -
طغیان های شدید و سیلاب های سخت ایجاد کند و به ابنیه جنوبی شهر لطمه وارد آورد. چنانکه
در زمان خلیفه عثمان بن عفان سیلاب شدیدی برخاست او برای پیشگیری سیل سدی بست
و در ۶۶۰ و ۷۳۴ میلادی نیز شهر دچار سیل زدگی سخت شد.

بنا بر نقل بلاذری در یکی از سیل زدگیها تپه هایی که در نتیجه آتشفشان گرد شهر به وجود
آمده بود از میان رفت.

مریم – (   ) مادر عیسی مسیح است و نامش مکرر در قرآن آمده. در اخبار اسلامی نوشته‌اند: مریم یکی از چهار زن مقدس به شمار می‌رود و به موجب حدیث دیگری مریم اول زنی است که وارد بهشت می‌شود. داستان تولد عیسی را چنین نگاشته‌اند:

فرخ سروش در صورت جوانی با موی مجعد و چهره‌ای درخشان بر مریم آشکار شد و او را به تولد پسری نوید داد. مریم از این سخن در حیرت بود لیکن جوابه فرشته او را آرامش داد، آنگاه فرخ در آستین مریم دمید و مریم آبستن شد.

این پیش آمد برای مریم در چندمین روزهای سال پیش آمد و در زمانی که حسب المعمول برای پر کردن دلو خود به چاه سیلوان رفته بود و در آن هنگام ده یا سیزده سال داشت. بنابر روایتی مریم سرگرم آب‌تنی بود در آن زمان فرخ سروش را دید.

مسیحیان نیز بنا به روایاتی دمیدن روح را هنگامی می‌دانند که مریم برای آوردن آب بیرون رفته بود. در تفسیر طبری حدیث دیگری هست که به موجب آن روح عیسی در دهان مریم حلول کرد. مریم به موجب قرآن نزد مسیحیان یکی از اقانیم سه‌گانه است و این موضوع در سوره مائده آیه ۷۷: لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة. و به طور روشن‌تر در سوره مائده آیه ۱۱۰: و اذ قال الله یا عیسی بن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله. بیان شده است و در آیه ۷۹ از سوره مائده: ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة. به رد معتقدات مسیحیان تصریح شده.

مفسرین گفته‌اند: تثلیث، عقیده به خدایی عیسی و مریم است. بیضاوی معتقد است که آیه ۱۰۹ از سوره نساء اشاره به عقیده مسیحیان دارد که آنان خدای واحد را دارای سه مظهر دانسته‌اند و پدر و پسر و روح القدس را مظاهر خدای یگانه می‌شناسند. مسیحیان گفته‌اند: که اعتقاد به الوهیت مریم از جمله معتقدات مسیحیان نیست.

مسجد اقصی — مقصود از آن بیت المقدس است که به اعتبار دوری آن از مکه اقصی خوانده شده و به اعتبار آنکه بعداً از مساجد بزرگ مسلمانان خواهد بود به عنوان مسجد موصوف گردیده و این خود از معجزات و اخبار غیبیهٔ قرآن بود.

برخی پنداشته‌اند که آیهٔ اسراء اشاره به هجرت پیامبر از مکه به مدینه باشد و بنابر این تعبیر، مراد از مسجد اقصی شهر یثرب می‌باشد که محل اقامهٔ نوافل و سنن اسلامی شد. ایشان گفته‌اند: چون در آیهٔ دوم این سوره قصهٔ ورود موسی به بیت المقدس مطرح است مفسرین به خوبی آن مسجد اقصی را بر بیت المقدس منطبق پنداشته‌اند

محل کنونی مسجد اقصی بنا بگفتهٔ ابن خلدون مدتها پیش از سلیمان، صابئه تمثال زهره را در جای مسجد اقصی نصب کرده بودند. برگرد آن داود یا سلیمان هیکلی ساخت که هم معابدی در دشت‌های صنعتی دو زمان در ساختمان آن بکار رفته.

در سال ۱۷ هجری چون مسلمانان بیت المقدس را فتح کردند عمر بن الخطاب از بطریق کاهن ایلیا خواست که محل ساختمان مسجد را تعیین کند. او محل هیکل سلیمان را برای ساختمان مسجد مناسب یافت عمر مسجد را در همان جای ساخت. عبدالملک مروان سپس مأمون عباسی به آذین و تعمیر آن پرداختند در سال ۱۰۹۹ میلادی صلیبیون شهر بیت المقدس را ویران کردند و هفتاد هزار مسلمان را که به مسجد پناه برده بودند همه را کشتند و به اندازه‌ای آنجا خون ریختند که اسبها در خون شنا می‌کردند. در نتیجه مسجد بکلی ویران شد. در سال ۱۱۸۷ سلطان صلاح الدین ایوبی مسجد را از نو بنا کرد. محمد قلاوون و سلطان سلیم عثمانی و نیز سلطان سلیمان و عبدالعزیز و عبدالحمید نیز به تعمیر و آرایش این مسجد پرداختند. بعد از جنگ بین الملل در سال ۱۳۴۶ هجری حبیب بن علی ترتیب که ... و لیرهٔ عثمانی به تعمیرات این مسجد اختصاص داد و این مبلغ باز غیر از نذورات ... های بیش از سلطی بود که مأمون در این راه صرف کرده بود.

مسجد الحرام – چهل سال کهن‌تر از مسجد اورشلیم می‌باشد. کعبه و زمزم و مقام ابراهیم جزئی از این مسجد هستند. در سال هشتم هجرت پیامبر اکرم در مکه مکانی ساخت که در دوره آن محل برای اجتماع مسلمانان کوچک شد و در زمان عمر و عثمان سراهای پیرامون مسجد را جزو مسجد کردند و دور آن را حصار کشیدند. در زمان عبدالله زبیر و خلفای اموی و عباسی توسعه و تزیین مسجد ادامه یافت.

ابن زبیر برای مسجد سقف ساخت. مهدی خلیفه عباسی دور مسجد ایوانهایی با سقف با ستونهای چوبی بنا کرد و عده مناره‌ها را به هفت رسانید و در کعبه چراغدانهایی ساخته شد. سپس برای هر یک از ائمه مذاهب، بنای جداگانه‌ای با سقف‌های چوبی بنا کردند که هر یک از ائمه مذاهب در ساختمان مخصوص نماز بگزارد و به این ترتیب از منازعات حنفی و شافعی پیشگیری شد.

کف حیاط با سنگ در راه و دور به مطاف با سنگ مرمر مفروش گردید. مسجد شکل فعلی خود را در زمان سلطان سلیم دوم از سال ۱۵۷۲ تا ۱۵۷۷ به دست آورده است. معماران تغییراتی ساختمانی داد، بام چوبی را برداشت و به جای آن چند گنبد کوچک مخروطی شکل ساخت و گنبدها را سفید کرد.

هنگام ورود به مسجد جدید باید پایین رفت زیرا مسجد را ابتدا آن قدر که ممکن بود گود ساخته‌اند اکنون پیرامون مسجد بر اثر رسوب مواد کمی بالا آمده است. اندازه و طول عرض داخلی حرم به موجب رحله ابن بطوطه از این قرار بوده است: ضلع شمال غربی ۱۶۴ ذراع و ضلع جنوب شرقی ۱۶۶ ذراع و ضلع شمال شرقی ۱۰۸ ذراع و ضلع جنوب غربی ۱۰۹ ذراع.

چاه زمزم در میان ساختمان‌ها، اندکی مایل به دیوار شمالی کعبه کنده شده و محیط آن ۲۴ وجب و عمق آن یازده قامت است و چهار وجب دهنه دور آن را از کف حرم بالا آورده‌اند.

مجوس – در قرآن کلمهٔ مجوس آمده است (۲۲/۱۷) علمای مجوس را در عوض یهود و نصاری
آورده، و از صنف مشرکین بیرون کرده. هرچند بیشتر مفسرین کلمهٔ مجوس را به معنی زردشتی و گبر
تفسیر کرده اند لیکن آن کلمهٔ معرب مگوش فارسی کهن و مگاو اوستایی، و مگوسیا پهلوی است که
در فارسی امروزه به صورت مغ درآمده. در اشعار عرب جاهلی نیز کلمهٔ مجوس دیده شده.
در آثار شرقی آگاهی درستی از این فرقه و رسوم و آداب دینی و معتقدات آنان به دست نمی آید
ناگزیر باید دید یونانیان در این باب چه گفته اند:

هرودوت یونانی در فصل اول ۱۰۱ از نوشته های خود گفته: قوم مگوش یا مغان یکی از اقوام ماد بودند
و ریاست مذهبی پیروان کیش بومی قدیم ایران داشتند. چون نوبت پادشاهی به پارس رسید از اقتدار
ایشان کاست. لیکن پس از پیدایش زردشت و گسترده شدن کیش نو دینی به پاره ای از اصول عقاید
آنان با معتقدات آریانیان آمیخته شد از آن جمله گرامی داشتن آتش. و با احکام آن گروه ساخته و به کیش نو
پرداختند.

- اعتقادات گروهی از زردشتیان: اهورامزدا که فاعل خیر است و اهریمن که خبیث باشد فاعل شر و هر
دو آفریدهٔ خدایی هستند به نام زروان. زردشت نمازهای پنجگانه و دعاهای دو زانو برای استغفار
آورد. کتاب زردشت اوستا نام دارد و لفظ اوستا به معنی محکم است. این کتاب ۲۱ نسک است.
گاتها و وندیداد و ویسپرد و یسنا و خرده اوستا قسمتهای اوستاست. گفته اند: بیشتر اوستا
در زمان اسکندر در آتش سوزی از میان رفته. قسمتهایی که فعلا از آن در دست است محفوظات آذرباد
مهراسپند است و مربوط به زمان ساسانیان می باشد. زند تفسیر اوستاست که در زمان بلاش اول اشکانی
نوشته شده و پازند تفسیر دیگر اوستاست که به خط پهلوی به پارسی دری ترجمه شده و از هزوارش تهی
است. شاید بعد از اسلام پرداخته باشد.

فرشتگان زردشتیان مرکب اند از گروهی پیغمبران به معنی جاودان های مقدس که شمارهٔ آنان شش است به نام

بهمن، اردی بهشت، شهریور، سپندارمد، خرداد، امرداد، و فوق آنان اهورامزداست. دوم–
ایزدان هستند که در زیر دست امشاسپندان به تنظیم کارهای این جهان سرگرم اند و در زمره دستیاران
سروشان و خرو هوران اند. سوم– روزهای مقدس. روز جشنهایی برای هر روز از روزهای ماه
نامی داده شده و روزی که هم نام ماه باشد در نظر آنان مقدس است و برای پنج روز آخر سال اندرگاه
می نامند قطعه بی گزیده و برای هر کدام نامی نهاده اند و شش روز در سال بنام گهنبار یا گاهنبار که هنگام برپای
آن دارای تشریفات خاصی دارد.

۱ هرمزد ۲ بهمن ۳ اردی بهشت ۴ شهریور ۵ اسفندارمذ ۶ خرداد ۷ مرداد ۸ دی به آذر ۹
آذر ۱۰ آبان ۱۱ خور ۱۲ ماه ۱۳ تیر ۱۴ جوش ۱۵ دی بمهر ۱۶ مهر ۱۷ سروش ۱۸ رشن ۱۹ فروردین
۲۰ بهرام ۲۱ رام ۲۲ باد ۲۳ دی بدین ۲۴ دین ۲۵ ارد ۲۶ اشتاد ۲۷ آسمان ۲۸ زامیاد ۲۹ مارا سفند
۳۰ انیران.

نامهای ۵ روز اندرگاه– روز اول هر سنه: ۱ اهنود ۲ اشتود ۳ اسفندارمد ۴ وخشتر
۵ وهشتوشت

نام های گهنبارهای ششگانه: ۱ میدیوزرم ۲ میدیوشم ۳ پتیه شهیم ۴ ایاسرم ۵
میدیارم   یازدهم تا پانزدهم اردی بهشت   میان بهار   یازدهم تا پانزدهم تیر   میان تابستان
بیست و ششم تا سی ام شهریور   پایان تابستان درو و چیدن دانه   بیست و ششم تا سی ام مهر
بازگشت گوسفندان   شانزدهم تا بیستم دی   میان سال   ده روزه اندرگاه کنونی نوروز همراه
معنی آن معلوم نیست.

محمد – (۵۷۰–۶۳۲ م) ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی از قبیلهٔ قریش و از دودمان اسماعیل بن ابراهیم است. در زمان تولد وی هشتم یا ۱۲ یا ۱۷ یا بنابر تحقیقات نادری محمود پاشا مصری پنجم ربیع الاول مطابق با ۲۰ آوریل ۵۷۱ میلادی بود. او خاتم پیامبران بود.

سال ولادت او را بیشتر مورخان عام الفیل دانسته‌اند لیکن به موجب برخی از روایات چهل سال یا ۲۳ سال بعد از عام الفیل بود. پدرش پیش از تولد یا اندکی پس از تولد او درگذشت. پیامبر اکرم به سرپرستی نیای خود عبدالمطلب به حلیمه سپرده شد. پس از چهار سال که در قبیلهٔ بکر بن سعد پرورش یافت وی را حلیمه به مکه آورده و به مادرش آمنه بنت وهب سپرد و آمنه او را به مدینه برد. پس از مدتی مادر و جدش هر دو درگذشتند. پیامبر به سرپرستی عموی خود عبد مناف مکنی به ابوطالب قرار گرفت و در سن سیزده سالگی با وی برای تجارت به شام رفت.

پیامبر قسمتی از سال را در کوه حرا به اعتکاف و عبادت می‌پرداخت. در چهلمین سال به پیامبری از سوی خدای مبعوث شد. پیامبر ده سال در مدینه به نشر احکام که به تدریج بر او وحی می‌شد سرگرم بود و از سوی دیگر به وسیلهٔ غزوات و سرایا دعوت اسلام را به اطراف منتشر ساخت. در سال هفتم قلاع خیبر یهودیان معاند تسلیم شدند و در سال هشتم مکه به دست مسلمانان فتح شد و بتهای کعبه از میان رفت.

در اوایل سال یازدهم هجری پیامبر بیمار شد و در اوایل ربیع الاول یا اواخر ماه صفر درگذشت. پیامبر از خدیجه دو پسر به نام قاسم و طاهر و چهار دختر به نام زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه متولد شدند و در سال هشتم هجرت از ماریه قبطیه پسری برای پیامبر متولد شد که او را ابراهیم نامید. قاسم و طاهر در کودکی درگذشتند همچنین ابراهیم.

دین اسلام در درجهٔ اول بر معانی قرآن که کتاب آسمانی اسلام است و سپس بر سنت و احادیث که از اقوال و افعال رسول روایت شده و آن را سنت رسول گویند قرار داده. قرآن شامل همهٔ اصول دین و احکام شرعیه. مبنای اعتقاد اسلام آن است که به یگانگی خدای و نبوت محمد و معاد ایمان آورند و به دلیل معتقد شوند و به زبان اقرار کنند و شهادت دهند. چنین کس مسلمان خوانده بود.

مصر — در تورات گاهی مصر به نام مصرایم نامیده شده، لغت دانان عبری احتمال داده‌اند که مصرایم تثنیه باشد و بر مصر سفلی و مصر علیا یا بر دو ساحل رود نیل دلالت داشته باشد. مؤلف قاموس کتاب مقدس معتقد است که به مناسبت مصرایم بن حام بن نوح این سرزمین مصرایم، بعد از راه تخفیف مصر گفته شده. مورخین سه روایت نقل کرده‌اند که به استناد هر دو بنای منسوب به یکی از سه تن یعنی به مصرایم می‌باشد در حقیقت پیش از طوفان نیز نام مصرایم بوده اند. و مصرایم هم مصرایم بن بیصر بن حام نوه نوح است و فرزند مصرایم را قبط نامیده که قبطی منسوب به اوست.

مصر با تاریخ چند هزار ساله‌ی خود همیشه مورد توجه دانشمندان بوده، در صده‌ی هیجدهم بعد از کشف شامپولیون فرانسوی خط مصری را خواند و دنبال وی دیگران به تحقیق در آثار مصر مشغول شدند و اکنون این قسمت از تحقیقات چنان وسعت یافته که دانشی به نام مصرشناسی پدید آمده. مصریان خط و معانی داشتند و آثار اولیه‌شان از خط تصاویر تشکیل شده در این سرزمین ظهور کرده است. خط مصری سه گونه خط داشت.

مصریان خدایان متعدد داشتند و آنان داستان آفرینش را چنین گفته‌اند: هیچ که جهان عالم باشد نخست به صورت دریایی بود که جهان ظلمت احاطه داشت. در روی آب بیضه بالنوح آفتاب که اتم نامیده می‌شود پدیدار آمد.

آنان به بقای روح اموات قائل بودند از این جهت بدن آنان را مومیایی می‌کردند و برای خود هرم می‌ساختند. در ادیان شان برخی از جانوران مقدس بودند مخصوصاً گاو مخصوصی را با نشانه‌های خاص به نام گاو آپیس می‌پرستیدند و چون ۲۵ ساله می‌شد آن را غرق می‌کردند و گاو دیگری انتخاب می‌کردند

قرآن گفته یوسف به مصر فروخته شد و در درگاه فرعون به عالی‌ترین مقام رسید و سرانجام خاندانش را به مصر آورد. بنی اسرائیل در زمان فراعنه بعد از یوسف گرفتار رنج شدند و موسی آنان را از مصر بیرون برد و ایشان را به سرزمین پدرانشان یعنی سرزمین کنعان برد.

مکه - نوشته اند: بکه نام بقعهٔ کعبه است و مکه نام شهر. مکه در قرآن به عنوان ام القری آمده. خاورشناسان مدعی هستند که امی، عبری الاصل است و از هاء و لام به معنی شریف گرفته شده.

مکه امروز از شهرستانهای بزرگ حجاز و مرکز عالم اسلام است. تاریخ کهن دارد. گویا قوم عاد و بنی جرهم مدتی در مکه گزینش داشتند. ابراهیم همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل را در مکه نشیمن داد و بنی جرهم و فرزندان اسماعیل بعداً بنی خزاعه بر مکه فرمانروایی یافتند پس نوبت به قریش رسید.

کعبه در مکه به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساخته شد و قبایل عرب از هر نقاط عربستان به سوی آن می آمدند. کعبه اکنون بیش از دو متر از سطح مسجد الحرام بلند تر است لیکن در زمان پیامبر (ص) آن از زمین به این اندازه نبود. زیرا سیلاب سطح آنرا در زمان پیامبر فرا گرفته بود. پیامبر آب را از درون کعبه بیرون می ریخت.

درباره حدیثی جعلی که گفته بودند: کعبه را آب فرا گرفت و تا چهارده آن روان می شود می گفت: کذب المفترون. و نیز گفته اند: حکیم بن حزام برادرزادهٔ خدیجه در درون کعبه زاییده شده و ولادت مانند علی در درون کعبه بوده و از این رو واقدی می تواند حدیث را که ارتفاع کعبه از سطح مسجد الحرام در عهد او چندان نبود.

ابن خلدون گفته: اهل فارس به دیدار کعبه می آمدند و آهوان زرینی که عبدالمطلب در چاه زمزم یافت، از هدایای نذرهای آنان بود. برخی از زبان شناسان ایران نیز پنداشته اند که ریشهٔ مکه مهکه یعنی جایگاه ماه شد.

مکه در دره ای میان دو رشته کوه واقع است. این حسن موقع آنرا از هجوم قبائل تا اندازه ای نگاه داشته و برای مرکز تجاری آماده ساخته بود.

ملائکه – دانایان اسلام و اهل تفسیر قرآن گفته اند: ملک که به تازی فرشته گویند؛ جوهری است بسیط در حیات و عقل و نطق و از سنخ دیگر شهوت و کدورت و خشم پاک باشد. آنچه خدای ایشان را فرمان داده است از آن سرپیچی نمی کنند و به جای آورند آنچه مأمور شده اند. خوراک آنان بندگی خداست. هر چه موجود است در این جهان با آن فرشته ای موکل است. معرفت ایشان برای مردمان حاصل نیاید مگر از راه پیامبران. گروهان مختلف اند.

گروهی از ایشان را حمله عرش نامند که از بام تا شام خدای را به پاکی یاد کنند و برای گروندگان به خدای آمرزش خواهند و ایشان چهار فرشته اند: یکم به صورت آدمی دوم به صورت گاو سوم به صورت کرکس چهارم به صورت شیر است و در روز رستاخیز ایشان هشت تن شوند چنانکه قرآن گفت: «و یحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة». به اصطلاح ادیان انواع اند.

فرشته روح گفته اند: ملکی بزرگ است و فرشتگان به گرد وی برآمده اند. نفسی از انفاس وی روح حیوانی شود. دیگر اسرافیل است و آن فرشته ای است در ارواح دمد. او را صور است که در دست گرفته منتظر فرمان حق است تا در آن دمد. دیگر جبرئیل است و او فرشته ای است که از خدای به پیامبران فرمان آورد. دیگر میکائیل است و آن فرشته ای است که روزی همه موجودات عالم در اختیار اوست به فرمان خدای دیگر عزرائیل است و آن فرشته ای است به قول ادیان آسمانی قابض ارواح موجودات به فرمان خدای تعالی فرشته اند: ابراهیم خلیل از ملک الموت یعنی عزرائیل پرسید چگونه قبض ارواح می کنی هرگاه یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب؟ عزرائیل گفت: ارواح را بخوانم و آن جمله در میان این انگشت من باشد وهب بن منبه گفت: سلیمان نبی خواست که عزرائیل را ببیند تا با وی دوستی کند. بیگاه او حاضر آمد چنانکه گوئی از ترس بیهوش بیرون آمد. سلیمان گفت: چه کسی؟ گفت: ملک الموت. سلیمان که خود بشنید ملک الموت از خدای خواست تا سلیمان را توانائی دهد تا بتواند ملک الموت بنگرد. فرمان آمد که دست خود بر سینه وی نه تا جرأت یابد. ظاهراً این گونه اخبار از اسرائیلیات در دین مقدس اسلام درآمده است.

موسی – (۱۶۰۵–۱۴۲۵ ق.م) نوشته‌اند: موسی لفظ عبری است و مشتق از مشاده به معنی منتشل
یا شده و انتشال به معنی کشیده آمده. او از پیامبران اولو العزم است. در تورات نام پدرش عمرام است
که در لغت عربی به عمران آمده، و نام مادرش یوکابد و در عبری یوکابد یا یوخابد است وی از
سبط لاوی بود.

موسی و برادرش هارون هر دو از سبط لاوی هستند که یکی از آن اسباط دوازده‌گانه می‌باشد. اعقاب
لاوی همیشه و بالاخص کهنه را داشت و وظیفه روحانیت در میان آنان متمرکز بود ولیکن سلطنت با اعقاب سبط
یهودا اختصاص داشت و ایشان عظمت کامل حاصل کرده و خاک فلسطین مسلط شدند. عیسی نیز از
اولاد یهودا بود.

تولد موسی و پرورش او در مصر و فرار او به مدین، در مدت هفت سال که بر طبق روایات اسلامی در خدمت
شعیب به سر آورد. تا آنکه سرانجام دختر او را به همسری گرفت و به شبانی گذرانید. شبی خدای در دامنه کوه
بر او چون مشعله آتشی در درختی نمودار شد و به او امر کرد که به مصر برود و قوم خود را از بندگی فرعون مصر
رهایی دهد. در سفر خروج تورات مفصلاً یاد شده که موسی این رسالت خدایی را بجای آورد. بعد از
منازعات بسیار با فرعون قوم اسرائیل را رهایی داد و ۴۰۰ سال بعد از مرگ ابراهیم با ایشان از خاک مصر بدر آمد
و در راه شبه جزیره سینا به سوی زمین کنعان رفت. مدت چهل سال با قوم خود در بیابانهای سینا
که آنرا تیه گفته‌اند سرگردان بود و هم در آنجا بسال ۱۲۰ در گذشت.

در دین یهود که موسی آورده نظری به حیات آخرت نیست بلکه بیشتر تعالیم موسی بنای اخلاق عملی و مبادی
اعمال در زندگانی نسبت به زندگی جهانی است. پنج کتاب از موسی مانده است که آنرا اسفار خمسه نامند و آنها
عبارت است از: سفر پیدایش (آفرینش جهان) سفر خروج سفر لاویان سفر اعداد سفر تثنیه
گویند: یهوه خدای جهان را در شش شبانه روز آفرید و روز هفتم که شنبه باشد این روز را برای آسایش قرار داد
تولد موسی در مصر بود مادرش از بیم فرعون وی را در صندوقی نهاده به رود نیل افکند اما آسیه زن فرعون او را به فرزندی
برداشت و او را به رحمت آورد و پرورش یافت موسی از مصر فرار کرد ولی با منصب پیامبری به مصر آمد.

نصاری — پیروان عیسی مسیح اند. او برای رهایی بنی اسرائیل و دور کردن خرافات فرستاده شد. در انجیل متی از زبان مسیح گفته: من نیامده ام تا تورات را نسخ کنم بلکه برای تکمیل آن آمده ام تا آسمان و زمین هست کلمه و حرفی از تورات تغییر نخواهد کرد.

دین مسیح را در آغاز گروهی از یهود که از خرافات احبار خود ناراحت بودند پذیرفتند زیرا دین مسیح از نظر احکام با دین اصلی یهود چندان فرقی نداشت تنها مردم را به زهد و پارسایی می خواند. یکی از پیروان مسیح به نام پولس، مردم غیر یهود را به دین مسیح خواند و در آسیای صغیر و یونان و روم پراکنده ساخت. پولس نامی ست رومی و نام اول او را شائول نوشته اند. وی در ترسوس زاییده شده بود و در اورشلیم نزد دانایان دینی راه دینی یهود را فرا گرفت. شاید در اورشلیم مسیح را دیده باشد. چون به ترسوس بازگشت و باطنش پیش گرفت و در یهودی بودن تعصب می کرد و با مسیح اظهار عناد می نمود. وقتی به شام رفت در آنجا به مسیح ایمان آورد و به شرع عقاید مسیحی پرداخت. شاید عقائد و آدابی که امروزه مسیحیان دارند از پولس باشد.

در سده دوم میلادی مسیحیان با مکاتب اسکندریه آشنا شدند و عقیده تثلیث را از آنجا گرفتند. تثلیث در اسکندریه به واسطه فیلون متکلم یهودی پیدا شد و فلوطین موسس مذهب افلاطونیان جدید آن را کامل کرد. در سال ۳۲۵ میلادی مجمع قسطنطنیه دائر شد. این مجمع حکم دادند که عقیده آریوس و فرق مسیحی که معتقدات و عقاید بیگانه ای با تثلیث داشتند باطل است و گفتند: ابن مانند اب ازلی است و روح القدس از اب منبثق می باشد. ۳۶۴ سال بعد از تشکیل مجمع طلیطله کلیسای یونان حکم آن مجمع را رد کرد و جدایی کلیسا را به رسمیت شناخت و بدین ترتیب کلیسای ارتدکس از کلیسای کاتولیک جدا شد. از قرن شانزدهم به بعد مذهب پروتستان ظاهر شد و امروز این مذاهب مسیحیت را در ردیف مذاهب دیگر توحید نهاده اند.

روز میلاد مسیح را کاتولیکیان ۲۴ دسامبر و کلیسای ارتدکس ۷ ژانویه می دانند. روز میلاد مسیح را که به زبان فرانسه نوئل و به انگلیسی کریسمس می نامند.

نوح - (   ) به گفته قرآن نوح نخستین پیامبری است که در روزگار وی عذاب نازل
شد و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی پس از وی آمدند. او از سوی خدای مأمور ساختن
کشتی می شود. پس از ساختن آن همه چیز غرق می شود فقط از همه نوح و خانواده وی حفظ
می ماند. یکی از پسران نوح سوار کشتی نمی شود سرانجام غرق و هلاک می شود. داستان سراپا افسانه است.
چوب کشتی نوح از ساج بوده و در داستان کتاب پیدایش از چوب سدر بوده. تورات نوح را در شمار نیاکان
می آورد.

همسر نوح نامش واهله بوده و گناه وی آن بود که نوح را به مردم دیوانه معرفی کرده بود. پسران
نوح را مطابق تورات حام و یافث نامیده اند و پسر گناهکار وی را کنعان خوانده اند و تا دیرباز
کنعان را نام می نامند. قرآن گفته: نوح ۹۵۰ سال زندگی کرد.

از اجتماع دودمان قابیل و شیث مردم پدید آمدند که گناه می کردند و به پند نوح گوش فرا نمی دادند.
نوح از سوی خدای مأمور ساختن کشتی شد. مردم وی را مسخره می کردند و می گفتند پیامبر و اینک
که اکنون در شمار نجاران شده و می خواهد برای خشکی که به دریا راه ندارد کشتی بسازد.

شمار آدمیان در کشتی نوح مختلف است از ۷ تا ۸۰ تن نوشته اند. نوح فرمان می دهد جنازه
آدم را با خود به کشتی ببرند. هنوز زمین از آب پوشیده شده تنها جم و به عقیده برخی اوستیاپیش
از طوفان سالم ماند.

در لوحه هایی که از آشور به دست آمده تاریخ ۳۰۰۰ و دو شماره یکی پیش از طوفان و دیگری بعد
از طوفان تنظیم شده و در لوحه های مختلف با اختلاف های نام پادشاهان پیش از طوفان و سالهای
سلطنت ایشان ضبط شده و شماره سالها بین چهل و شش هزار تا ده هزار سال است. در گفتگوی
گیلگامش با اوت ناپیشتیم قصه طوفان شرح داده شده: گیلگامش از اوت ناپیشتیم
می پرسد چرا اوت ناپیشتیم با آنکه از جنس بشر بوده در زمره خدایان درآمده است؟
اوت ناپیشتیم قصه طوفان را شرح می دهد.

وادی الأیمن – نام دره‌ای‌ست که موسی در آن نور خدایی را به درخت آتش در درخت
دید و در آنجا ندای: پای افزار خود را برکن، به گوش وی رسید و به پیامبری سرافراز گشت.
چون از مدین به سوی مصر آمد این دره در سوی راست کوه سینا واقع است و در تورات
طوی نامیده شده و این نام در قرآن نیز آمده.

در قرآن گفته: ای موسی خداوند هر جهان و تو منم پای افزار بیرون کن که تو در جای پاکی هستی
کفش را از پای بیرون کرد در دم در کژدم سیاه گشت. عصا بیفکند در حال ماری گشت. گفته‌اند:
در آن ساعت که از پیش همسر خود صفورا بیرون آمد، صفورا گفت: ای موسی گوش دار که
در این زمین مار و کژدم بسیار است. گفت: نعلین دارم و کژدم دفع کنم و عصا دارم که
مار بکشم. چون او بگذرد و موزه و دست افزار کرد ندای شنید که آن پاپوش کژدم گشت و آن
چوب دستی مار.

وَدّ، سُواع، یَغوث، یَعُوق، نَسر — در قرآن در سورهٔ نوح پنج بت از بتهای تازیان را که مورد پرستش آنان بود نام برده.

وَدّ — در دومة الجندل بود و مورد عبادت بنی کلب واقع بود.

سواع — نام بت قبیلهٔ همدان بود که در کشور یمن می‌پرستند. مؤلف معجم القرآن سواع را بت هذیل دانسته.

یغوث — بتی به قربانی می‌رسد، بت مذحج بود و در بتکده‌ای به همین نام قرار داشت و مذحج و همدان آن را می‌پرستیدند.

یعوق — بتی باذی می‌دادند. در فرهنگ حیوان الجمیر نزدیک صنعا معبدی داشت و مردم بنی همدان آن را می‌پرستیدند.

نسر — بت ذوالکلاع بود که در ناحیهٔ بلخع از سرزمین سبا بود و آل حمیر آن را می‌پرستیدند.

در کتاب اصنام جاهلیت تألیف کلبی نوشته: هنگامی که عمرو بن لحی (ربیعه) فرمانروای مکه و متولی کعبه شد، عقاید و خدایان و بتهای قومی خود را، که از یمن آورده بود، میان مردم مکه ترویج کرد و از شام و کنار دریا خانه‌ی چند بتها به مکه آورد، مانند بتهای: یعوق، یغوث، نسر، سواع، ود و مردم را به پرستش آنها خواند. منصور داد بتها که از جنوب عربستان آورد در میان مردم مکه رواج داد.

از این جهت عمرو بن لحی فرمانروای بنی خزاعه در اخبار عرب بانی آیین بت‌پرستی به شمار است. چندی بنی خزاعه با بنی کنانه در مکه بودند و فرمانروایی آن و تولیت کعبه را، پس عمرو بن لحی فرمانروایان بنی خزاعه در دست داشتند تا نوبت به طائفهٔ قریش رسید. قریش در آن زمان بیرون مکه مانند چادرنشینی به سر می‌بردند و گاهی نیز به مکه می‌آمدند و ساکن می‌شدند.

در سدهٔ چهارم با آغاز تیرهٔ قریش به ریاست قصی بن کلاب بر بنی خزاعه چیره شدند و ریاست مکه و تولیت کعبه را از آنان بگرفتند.

هاروت و ماروت - مفسران قرآن نوشته‌اند: فرشتگان بر آدمیان به خواری نگریستند. خدای به آنان گفت: هرگاه شما به جای ایشان بودید قوای نفسانی آدمیان را داشتید همچو آنان بودید. فرشتگان از خدای خواستار آزمایش شدند. برای امتحان، دو تن از آنان را به نام هاروت و ماروت به زمین فرستاد و به ایشان گفت: که از گناههای کلان مانند شرک و زنا و قتل نفس و باده‌گساری خودداری کنید.

چون به زمین آمدند به زودی فریفتهٔ زنی زیبا شدند و در حال ناهشیاری از آنان سر زد و مرام خود را کشتند. خدای به فرشتگان دستور داد که به حال همجنسان خود در زمین بنگرید. نگریستند. ماجرا را دریافتند و به دانش خدای آفرین خواندند. هاروت و ماروت را میان شکنجهٔ جهان و (آخرت) مختار کردند. ایشان شکنجهٔ جهان را برگزیدند از این روی در چاه بابل زندانی شدند.

در برخی از احادیث آمده: هاروت و ماروت در پایان هر روز به آسمان بالا می‌رفتند و چون گناه ورزیدند بالهای ایشان فرو ریخت. برای زنی که در این داستان دخالت دارد نامهای گوناگون ذکر شده است. برخی او را زهره، و ناهید، و بانی دخت که همان ونوس می‌باشد گفته‌اند.

برخی گفته‌اند: که وی زنی عادی بود که با شوهر خود اختلاف داشت و دادخواهی پیش هاروت و ماروت آورد. ایشان وی را به خود خواندند و او از ایشان خواست که بر خلاف دستورهای خدای رفتار نکنند و جادویی را که به وسیلهٔ آن به آسمانها بالا می‌کردند و با ذکر آن کشته به او بیاموزند (این سحر در یکی از داستانها نام کلان خدای تعیین شده).

هاروت و ماروت به آن زن جادو را آموختند و وی به آسمان رفت. لیک خدای آن دختر را از خطا او بود و او را به ریخت ستاره‌ای در آورد. نام این زن در داستانهای دیگر چهره‌نما نوشته شده که به معنی زن نورانی باشد. هاروت و ماروت در بابل مانده‌اند و به مردم جادو می‌آموختند.

هارون – ( ) هارون برادر کلان موسی بود، از یک پدر و مادر بودند، در زبان عبرانی به معنی کوه نشین است. نام پدر وی را عمران نوشته اند.

هارون به نوشتهٔ تورات مقام نبوت نداشت و رئیس کاهنان بود حتی یک بار نیز مدعی کهانت شد و با موسی بنای معارضه نهاد لیکن به زودی پشیمان شد. مطالبی که راجع به دست افزار موسی مشهور است در تورات به عصای هارون منسوب شده و نیز بر حسب گفتهٔ تورات، عصای هارون میان عصاهای سرداران دیگر بنی اسرائیل شکوفه کرد و این معجزه مثبت کهانت وی شد لیکن در نزدیکی مرگ او، موسی به فرمان خدای لباس کهانت را از تن او برکند و بر پسر هارون الیعازر پوشانید.

ساختن گوساله نیز در تورات به هارون منسوب است و برخی از ارباب قصص نام سامری را هارون بن ظفر نوشته اند. مؤلف قاموس کتاب مقدس گوید: که هارون، خدای آن بت معتقد نبود و آن را به خدای معرفی نکرد فقط اقدام او با اینکار از جهت اسکات قوم بود. در یکی از داستانها ساختن گوساله به کسی دیگر نسبت داده شده. هارون پیش از آنکه بنی اسرائیل وارد سرزمین مقدس شوند قبل از مرگ موسی در کوه هور درگذشت و یهودیان محل گور او را در کوه هور میدانند (شاید نام هارون که به معنی کوه نشین است بعد از مرگ به او داده شده باشد)

برخی از داستانها سرایان نوشته اند که هارون از فرادلان فرعون بوده هنگامی که موسی به دعوت فرعون مأمور شد ندای غیبی هارون را به خروج از سرای فرعون و پیوستن به موسی راهنموده شد. چنانکه نوشته اند: صبح ندای به صورت دو آواز در آمد یکی در خواب به موسی گفت: به مصر بازگرد و دیگری به هارون گفت: موسی را دیدار کن.

هامان - (   ) در کتاب قاموس مقدس به معنی مشهور آمده است. نوشته‌اند

وی وزیر فرعون بوده. گفته‌اند: هامان سبب گمراهی فرعون شد چنانکه موسی به فرعون گفت:

خدای به من پیامی داده که به تو برسانم. فرعون پرسید آن پیام چیست؟ موسی گفت: خدای ترا

به ایمان می‌خواند و می‌گوید که ایمان آوری و بدانی که در روزی دهنده‌ی بندگان منم و هرگاه

خواهم ترا بمیرانم و اگر خواهم برهانم، تو بر کنی در بندگی افزاد کن. بگوی خدا یکیست و من بنده‌ی

ناتوان اویم و اگر ایمان آوری خدای ترا دو باره تخت دارد و در جاودان ترا در بهشت گذارد

و جاودانه اندر آن جای.

فرعون چون این سخن بشنید گفت: نیکو گفتی ای موسی و رسالت خوب گزارده‌ای و بر دلم نشسته

است که ترا چنین مرتبه داده است. اکنون باز گرد تا من با ندیمان و وزیران خود مشورت کنم

فردا من و قوم من به تو ایمان آوریم. موسی خوش دل باز گشت و بنی اسرائیل شادی کردند.

چنین گفته‌اند: فرعون بر آن بود که ایمان آورد و بر موسی بنده او بود گفت: آنچه گوی سخن نااهلان

و نادانان است و ناماست و وزیران را حاضر کرد و این سخن را با ایشان بگفت که موسی بگو پیام

آورده است و عظیم معجزه داده هم گرد هر روزی به هامان کردند تا او چه گوید. هامان گفت:

از عقل نباشد کسی که خدایی کند به بندگی در آمدن تا با چندین مال و حشم از شخص موسی بترسی،

یکساعت اگر فرمایی او را هلاک کنیم یا به زندان اندازیم.

فرعون گفت: این خود هم چنین است ولیک او عصایی دارد اژدها گردد دیدیم آن سخت که تا چه

خورد بود و دیگر آنکه از کف دست او نوری تابد که بر آفتاب چیرگی کند و مردمان از او خیره می‌شوند

هامان گفت: این جادویست که آموخته ما نیز ببینیم تا جادوان را جمع کنند و با او مناظره سازند

چنانکه بر وی غلبه کنند و او را هیچ نشان نماند. فرعون گفت: من گفتم با معاد بیابید تا شما نیز بیابید و او

کنند و معجزه‌ی وی بگویید آنچه صلاح باشد به جای آورید.

هود- (   ) او از قبیلهٔ عاد بود. خدای او را به پیامبری بر ایشان فرستاد. هود
از پیامبران تازی بود. سلسلهٔ نسب او تا حدی با سلسلهٔ نسب عاد که جد این قبیله است شاید یکی
نام پدر هود عابر یا عبر است که بگفتهٔ تورات جد عبرانیان بود خویشی داشت.

قوم هود بت پرست بودند. او ایشان را از بت پرستی نهی کرد و به خدای یگانه دعوت فرمود. آنان در
جواب گفتند: ما دست از خدایان خود بر نخواهیم داشت. خدای گرسنگی را بر آنان گماشت. از چندین هزار
خلق هفت تن ایمان آوردند و باقی در کفر ماندند. و به هود گفتند: دست از خدایان ما بدار وگرنه
ترا هلاک کنیم. هود به خدای نالید. فرمان آمد: که تو با گروهی که به تو ایمان آوردند بیرون روید
و ایشان بر سر کوه شدند. ناگاه باد جنبید که شهرها و سرهای ایشان را بکند همچون آن که دانه پاشید
پی در پی قدم های ایشان بر آمد و آنها را در هوا برد و بر زمین زد و هر سنگ و خاکی که در آن
مکان بود بر سر ایشان ریخت تا یک سال می نالیدند. هود نزد خدای رفت و گفت: عذاب خلق
دیدی ایمان آورد؟ گفت: تا هر خلق از من عبرت اندوختند گی زنده شوند ایمان بیاورم. دیگر باره باد در
گرفت آن دو هوا که در اطراف آنان بود در هوا برد و بیکدیگر زد چنانکه همه را نابود گردانید
و دولت قوم هود به سر آمد.

عمر هود ۱۵۰ سال بود و در باب گور وی اختلاف است: برخی آن را نزدیک به حضرموت نشان می دهند
و گروهی گور وی را در مسجد دمشق گفته اند و احادیثی نیز نقل کرده اند که قبر هود در نور دو هشت
پیامبر دیگر در اطراف کعبه است. و در وادی سلام نجف بقعه ایست که گویند گور هود و صالح آ
نگاه نده ... را آنرا زیارت کرده ام.

شنیده است سه سال گرفتار خشکسالی شدند. گروهی از هود به استسقا شدند. ناگاه سه قطعه ابری سفید
و سرخ و سیاه آشکار شد و به قیل که یکی از نمایندگان بود خطاب رسید تا یکی از آنها را برگزیند. وی ابر سیاه را
برگزید. و از آن طوفانی عجیب برپا شد و همه قبیلهٔ هود جز او و پیروانش نابود شدند.

یأجوج و مأجوج – گفته اند: قبائلی از مغول بوده اند که در آن سوی دیوار چین زندگی می کردند و مردم چین ایشان را همیونغ نو یعنی رعیت سرکش می گفتند و پادشاهان چین با آنان پیوسته در حال دفاع بودند در سال ۲۳۵ پیش از میلاد خشتی امپراتور چین خود فرمان ایجاد سد چین را پیش بینی کرد و در ۲۲۵ قبل از میلاد دیوار به وسیله تی سی دنگ تا به طول ۱۵۰۰ میل از کانسو تا خلیج سوخ رسید.

آتیلا که در دوران نزول قرون وسطی به اروپا هجوم برده و چنگیز خان که بر همه کشورهای شرقی استیلا یافت از این قبیله بود. گویند در این مقاله استاد عبدالرؤوف گفت: چون سؤال کنندگان از پیامبر، باید در ذوالقرنین می پنداشتند قرآن نیز در جواب آیات نظر آنان را جبران خواهد داد.

اما یأجوج و مأجوج را هم برای قبیله خاصی نمی دانند بلکه به یکی از لهجات عرب یأجوج فعل مضارع است و مأجوج در لهجه معمول عرب اسم مفعول است و هر دو از ماده اج یأج مشتق اند و اج به معنی زیادی و ازدحام و اضطراب است. مراد از این الفاظ آن است که دو دسته خشن چون موجها که برانگیخته شوند به دنیا یورش برند و ازدحام ایشان شبیه به عرصه قیامت را به یاد می آورند.

اشتباه مفسرین در ترجمه این الفاظ سبب شد که بازشناسی یأجوج و مأجوج را نشانه قرار دادند و در بیان آن برآمدند.

داستان یأجوج و مأجوج در کتاب حزقیال بابهای ۳۸ – ۳۹ به عنوان جوج و مأجوج آمده است.

نوشته اند که این قوم از دودمان یافث هستند. اسکندر با همکاری مصری خود سه دروازه در سی و شوخ در مدخلهای کوه ساخت که از هجوم این اقوام وحشی جلوگیری کند.

مردم تارس اعتقاد عجیبی به یأجوج مأجوج داشتند. می پنداشتند ایشان نوعی جانوراند که دو گوش کلان دارند، هنگام خفتن یکی را زیر افزار و فرو می هشتند و دیگری روی افزار می انداختند چنانکه فردوسی در شاهنامه گفته:

بخسپند و یک گوش بستر کنند — دیگر گوش چون جامه بر تن کنند.

یعقوب - ( ) در قرآن یعقوب در شمار پیامبران آمده و او یعقوب بن (فرزند) اسحاق است. یعقوب با برادر خود عیسو توأمان بودند و هنگام تولد، یعقوب پیش از عیسو بود لیک عیسو به یعقوب گفت: اگر پیش از من بروی من در شکم مادر خواهم ماند و او را هلاک خواهم کرد. از این روی یعقوب خود را عقب کشید و عیسو پیشتر متولد شد و بدین جهت یعقوب نامیده شد. در تورات نوشته: چون هنگام تولد، پاشنهٔ برادر خود را گرفته بود نام او یعقوب شد.

بنابه گفتهٔ تورات، یعقوب در برابر مقداری آش که هنگام گرسنگی به عیسو داد، نخست‌زادگی او را خرید و چون اسحاق در روزگار پیری نابینا شده بود، نزدیک مرگ خود خواست عیسو را برکت دهد لیک رفقه همسر اسحاق فرزند دیگر خود یعقوب را بیشتر دوست داشت به او دستور داد که غذایی را که اسحاق از عیسو خواسته او فراهم کند و پوست بزی را گردن بیند تا مانند عیسو پشمالو شود و نزد پدر، اسحاق در درآید و از او برکت گیرد. یعقوب چنین کرد و از پدر برکت گرفت.

یعقوب دو زن داشت یکی لیه که زشت منظر بود اما زایا بود و دیگری راحیل خواهر لیه که ستودنی بود و در آخر، بنیامین و یوسف را برای یعقوب بزاد. در زمان یعقوب دو خواهر گرفتن جایز بود بعد حرام شد.

چون یعقوب به مصر رفت برای دیدار یوسف بعد به کنعان مراجعت کرد و در سه روزی باید و بسر گور ابراهیم و اسحاق رفت پسران خود را گفت هرگاه وقت زوال من برسد مرا بیاورید به شادم آید چون روز زوال رسید یعقوب پسر من بیامد فرزندان در آمده او را مرده یافتند او را نزد ابراهیم و اسحاق دفن کردند. ۱۲ سبط فرزندان وی اند که در اسرائیل گذشته. معنی سبط در لغت عرب غیر از معنی سبط در زبان عبری است زیرا در نظر عبرانیان سبط مرادف با قبیله است و در نزد عرب سبط به فرزند دختری اطلاق می شود.

یوشع – (   ) او یوشع فرزند نون است. در تورات او را هوشع نوشته
و در قرآن یسع آمده. وی جانشین موسی بود و از اولاد شمعون بن یعقوب و عمزاده موسی
موسی را شاگردان بسیار بود و هم تورات را خوانده بودند و در میان بنی اسرائیل کسی از او فاضل‌تر
نبود و کسی از بنی اسرائیل مجاهد و غازی چون یوشع نبود. او سخت نیکوکار بود و چنین گفته اند:
که هزار ماه شمشیر بر گردن نهاده با کفار پیکار کرد.

او گاه دوست و پرستار بود در بنی اسرائیل دادگستر بود و از بنی اسرائیل داستانها آمده
که روزی کسی پیش او آمد و گفت: از زنان و مردان نامحرم دو کس در خانه اند خود آنجا رفت و حرامی
بزد به پشت چنانکه به سینه او فرو رفت و از جای بر داشت و گفت تا همچنان بگردانند
گاه گاه با سپاه به غزوه رفتی و هرگز کسی را زهره آن نبود که معصیت کند و هم بنی اسرائیل از
او در بیگاه داشتندی که یوشع باکمال خود چنین بود. بنی اسرائیل تورات آموختی و شریعت
موسی را آبادان داشتی.

روزی از روزها در جنگ کفار سپاه یوشع هزیمت افتاد گفت: بجویید تا کی معصیت خدای
کرده است که ما را از شومی او این هزیمت افتاد. طلب کردند. مردی را یافتند که صد درم خیانت
کرده بود. گفت: از شومی این بود امر کرد تا او را بسوختند پس در دیگر کافران نهاده در حفظ
باشند

یوشع پس از مرگ موسی نه سال و هشت ماه زندگی کرد و او را ده خلیفه بود و چون در بنی اسرائیل نصب
افتاد خدای داود پیامبر را فرستاد به بنی اسرائیل پس از آنکه صد و چهل پیامبر فرستاده بود در میان
ایشان و میان موسی و میان داود چهار صد و هفت سال بود
موسی یوشع را خلیفه کرد و گفت: بنی اسرائیل را از تیه بیرون برد که بعد از چهل سال تمام شد و یوشع بنی اسرائیل را
به شام برد و شهرها فتح رسید. بنزدیک و بنی اسرائیل فاتح شدند.

یوم الظُّلّة – یعنی روز تاریکی و سایه. نوشته‌اند: چون قوم شعیب او را در پیامبر بودن از سوی خدای تکذیب کردند او بر آن قوم نفرین کرد. خدای گرما را به سوی ایشان چیره کرد که نه سایه فایده به آنان می‌داد نه آب. به اندازه‌یی که تنهای ایشان آغاز گداختن کرد. سرانجام لکهٔ ابری پیدا شد. آنان به گمان رهایی و نجات به زیر ابر آمدند. یکباره آتش بر آنان بارید و زمین در زیر پای ایشان به زلزله در آمد و همه سوختند و خاکستر شده و فرو رفتند.

در حدیث آمده است: که ایشان صد هزار تن بودند. شصت هزار بد و چهل هزار نیک. چون نیکان بدان را از بدی منع نمی‌کردند، آن شصت هزار نیز به شومی آن بدان هلاک شدند.

از خدای بدو وحی شد: ای شعیب عذاب ایشان نزدیک شد. برخیز و قوم خود را بر دار و از میان آنان بیرون شو. او نیز چنان کرد و کسانی که بدو گرویده بودند کالاهای خویش و چهارپایان خود را پیش گرفتند و بیرون رفتند از مدین. ناگه فرمان برایشان بجنبید. در پی هنگام بامدادان بانگی برایشان زده شد که از هول آن همه مردند. هیچ کس از آن قوم و چهارپا و دیار رهایی نیافت.

یونس – (در حدود ۸۲۵ ق م) گفته اند: لفظ یونانی ست و به معنی کبوتر. در قرآن و تورات از او
در شمار پیامبران یاد کرده اند. در تورات او را یونس پسر امتّای نوشته و امتای عبریست به معنی
راستی و درستی آمده و در کتب اسلامی آن را متی نوشته اند.

وی در نینوا ساکن بود، از سوی خدا به پیامبری به قوم خود فرستاده شد، او از قوم خود گریخت
و در کشتی گرانباری که می خواست به ترشیش برود سوار شد در میان راه، ناگاه دریا طوفانی شد و
موجهای سهمناک برخاست و کشتی نزدیک بود غرق شود. ناخدا کشتی را سبک
کند اما این دستور کالاهای خود را به دریا افکندند لیکن خطر غرق شدن از میان نرفت.
برای رهایی کشتی مقرر کردند یکی از افراد را به دریا افکنند پس قرعه زدند اتفاقاً به نام یونس
برخورد. اما در تورات گفته: یونس خود به دریا افکندن خواستار شده بود. ناگاه نهنگی
فرا رسید آمد و دهان گشاد و او را فرو برد. قرآن گفته: هرگاه یونس از خدای پرستاران
نبود تا روز رستاخیز در شکم ماهی جای داشتی.

یونس در حالی که بیمار و رنجور بود به کناره دریا افکنده شد، خدای کدو بنی بالای سر او رویانید
تا برای او سایه افکند. چون به شد رهسپار شد برای هدایت گروهی شتافت و مأمور هدایت شد.

در تورات نوشته: خدای یونس را برای رهنمایی مردم نینوا فرستاد لیکن او خواست از این کار
خودداری کند و ماجرای پیش آمد بالا که برای او اتفاق افتاد گریز از فرمان او بود.

یونس پس از رهایی به نینوا رفت و مردم آنجا را از عذاب الهی ترسانید. لیکن مردم او را مسخره کردند
اما چون نشانه های عذاب آشکار شد به خدای ایمان آوردند. یونس چون دید بر مردم او را
مسخره کرده ایمان نیاوردند سر در بیابان نهاد در جایی که بود کدو بنی بالای او رست تا روز او را
از حرارت آفتاب نگاه داشت اما صبح دیگر کدو بن پژمرده شد و کرم ریشه آن را خورد، آفتاب در او تاثیر
کرد. یونس به خدای نالید. خطاب آمد که دل بر یک کدو بن که رنجی نبردی پس چگونه انتظار داری که خدای بر آدمی رحم نکند.

یهود – در قرآن لفظ یهود بر پیروان پیامبر موسی گفته شده. لفظ یهود جمع است و مفرد آن یهودی منسوب به یهوه است. تاریخ امت یهود به چهار دوره منقسم شده:

یکم – دوره اول از ۱۹۹۶ پیش از میلاد تا ۱۶۴۵ پیش از میلاد یعنی از مهاجرت ابراهیم از کلده به سرزمین فلسطین تا پدیداری موسی.

دوم – دوره دوم از ۱۶۴۵ ق.م تا ۱۰۸۰ ق.م. یعنی از ظهور موسی تا تشکیل پادشاهی بنی اسرائیل.

سوم – دوره سوم از ۱۰۸۰ ق.م تا ۵۳۶ ق.م یعنی از تشکیل پادشاهی بنی اسرائیل تا بازگشت از اسارت بابل.

چهارم – دوره چهارم از ۵۳۶ ق.م تا ۱۳۵ بعد از میلاد یعنی تا زمانی که لشکرهای امپراطور روم شهر اورشلیم را به کلی ویران ساخت و یهودیان را متفرق کرد.

دوره اول – ابراهیم از اور کلده بیرون آمد و به مصر مهاجرت کرد (در یکی از نقوش مصری صورت شخص عبرانی دیده می‌شود که در بارگاه فرعون به اداء احترام می‌کند شاید این شخص ابراهیم باشد). چون ابراهیم از مصر بازگشت در سرزمین کنعان یا سرزمین فلسطین (فلسطین در زبان عبری به معنی کشور خرمیان است) ساکن شد.

پس از مرگ ابراهیم، اسحاق فرزند بزرگ او و فرزندان دیگرش جز اسماعیل، در این سرزمین اقامت شدند. اسحاق دو پسر داشت عیسو و یعقوب. یعقوب که ملقب به اسرائیل شد از اسحاق برکت یافت. یعقوب دوازده فرزند داشت که ایشان پدران اسباط بنی اسرائیل شدند.

پس از یعقوب، یهودیان به عنوان انتساب به یکی از اجداد خود، عبرانیان نامیده می‌شدند و از زمان یعقوب به بنی اسرائیل موسوم گشتند. یوسف پسر یعقوب به قصه‌ای که در سوره یوسف مذکور است در درگاه فرعون به مقام بلند رسید. سال ۱۷۲۹ ق.م در این هنگام افراد اسرائیل به گفته تورات فقط ۷۰ تن بوده‌اند.

یحیی - ۱ اظهار یحیی و پرستار او درخواست. یحیی به حکم خدای مکلف بشد
به تورات عمل کند و گروهی پیرو او بشدند و اکنون صابئه هستند. نزد مسیحیان یحیی، پیشرو
عیسی مسیح و تعمید دهنده او است. وی عیسی را تعمید داد و چون عیسی اظهار نبوت کرد به
وی گروید. اعمال تعمید در آیین مندوان نیز هست و شاید از ایشان به مسیحیان رسیده باشد.
در قرآن گفته: زکریا هنگامی که در پرستشگاه بود و هنگام زمستان میوه تابستانی نزد مریم دید
آرزو کرد که در سن پیری دارای فرزندی شود. همسرش الیزابت که در داستانهای اسلامی
ایشاع یا الیشبع نامیده می شد عاقر بود و بواسطه پیری فرزندی برایش نمی شد.
خدای خواست زکریا را برآورده کرد و او را به تولد یحیی نوید داد. نشانه پدید آمدن این مژده آن
شد که زکریا تا سه روز جز به اشاره سخن نتوانست. در انجیل متی داستان کشتن یحیی چنین آمده:
هیرودیس پادشاه یهود پندهای یحیی را می شنید و به وی ارادت می ورزید اما هیرودیا
نوه هیرودیس بزرگ نخست برخلاف شریعت با یکی از عموهای خود مزاوجت کرد. پس
از مدتی او را رها کرده با هیرودیس انتیپاس نرد عشق باخت.
هیرودیا با سیاست ورزیها و هیرودیس شوهر شده بود لیکن یحیی او را از همسری با هیرودیا
باز داشت. هیرودیا دختر خود سالومه را که بسیار زیبا و دلربا بود بیاراست و به بزم هیرودیس
فرستاد و به وی گفت: چون هیرودیس به وی تمایل کند دختر از وی سر یحیی را بخواهد. سالومه
از هیرودیس همین درخواست را کرد و هیرودیس دستور داد که در زندان سر یحیی را از تن جدا
کنند و در طشت زرین پیش سالومه بگذارند. در داستانهای اسلامی نوشته اند: که علت کشتن هیرودیس
جمع نکاح هیرودیا و دختر او سالومه بود.
پس از کشتن یحیی هیرودیس را از آتش می پاسی وانمودند هیرودیا با او پیوست. راجع به جوشش خون
یحیی در زکریا نوشته شد.

پایان

فهرست معارف قرآن

پیش گفتار	اصحاب القریه	جهنم	زکریا
آدم	اصحاب الاخدود	حج	زید
آزر	افک	حزقیال	سامری
ابراهیم	الله	حنظله	سلسبیل
ابلیس	انجیل	حنیفه	سلیمان
اثنی عشر نقیبا	انصاب	حنین	سواع
احقاف	الیسع	حوا	سینا
ادریس	الیاس	حواریون	شداد
ارم	ایوب	حبقوق	شعری
ارمیا	بلقیس	خالد	شعیب
ازلام	بلعام باعورا	خضر	صابئین
اسرائیل	تبع	دانیال	صالح
اسماعیل	تورات	داوود	صفا
اسماعیل بن ابراهیم	ثمود	دین	ضحان
اسحاق	جبرئیل	ذوالقرنین	طاغوت
اسلام	جالوت	رمضان	ظهار
اشعیاء	جرجیس	ردم	عاد
اصحاب الرس	جن	زبور	عریف
اصحاب کهف	جنت	زردشت	عزیر
اصحاب فیل	جودی	ذوالکفل	عمران

عیسی	لوت	ملائکه	هارون
غزوات	مدین	موسی	هامان
فرعون	مدینه	نصاری	هود
قارون	مؤ[illegible]	نوح	یأجوج ومأجوج
قبائل عرب	مسجد اقصی	وادی الأیمن	یعقوب
قرآن	مسجد الحرام	ودّ	یوشع
قریش	مجوس	یغوث	یوم الظلّة
کعبه	محمّد	یعوق	یونس
لات	مصر	نسر	یهود
لقمان	مکه	هاروت وماروت	یحیی

مراجع کتاب

تورات	کتاب دینی یهود
انجیل	کتاب دینی مسیح
اوستا	کتاب دینی زردشت
قرآن	کتاب دینی اسلام
قصص الأنبیاء	محمّد جوهری
تفسیر مجمع البیان	أبو علی حسن طبرسی
تفسیر جلالین	جلال الدّین محلی و جلال الدّین سیوطی
تاریخ ادیان	استاد حکمت شیرازی
اعلام قرآن	دکتر محمّد خزائلی
مجمع البحرین	فخر الدین بن محمد طریحی نجفی